UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228367
UNIVERSAL
LIBRARY

فهرست

# کتاب مستطاب

# سیّد الانشاء

# نوظهور

# فهرست مضامین مندرجه کتاب مستطاب سید الانشاء ازاین قرار است


| صفحه | مضامین متن | صفحه | مضامین متن | صفحه | مضامین متن |
|---|---|---|---|---|---|
| ۲ | شرح حال مولف و مصنفات کتاب است | ۳۷ | رقم وظیفه حکومتی درحق سادات عالیدرجات | ۵۸ | رقعهٔ لیلة القدر که درشب قدر نوشته شده است |
| ۶ | باب هشتم گلستان شیخ سعدی و پندیات حکمت آموز | ۳۸ | حکامیکه شاهزاده اند حکم بعاملهای دهرجا مینویسند | ۵۹ | کاغذیکه ببکی ازفضلاء عظام نوشته شده |
| ۲۴ | فرامین پادشاهی ولیاقت مواجب وجیره | ۳۹ | رقم حکام شاهزاده که بطرز مختصر مینویسند | ۵۹ | رقعهٔ دوستانه |
| ۲۵ | فرامین ایالت بحکام که مامور میشوند | ۴۰ | درنوشتجات شرعی که محتاج الیه عامه است | ۵۹ | رقعهٔ که ببکی ازیاران جوان نوشته شده |
| ۲۶ | فرمان فرش خالصه جات دردهرجا | ۴۱ | درقباله عقدنامچه درحق رجال وشاهزادگان | ۶۰ | رقعهٔ که بدوستی نوشته شده |
| ۲۷ | فرمان تیول درحق ارباب استحقاق | ۴۳ | دروکالت نامچه شرعی که بهرکس وکالت بدهند | ۶۱ | رقعهٔ که بمعشوق نویسند |
| ۲۸ | فرمان مواجب درحق کارگذاران دولت | ۴۴ | قباله جات شرعی دراملاک | ۶۱ | ایضاً |
| ۲۹ | فرمان لقب درحق اشخاصی که شایسته باشند | ۴۵ | بیع شرط نامچه ملک وخانه | ۶۱ | ایضاً |
| ۲۹ | فرمان استیفاء | ۴۵ | وصیت نامچه شرعی | ۶۲ | رقعه خطاب بمعشوق |
| ۳۰ | فرمان مستمری درحق سادات عالیدرجات | ۴۷ | صورت استفتا نامه ازعلماء | ۶۳ | رقعه بدوستی نوشته شده |
| ۳۱ | فرمان مختصر رسمی درحق وراث پدر مرده | ۴۸ | استشهاد نامه | ۶۴ | رقعهٔ که بمعشوق نویسند |
| ۳۱ | فرمان لقب مرده درحق اولادان | ۴۹ | صورت وقف نامچه املاک | ۶۴ | رقعهٔ که ببزرگان نویسند |
| ۳۲ | سواد فرمان افتتاح لمعان که ازبابت معافی مرسوم مالیات خبائی وقضایا صادر شده | ۵۰ | وصیت نامچه شرعی | ۶۵ ۶۶ | رقعه جات عیش وعروسی وعقد است |
| ۳۴ ۳۵ | درابرقام شاهزادگان درزمان ایالت درممالک ایران بنایبهای خود | ۵۳ | عریضه جاتیکه رعایا بحکامیکه شاهزاده باشند بنویسند | ۶۷ | انشاات مرحوم قایم مقام |
| ۳۵ | رقم حکومت عظام بطرز مختصر | ۵۴ | عریضهٔ بحکام | ۷۲ | ایضاً |
| ۳۵ | رقم کلانتری شهر که بحکام بهرکس میدهند | ۵۵ | عریضهٔ که بوضع تازه بحکام مینویسند | ۷۳ | رقعهٔ احوالپرسی مریض |
| ۳۶ | رقم حکامیکه شاهزاده اند بنایب خود درهرجا که مامورند | ۵۷ | عریضهٔ که مولف ببکی ازمشایخ نوشته است | ۷۴ | انشاءات مرحوم میرزا مهدیخان معروف بترجمان |

| صفحه | مضامین متن | صفحه | مضامین متن | صفحه | مضامین متن |
|---|---|---|---|---|---|
| ۷۶ | انشاء بهاریه و تهنیت و تعریف | ۱۵۳ | سند ذمه که شخص مدیون بطلبکار میدهد | ۱۸۵ | عنوان عریضه جات رعایا بخاکپای اعلیحضرت همایونی |
| ۷۹ | فرمان نادری که فتح هند و بر ضا قلی میرزا نوشته اند | ۱۵۴ | صورت تعزیه نامه | ۱۸۶ | تعیین فرسخ و میل و ذرع |
| ۸۰ | ایضاً فرمان نادری بر ضا قلی میرزا | ۱۵۵ | عریضه که فقراء باغنیا مینویسند | ۱۸۷ | تعیین فرسخ از مرحوم حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله |
| ۸۷ | فرمان نادری که محمد علیخان بیکلربیکی فارس مرقوم افتاده | ۱۵۶ | در بیان شناختن قلم و ساختن مرکب | ۱۸۹ | تعیین ذرع و وار انگلیسی از مرحوم حاجی میرزا حسن شیرازی |
| ۹۵ | در نکاح نامه | ۱۵۷ | در بیان نوشتن خط و اختراع خطوط | ۱۸۹ | عنوان اعداد عربی |
| ۹۷ | مراسله دوستانه بوضع نو ظهور | ۱۵۹ | در دانستن کلیه لغت عرب در ۲۸ حرف | ۱۹۰ | نام ایام هفته بلفظ عربی |
| ۱۰۰ | مراسله مشفقانه که بیکدیگر نویسند | ۱۶۱ | اسامی سالهای ترکی | ۱۹۰ | رقعه وعده خواهی در ایام تعزیه داری |
| ۱۰۱ | نوشته محبتانه | ۱۶۲ | صورت القاب امتعه و اقمشه | ۱۹۱ | عنوان تعزیت نامه آقا میرزا علی محمد خان شیرازی |
| ۱۰۲ | نوشته مختصر بوضع حکم | ۱۶۳ | صورت بروات تجارتی | | |
| ۱۰۲ | نوشته تعزیه انه | ۱۶۴ | بروات تجارتی بوضع حالیه | | |
| ۱۰۵ | نگارنامه بهاریه بطرز خوش از مرحوم حافظ هاشم معتمد الدوله | ۱۶۴ | در بیان لغات علم سیاق | | |
| ۱۰۶ | اغاز فتح نامه یزد و کرمان | ۱۷۳ | طریق نوشتن دینار الی کرور | | |
| ۱۲۰ | از مرحوم محمد یار خان برادر احمد خان فرزند او بنی | ۱۷۵ | صورت مخترع علم سیاق که از چه زبان جاری شده و حساب خرد و بزرگ | | |
| ۱۲۳ | عریضه از قول سلیم سیاه | ۱۷۷ | وضع نوشتن خطوط نسخ | | |
| ۱۲۵ | مرحوم معتمد الدوله بمیرزا سعید خان نوشته اند | ۱۷۸ | ایضاً خط نستعلیق | | |
| ۱۲۶ | ایضاً بمرحمت پناه حاجی حسام السلطنه برادر خود مرقوم فرمود | ۱۸۰ | خط ثلث | | |
| ۱۲۸ | از نواب مرحوم است | ۱۸۲ | خط تعلیق | | |
| ۱۴۴ | از حاجی معتمد الدوله است که بحسینعلی خان کروسی مرقوم فرموده | ۱۸۳ | خط کوفی سابق | | |
| ۱۵۳ | صورت توقیع مبارک از جانب حضرت امام رضا (ع) با فتخار حضرت والا ظل السلطان دام شوکته | ۱۸۵ | عنوان عریضه جات شاهزادگان و حکام بحضور همایونی و حافظه | | |

# فهرست مضامین مندرجه در حاشیه کتاب مستطاب (سیّد الانشاء)


| صفحه | مضامین | صفحه | مضامین | صفحه | مضامین |
|---|---|---|---|---|---|
| ۲ | عریضه که میرزا علی محمد خان شیرازی متخلص بنجم بحضور شاه شهید عرض نموده | ۶۰ | ایضاً رقعه | ۱۰۷ | رقعهٔ مختصر از قایمقام که بمیرزا علی نوشته |
| ۴ | ایضاً عریضه ایست که بحضور اتابک اعظم عرض نموده | ۶۱ | در نیت خود گوید | ۱۰۸ | مرحوم قایمقام بشخصی نوشته است |
| ۵ | ایضاً رقعهٔ احوال پرسی است که در بمبئی از شاهی خان احوال پرسی نموده | ۶۲ | در اوقات طاعون در بمبئی در خیالات خود نوشته | ۱۰۹ | ایضاً از قایم مقام |
| ۱۱ | از مرحوم میرزا محمود ملک شیرازی در جواب باخر نام شاعر اناثیه نوشته | ۶۵ | رقعهٔ که بدوستی نوشته | ۱۱۱ | ایضاً از قایمقام |
| ۱۶ | رقعهٔ که آقا میرزا علیمحمد خان شیرازی ببکی از فقراء در طهران نوشته اند | ۷۱ | رقعهٔ دوستانه | ۱۱۳ | ایضاً از قایمقام |
| ۲۵ | عریضه که آقا میرزا آقای فرهت بمرحوم حاجی معتمد الدوله نوشته | ۷۳ | رقعهٔ احوال پرسی مریض | ۱۱۷ | ایضاً از قایمقام |
| ۳۰ | صورت استشهاد نامچه | ۷۶ | رقعهٔ که مرحوم قایمقام بر پسر خود نوشته است | ۱۱۹ | ایضاً از قایمقام |
| ۴۱ | صورت اجاره نامچه شرعی | ۷۵ | رقعه مرحوم فاضل خان گروسی که برحمت پناه آقا خان ملقب بشاه نوشته | ۱۲۳ | از شیخ الرئیس که بمیرزا هادی خان نوشته است |
| ۴۴ | ایضاً | ۸۱ | رقعه مرحوم حاجی معتمد الدوله | ۱۲۶ | از قایمقام که بمیرزا تقی خان علی آبادی نوشته است |
| ۴۶ | ایضاً | ۸۴ | ایضاً | ۱۳۰ | از قایمقام که بسیف الملوک نوشته است |
| ۴۸ | صورت استشهاد نامچه | ۸۶ | رقعهٔ که حرف تاء ندارد | ۱۳۳ | از خراسان بشاه زاده خانم زوجه خود نوشته |
| ۴۹ | سواد پاکت نواب والا شاهزاده بشاه زاده اردشیر میرزا نوشته | ۹۱ | ایضاً از قول سلیم سیا نوشته | ۱۳۷ | قایمقام بدوستی نوشته |
| ۵۴ | میرزا مهدی خان نادری در شرح حال خود نوشته | ۹۶ | ایضاً بمعاون الملک نوشته | ۱۴۰ | ایضاً |
| ۵۵ | رقعه دوستانه که بمعشوق نویسند | ۹۷ | از مرحوم قایمقام است که بدوستی نوشته | ۱۴۱ | قایمقام که در فوت عباس میرزا نایب السلطنه بشاهزاده خانم نوشته |
| ۵۷ | رقعه جات است | ۹۹ | ایضاً از قایمقام است | ۱۴۴ | از مرحوم قایمقام |
| ۵۷ | ایضاً رقعه جات | ۱۰۱ | ایضاً از قایمقام است | ۱۴۷ | ایضاً |
| ۵۸ | رقعهٔ شرح حال است که بدوستان نویسند | ۱۰۴ | از قایمقام است که در حق شیخ نجفی نوشته | ۱۴۸ | ایضاً |

| صفحه | مضامین |
|---|---|
| ۱۴۹ | از مرحوم قایمقام کربد ختر عموی خود نوشته |
| ۱۵۳ | صورت توقیع مبارک حضرت رضا بولیعهد دامت شوکته |
| ۱۵۴ | از مرحوم اقا سید علی اکبر شیرازی |
| ۱۵۵ | انشاء خطوط تجارتی |
| ۱۵۷ | ایضاً عنوان تجارتی |
| ۱۵۹ | ایضاً ″ |
| ۱۶۰ | عنوان تجارتی و تاسف |
| ۱۶۲ | عنوان تجارتی |
| ۱۶۳ | ایضاً |
| ۱۶۴ | عنوان نامه سرپاکت که هرکس نویسند |
| ۱۶۵ | عنوان سرپاکت که بصدارت نویسند |
| ۱۶۵ | ایضاً بشاهزادگان |
| ۱۶۵ | ایضاً بامراء ووزراء |
| ۱۶۶ | عنوان سرپاکت بعلماء عظام وسادات کرام |
| ۱۶۶ | عنوان عریضه وسرپاکت عالمی که از سادات است |
| ۱۶۷ | عنوان عریضه وسرپاکت مجتهدین |
| ۱۶۷ | عنوان سرپاکت بشخص محترمی |
| ۱۶۸ | عنوان سرپاکت بطلاب علوم دینیه |
| ۱۶۸ | عنوان شخصی که عالم وسید باشد |
| ۱۶۹ | عنوان بطلاب |
| ۱۶۹ | عنوان سرپاکت بتجار |
| ۱۷۰ | ایضاً |
| ۱۷۰ | سواد خطی که مرحوم حاجی معتمد الدوله در مقام نصایح بکسی نوشته |
| ۱۷۴ | بنواب حشمة الدوله نوشته |
| ۱۷۸ | از جناب شیخ الرئیس |
| ۱۸۱ | ایضاً در جواب غایب نویس |
| ۱۸۳ | از شیخ الرئیس |
| ۱۸۴ | ایضاً |
| ۱۸۵ | قصیده در مدح نواب مستطاب اقای اکبر شاه |
| ″ | دام ظله العالی من کلام اقا میرزا علی محمد خان |
| ″ | خورسند شیرازی |
| ۱۸۹ | غزل از مرحمت وغفران پناه فتحعلی شاه قاجار طاب الله ثراه |
| ۱۹۰ | رباعیات بعضی از شعرا |
| ۱۹۱ | رباعی محسنی کنجه |
| ۱۹۲ | رباعی از خورسند ولد مرحمت پناه خرم شیرازی |


کتابیکه جناب جامی رحمة الله علیه بطبع رسانیده اند در بمبئی موجود است در حال نوکر کمال خان هرکه طالب باشد بقیمت زیاد داده خرید

سید الشعراء نوظهور فارس نامه شمس المعالی صدق اللسان حسام مستطاب حاجی بهاء الدین شاه ملقب بهما والی بنجاب نصاب الصبیان رسائل نوظهور اثار محمد رضا النفاث عباسی فرصت شیرازی بنجاه بقیه سید اطهر کیان

سلطنت القدیر
ادام الله تعالی

در عهد زرین

دولت جاوید مدت

سلطان السلاطین فخر سلاطین

ابن السلطان ابن السلطان ابن السلطان مظفر الدین شاه

قاجار خلد الله ملکه و سلطانه بر حسب خواهش جناب سعادت

و سعادت مآب جامعی سرآمد اهل هنر شیرازی زید مجده فی الدنیا و الاخره فقرا

سید علیخان بن سید احمد خان مخزن هنر فرزند بن حرم شیرازی بطرز تحریر

تسلسل سید را باب شوق گشته طرز نوشتار نموده ایم الی

شرح حالات خود را در آخر کتاب کلیات در حال

طبع و نشر دارم بعرض میرسانم در موجب عبرت

و علت تحریر شد در سنه معموره

حسین در کلدار حسینی

تاریخ شهر رمضان المبارک

سنه ۱۳۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس آفریدگار بی‌همتا را که دانا و بینا کند خاک را و در هویدا و نهان پاک را

بر روان پاک علیه‌السلام ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه

وسلموا تسلیما نبی مختار مصطفی که گرد نعلین پاکش آفرینش را سبب تا بود جوشن زدن

بهری و دم عذب صلوات تامه سلامه علیه و بعد ز خاب و یا آب معنی یا ایها الذین آمنوا

کرمه انما ولیکم الله غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجایب مظهر الغرایب

علی که گرد نعلش مدح الهی ز آسمان و زمین بانگ آفرین خیزد صلوات الله علیه

وعلی آله واصحابه ستور باد و در شهد دولت یکه تاز پرتو لطف او بر کار

المویدین بتأیید المنصور مالک رقاب امم مولی الملوک العرب والعجم سلطان البر والبحر

وارث ملک سلیمان جمشید صاحب لطفی شیر و خورشید خبر آیات کلام الله المجید

السلطان العادل الحمید مظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه الی یوم القیام بمجرد

بسم الله الرحمن الرحیم
حرر الاقل
در حاشیه این نسخه نشانچه
نوشته شود از تغییر خط
و پیرایه مرحوم میرزا محمد حسن
من سادات حسینی
شیرازی سنه ۱۳۲۵
عریضه است در سنه ۱۲۹۴
حضور حضرت قصور سایه
شهید سعید ناصر الدین
نور الله مضجعه و طهر الله تربته
تقریر معروض داشته ام فهرست
فهرست سرخش عرض

وصدارت جناب مستطاب اجلی اشرف اکرم اتابک اعظم میرزا علی اصغر خان امین السلطان
مظهر صفات حضرت سبحانی مؤلفه قلوب راهی ایران و همه خلق جهان بلکه کبیر کنان
عالم بالا و زیر پیشروک خامه اسکه جناب پیشرو کم سیتوانم بوکیفیات هم
قسمت نویسم شیرازه فرهنگ و فکرت سرور را بر هر نجات اشنیده حضرت
شطرنج برشاه وزیر سالک طریق درویش نیشه علیمحمد نشابن مرحوم میرزا محمد شیرازی
خرسند بن خرم خرمی که تا کوهرادم نسیم بار بسته زاباء جهو از شرم ارباب
همم را المنه لله در بیاورم به بیاض ایک تهماب طبعم لوح و قلم را
خاک پای فقرای صفی علیشاهی در چهاردهم شهر شعبان المعظم ۱۳۲۰ بعزم سیاحت
بندر فیتیان وارد بندر معموره بمبئی شدم از هموطنان در اینجا ساکن دارم مرعزت نوازی
کهر علی قرر مراسم شرط ایت بجا اورد در ماه مبارک رسید سیاحت باعث ملال
کهر روزی کی از احباب سیارات فعالات اشان بنیز حاج میرزا اسد الله تا حرسله آبد
در الحق زیور کمالات انسانیت و سیادت آراسته بعنوان خیر خلاصی قرآن از بنده قلمی بردار
کتابی بنویس چاپ کنیم در سبع تقلی اسم و هم خیرات رسم خلاصه بود فرمایش
ایشان را پسندیدم از مسجد بمنزل آمده بخیال کتب کلیات شیخ شیراز علیه الرحمه افتادم
تحریر میکردم در خاطر ایمایش میرفت قلم خوشنودی کرچه شاید ناپسند از
پوشندان نکته دانان نکته سنجان لیکن از اظهار قصور شیرازه بولاد بیرم

عریضه ایست الف
حضور حضرت
صدر اعظم معروض
عریضه
تصدق
پشت
تهیه
که
گفته
عجوبه
ضمیم
گوید
گوید
بلکه

کو مغیرات ظهیرم بفهم قاصر خود نور کلیات و کلیه کلیه خاطر ارباب بهشت
کند پی غلط نبرده ام یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد پی کلیه کتاب دبستان نوشته
صاف و روشن کتابیست اگر لطف جدم یار و بخت حشمه پیدار شد انشاء الله
میکویم و می آمیزم از عهده برون چون بوشتن یک جواب عادت نیست خلاصه
رساله در سر تسلان بالا سرش باشد پس دهم زیرا که قرنهاست اطفال بیچاره
ما ایرانیان پس از قرائت در خرد قرآن معلم بی انصاف ترسل در شرمنده
نیز را عهده نخواهند تا ریست در پس سیه ایرد کنار زور جز اسرشان خدایا این چه
ظلمات و درباره اطفال مظلوم ما بید از نر همه علت و قاحت کفار را امید انم
منکه نظر ندارم بمن چه میکویم ایشه بوضع قانونیکه عنقریب مجری خواهد شد
شش ساله اطفال ها در نهایت سهولت و صحت کتابهای فارسی و نوشتجات را بخوانند
خلاصه چون نظر بقدم و شب جمعه و پیرایم نوشتجات و مراسلاتی در محتاج الیه غایه
شرعا و عرفا از خود یا دیگران خواهم نوشت در هر کس دارای این ترسل باشد حتی
اطفال نوآموز از عهده نوشتجات شرعی و عرفی و حساباتی و تجارتی و داد و ستدی
بخوبی برخیزد آه ثم آه از ارکان عزیز وطن پرست چشم بصیرت بکشاید و کوش
هوش بار فرماید به پسندید و بنویسید از عشق و ترقی و ثروت دل متمدنه عالم نه بروا
از معلمخانه های اطفال خود سال انها برخاسته شد شهد له و کفر به شهید ارسب ترقی

همین است بسر همه میدانیم و میفهمیم هر کس بملاحظه اغماض نمیتوانیم نمیدانم و من چه خاکرم
روزگار ما را سیاه کرده بطوریکه مملکت ایران در تمتع علم و صنعت و ثروت و شاهراه
از چه در کنار ما بحث ترشدیم آخر من چه میخواهم تا کی تا چند عصبیت و ایران
جناب فاضل کامی میرزا فروغی در طهران چند سال است در روزنامه ترقیات فرانسه نمره مثل
مرا در قصیده غصه میکند عجز و التماس بیجا بیکس گوش نمیدهد سبحان الله گوش سخن
شنوی دیده اعتبار کو وا اسفا چند سال قبل در شیراز از جناب جلالتمآب نصرالدوله
که خدا را بحق آل محمد قسم بهم روز بروز عسر و عدلت قدر وطن پرستی ایجاب میکند
برتصویب جناب میرزا حسینخان مشیرالدوله معلم خانه یکفیر داد و جمعی از اطفال یتیم فقیر را در نهایت
از راستگاه و پیشکار بطور معقول تحصیل علوم متعارفه نمود بعضی اطفال را که
که نباید سبب فراهم آورند قهرا و جبرا مدرسه را بسته اطفال اگر بسته نه سرداد و نیز
که الان در شیراز که پی میکنند لا اکراه در امر دین فریاد افسوس در مقابل این رذالت
راه وطن عزیزیت و لا اشرح ترقیات کردن و متفرق کردن انها را در حق اطفال شیراز
بزرگان فلاسفه نموده خوشوقتم سیاحت نامه را در ثروه شرح حال خود شرح حال مفصل مرور
فارس را بسبب ترقی بهبودی وطن عزیز بعرض خواهم رسید اگر رفع علت ادبا کند
امثال سعدی علیه الرحمه و سایر حکما و علما خصوصا مرحوم حاجی میرزا حسن حجه الاسلام نور الله مضجعه
پیدا خواهد بود خلاصه در این مقامات مخلص شرافت یابد بالکلیات قصد تتبع سعدی علیه الرحمه

رقعه اول پر
از جناب شاهزاده
در ممبی نوشته شده

که وزیب شیم گلستان الاعی طرفه بتالیح از حکمت نصیحت و موعظه و پند و قانون
مدنیت است مفهوم و منشاء اله خوانندگان نماند جوهر جان این گنج نهان و در مکنون را
ضبط کنور خاطر نهفته سرمایه حیات جاودانی گنجینه سعادت و جسب دانند و مولف ایشه
یدعای خیر یاد فرمایند بمنه و فوقه یاعلی مدد وحسن اولئک رفیقا

بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

حکمت مال از بهر آسایش عمرست نه عمر از بهر گرد کردن مال از حکیمی پرسیدند
یکنجیت و بر نجیت گفت یکنجت آنکه خورد و گشت و بر نجت آنکه مرد و هشت مکن
نماز زان بیچاره که هیچ نخورد عمر بر سر تحصیل مال کرد و نخورد موسی علیه السلام
قارون را نصیحت فرمود که احسن کما احسن الله علیک نشنید عاقبتش را شنیدی
قطعه انکس که بدینار و درم خیر ندید ست سر عاقبت اندر سر دینار و درم نهد
خلاصی متمتع شوی از نعمت دنیا با خلق کرم کن چه خدا با تو کرم کرد درخت کرم هر کجا
بیخ کرد که نشست از فلک شاخ و بالای او کریم دارای گدا و برخوری بفضل منه
ازره بر پای او شکر خدای کن که موفق شدی بخیر زانعام لطف خود نه بمقدار
گذاشت منت منه که خدمت سلطان همی کنی منت بر از که بخدمت بداشت
پسند کسی رنج بیهوده برد و سیم بخایه کرد و نیکی که کرد کرد و نخورد

دیگر لنگه علم اموخت و عمل نکرد علم چندانکه بیشتر خلایق چون عمل در تو نیست نادانی محقق
بود نه دانشمند چارپائی بر او کتابی چند آن تمی مغز را چه علم و خبر که بر او نیز مرا است یا دفتر
پند علم از بهر دین پرور دنست نه دنیا خوردن هر که پرهیزورزد علم فزود خرمنی
کرد کرد پاک بود حکمت عالم با پرهیزکار کویست مشعله دار بیفاید هر که عمر در ناخت
خیری نخرید و زر بپرداخت پند ملک از خردمندان کمال کیرد و دین از پرهیزکاران جمال
پذیرد نصیحت پادشاهان بصحبت خردمندان محتاج ترند که خردمندان بتقرب
پادشاهان قطعه پند پدر اگر بشنوی ای پادشاه در همه عالم بدان پند نیست جز بخردمند
مفرما عمر گرچه همی کار خرد پند نیست پند نه چیزی است که چیزها بدان ارزد مال بیجا
علم بیحث ملک بیسیاست پند رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان عفو
کردن از ظالمان جور است بر مظلومان خشت را چه بقد کنی و نگاری بر دولت تو که نکند
بانباری پند بدوستی پادشاهان اعتماد پیرکه و برادار مخش کهکان غره مباش بود که ان نخلی
مبدل این نخلها بشیر تر فرد معشوق هزار دوست را ماند و هیچ دوست را نرسد
پند هران سری که داری مدان نه چه داند رقیب دشمن کرد و هر بری که توانی بر دشمن
باشد که زور دست شود رازی در نهان خلایق هیچ مدان نه اگرچه در مخلص باشد که ران
دوست را دوست تها نباشد همچنان مسکن کهن (عزیزم خلاصی بر ضمیر مدیر خوشتر هیچ کس کهن و کهنتر
که کهن ای سلیم آب ریز چشمه نیند که چه پرشد تلاش کستین جمع پند دشمن ضعیف

که طاعت امیر چون نماز مقصود خرد نیست که دشمن قوی کند که گفته اند بر تو سستان اعتماد نشاید
همیشه دشمن چه پیر شد نگذارد که دشمن کوچک را ضعیف شمارد بدان ماند که آتش اندک را
مهمل گذارد قطعه امروز بکش چه پیران گفتند کاتش چه بلند شد جهان سوخت نگذارد که زه کند
کمان لا دشمن چه به پیر سوخت پند سخن درمیان دو دشمن چنان گو که اگر دوست گردد شرمسار
نگردی نظم میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است کننده این
آتش دیگر باره همی بر زبان کوبخت و خیره سخن گوید آتش افروختن
نه عقل است جایی که دشمن بود سخن در میان آشتی سهل بود تا مذارد دشمن خونخوار آرمش
پیش دیوار آنچه گویی بهوش دار تا باشد که پس دیوار گوش حکمت آنکه با دشمنان صلح کنند
سر از اطاعت برندارند بشیری آخرد مند ازان دوست دار که با دشمنان بد بنشست پند
چون در مصاف کاری مستی دو باش اطراف بشناس کن که پیل از پای در آید با قوم مهلت مجوی و شوار
با آنکه در صلح زن جنگ مجوی پند تا کار بر نیاید جان در خطر افکند نشاید فرو چکوید
از نیمه جیلی درگذشت حلال است بردن شیر دوست پند بر عجز دشمن رحمت کن که اگر دشمن
قادر شود بر تو بخشاید فرد دشمن چو پلنگ نوان لاف از برد خویشتن نیرزیست در
آشوب مردیت در هم پرسن پند هر که بدی کاشت خلق را از عذاب او برهاند و او را از عذاب
خدای عزوجل قطعه پسندیدست بخشش ولیکن نه پرویز کس از ارمن مدانست
انکه رحمت کو بر آن ظلمت بر فرزندان آدم پند نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست

ولیکن شنیدن رواست تا بخلاف آن کاری نکنی که عین صواب است قطعه
حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن که بر زانو زنی دست تعابن کرت
راهی نماید راست چون تیر ازان برگرد و راه دست چپ گیر پند خشم
پیش از حد وحشت آرد و لطف پیوقت هیبت پیر دیخدان دلیری و درشتی کن
که از تو سیر شوند و بخدان ترشم که بر تو دلیر گردند درشتی و نرمی بهم در بایست
چه رگ زن که جراح مرهم نهاست قطعه شبانی با پدر گفت ای خردمند مرا
تعلیم کن پدر نه یک پند بگفا یکمردی کن بخدان که گرد خیره گرگ تیز دندان
پند دو کس دشمن ملک و دینند پادشاه بی حلم و زاهد بی علم بر سر ملک مباد
آن ملک فرمان ده که خدا را بود بنده فرمان بردار پند پادشاه باید بجد
خشم بر دشمنان راند که دوستان را اعتماد بماند که آتش خشم اول در خداوند خشم
افتد پس انکه زبانه بخصم رسد یا نرسد قطعه شاید بنی آدم خاک زاد که در سر کند
کبر و شدی و باد تو را با چنین شدی و سرکشی نپندارم از خاکی از آتشی
در خاک پیلقان بر سیدم زاهدی گفتم مرا بتربیت از جهل پاک کن گفا برو
چه خاک تحمل کن ای قشیه یا هر چه خوانده همه در زیر خاک کن پند بدخوی
بدست دشمنی دراست که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاصی نیابد اگر
ز دست بلا بر فلک رود بدخوی ز دست خوی بدخویش در بلا باشد

پند چون پسر که در سپاه دشمن بفرقه افتاد و تو جمع باشی و اگر جمع باشند از پراکنی
از ریشه کن قطعه بر و بار ستان ابیه شیرین چو پسر در میان دشمنان جنگ و کرمی
که با هیم کرمایند کار از ره کن و بر مار سنگ دشمن چون از همه حیلتی درماند انگاه
سلسله در جنبانه و دیوانگی کند در هیچ دشمن نماند کرد پند سر مار بدست دشمن
بکوب که از احدی از چنین خالی نباشد اگر این غالب آید مار کشی والا از دست دشمن رستی
برو مگو که این شوخ خصم ضعیف که مغز شیر را چو مار خواهد برداشت پند خبر دادن دل
بیدار دارد تو غافل مباش تا دیگری ناد بلاهه بیدار خبر بدیوم مار گزد پند پادشاه را
از خیانت کسی واقف مکردان مگر آنکه بر قبول کلی واثق باشی و گرنه بر هلاک خویش همکوشی
فرد بسیج سخن گفتن آنگاه کن که دانی که در کار گیرد سخن حکمت آنگاه نصیحت خود را می سنجد
او خود نصیحت محتاج تر است پند فریب دشمن مخور غرور مدح مخور این دام زرق است
و آن دانه طمع کشاده حمق را ستایش بخش آید چون لاشه در گور شود فربه مباد قطعه
الا ناشنوی مدح سخنگوی که اندک مایه نفعی از تو دارد اگر زوری حلاوش بر تو ریزد
عیوب بر شمارد حکمت تکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح پذیرد مشو غره بر حسن گفتار
خویش تحسین مادان و پندار خویش حکمت همه کس را عقل خود کمال نماید و فرزند خود کمال
قطعه یکی جهود و مسلمان نزاع میکردند چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشان بنظر گفت
مسلمان گر این است آئین و دست نیت خدایا جهود بزادم بخود گفت تو نیز هم سوگند

وگر خلاف کنم هیچ مو مسلمانم کرا بشرط همان عقل منعدم کرد گمان نجود نبرد هیچکس که
نادانم حکمت ده آدمی بر سفره بجوز نرد و سگ برلاشه بسر نبرد حریص باجهانی گر
قانع بنانی سیر رود سگ بیک نان تهی برگهه نعمت فریزمن پرنکند دیده سگ
قطعه پیر چون در رعمرش نقصی کشت مرا پرانه پندی داد و بگذشت که شهوت آشرات
از هر پرهیز بجو بر آتش دوزخ کمین تیز دران آتش نزاری طاقت سوز بصبر آبی بران آتش
زن امروز حکمت هر که در حال توانایی نیکوئی نکند در حال ناتوانی بحسرت ماند بدتر از
مردم ازانست که روز بضعت کشش بانست حکمت هرچه زود باید دیر نیاید قطعه
خاک شرق شنیده ام که کنند بچهر سال کاچینی صد بروزی کنند در بغداد
لاجرم قیمتش همی نرسد قطعه مرغ از خانه برون آید و روزی طلبد آدمیزاده مرد و خر از خانه
آن نباکاکسی کشت و بخیری رسید وآن بتکبر و فضیلت بگذشت از همه چیز اکنده همه جا
هست ازان فرشش نیست لعل و شوار بدست آید از انست عزیز حکمت کارها بصبر آید
و متعجل بسر آید قطعه بچشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سبق برد از شتابان
سمند باد پا از تک فرومانده شتر آن همچنان آهسته میرانز حکمت نادان را آید
از خلاصی نیست و اگر این بر آتشی نادان نهی قطعه چون نزاری کمال و فضل آن به
که زبان در دهان نگه داری آدمی را زبان فضیحت کوه چون پیغمبر را بسگساری خری را
همی تعلیم میکرد براه بر صرف گفته عمر دایم حکیمی گفتش ای نادان چه سایی

این نوشته از مرحوم
میرزا محمد خرم پدرم
از طفولیت در نظرم
به موضوعش در دفتر
بعرض میرسد طرفی
به شهر تخلص تا احتی
گنجه بی تماشتر در همه چیز

در این سخن ابرسس از لوم لائم سینا نمورد بهانم از تو کشائی تو خاموشی پیشه از بهانم
سر که تابی نکند در جواب پسر از پیر نخشش ناصواب یا سخن گوی چو چوان همسر یا نشین همچو
بهائم خموش نصیحت مردمان را حیف پند نیذیرد پیدا کن که مرد آن را زار سوای و خود را پی اعتبار
پند هکله علم خواند و عمل ننماید بران ماند که کاوارند و تخم نیفشاند حکمت از تن پیل طاعت تنبل
و پوست پیغمبر از بضاعت نشاید پند هکله با بران شنید نیکی ننیند قطعه کرشنه با دیو
وحشت آموز دیو خیانت دوز دیو از بران نیکوئی نیاموزی نکند گرگ پوستین دری پند
نه هکله در مجادله چیست در معامله درست بس قامت خشش در زیر چادر باشد چون بازگنی
هر ماه باشد پند اگر شبها همه قدر نبودی شب قدر چقدر بودی گر سنگ همه لعل بدخشان
بودی پس قیمت لعل و سنگ چگونه بودی پند نه هکله بصورت نکوست سیرت نیکوست قطعه
توان شناخت پیکر و دلشادی که تا نکاوش سیرت پیکا علوم ولی را طبش ایمن
باشش و غره مشو که خبث نفس خوبها معلوم پند هکله با رکان ستیزه خون خود بریزد
قطعه خوشتن از رک پی مبر ات کشد یک در پند لوح زه پی نشته پشاچ تو که
باری سر کنی با قوچ پند پنجه با شیر و شت با شمشیر نکار خرد پند نیست جنگ و زور آوری
ممکن هات پیش سر پنجه در بغل نه دست پند ضعیف در قهر دلاور کند یار دشمن است
در هلاک خویش است قطعه سایه پرورده را چه طاقت آن که رهد با نجابر ابطال
سست بازو بجهد پنجه با مرد آهنین چنگال پند پیران سر سندان را سوخته دیر

چنانچه مکان بازار چون سگ صیدی بیند مشغله و فریاد برآرد و پیش شدن
امکان نزارد نعیق سفله چون بشنود بخشش در پوستین افتد کند پیرانه
نصیحت حکیم گوته دست که در مقابله گفتار بهوده زبان مقال نصیحت اگر چو شکم شهوت
هیچ مرغ در دام نفتادی بلکه صیاد دام نهادی پند حکیمان دیرپذیر خود بر عاقلان
نیم سیر عابران تا عرق کنند و جوانان تا طپیق برگیرند اما قلمدران چه آنکه بعد
جای نفس بازنه در سفره روزی کس اسیر بند شکم را در شب تیره خواب شیر بعد
خالی شیر زدگشک پند شورت با زنان بتاه است و سخاوت با دشمنان گناه
ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بهو بر گوسفند است پند بگله را دشمن پیش است
اگر نگشه دشمن خویش است سنگ بردست و بر بر سر سنگ خیره رائی بهو
قیاس و درنگ گروی از خردمندان بخلاف این مصلحت دیده اند که در کشتن دشمنان
هر اولتر بحکم آنکه خشم با قهت تظلم کشت و تطاول نخشید و اگر پی نهی کشته شهو
شده مصلحتی فوت شهو که هزار رگ چشم کهو یک سهلست مهره چشمان کهو کشته را
زنده بار نتوان کهو حکمت حکیمی در جهال در افته عزت توقع نزارد و اگر جاهل بر حکیم غالب
آید عجب نیست شیکه است که کوهری را میشکند قطعه گر سر بندی از اوباش
جهالی پند خاطر خویش بیازارد و در هم نشهو سنگ بر گوهر اگر کار زین نشکند
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشهو پند خردمندی را در زمره احلاف در سجن بندد

گفت مدار که او از بر بطی ما غلبه دهد بر نیاید و بنی چیز از کند سیر فرو نرود قطعه بلند
او از ناوان کردن او فراخت که دانا را به پی ترسی نپذیرفت نماند که از نمک حجاب
فرو ماند زانک طبع خاری پسند گوهر اگر در خلاف افتد همچنان نفیس است و غبار
اگر بر فلک رود همچنان خسیس استعداد پی تربیت در نفع است و تربیت غیر مستعد
ضایع حاکستر نسبت عالی دارد که آتش جوهر علویست و لیکن چون نفس خوهر نری ندارد
با خاک برابر است و قیمت شکر نه از نیشکر است که از خاصیت قصب است قطعه چو
کنعان را طبیعت نیست نوح کز قرارش نفرود نیز نمای اگر داری نه گوهر کل از
خارست و ابراهیم از آذر پند مشک آنست که خود ببوید نه که عطار بگوید پند
دانا چون طبله عطارت خواهش در نمای و نادان چون طبل عازی بلند آواز میان تهی
قطعه عالم از بی سیاه جهال مثل کشته از بی صیقلان شاهری در میان کرانست
مصحفی در میان زنگیان پند دشمن را در بی بچگان از نیشتر در یک دم بیازارند
فرو سنگی چند سال شود لعل پاره را رخشان تا یک نفس شکری بشکند پند
عقل در دولت نفس چنان کرشمه است که عاجز در دولت زن کز بی پند آید تقویت
مکر و فسونست و قوت پی رای جهل و جنون تیز باید و تدبیر و رای انکه ملک که
ملک و دولت نادان صلاح خبث خدمت پند جوانمردی در نخورد و بدهر به ازعایتی
که روزه دارد و عید پند یکله ترک شهوت از بلعی قحبه خلق کفایت از شیخوخی جلال

در شهوتی طرم افتاده شعر جایز که نه از بهر خدا گوشه نشیند بیچاره در این تاریک چه
پند اندرک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی کهنعیر انا که دست قدرت ندارند سهل
خورد را نگاه باید دارند تا بوقت فرصت دمار از روزگار دشمن برآرند شعر اندرک
بهم شود بسیار دانه دانه است غله در انبار پند عالم را شاید که از عاصی بجهد و درگذرد
که هر دو طرف را زیان دارد و پیت این کم شود و جهد آن مستحکم چو با سفله گوئی لطف و
خوشی فزون گردد شش کبر و گهن کشی و خط معصیت از آنکه صادر شود ناپسندیده است و از عاقل
ناپسندیده تر که علم صلاح جنبش شیطانست و خدا و خرد صلاح را چنین ناپسندیده
پشت برد عاصی ناداند پرشان روزگار به رود دشمند ناپرهیزکار کان ناپسندیده از آنکه
او فتاد و دین و چشمش در هوا چاه او فتاد مطلب آنکه در زندگی دانش نخورد چون مرد
دانش نیرزد پند لذت آنکه را زان بیوه داند نخواهد دید میوه حکمت یوسف صدیق علیه السلام
در جنگسال مصر سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند آنکه در راحت و نعمت است او
چه داند حال گرسنه چیست حال درماندگان کسی داند که با حال خویش در بند قطعه ایکه
بر مرکب تازنده سلاری هوشدار که خر خارکش سوخته از مرز جلالت آتش از خانه همسایه در
مخمصه کانچه بر روزان او سکندر رود هیهات نصیحت در دل ضعیف حال را در شکل خیلی
پرسش چونی مکر آنکه مرسبی رنجش و مصرفی منش نهی خری و نیری و باری بکهی در قافله بزل
براو شفقت کن و اگر رو برتابد کنون در قهر و رنجش خیر خود کمر به بند چه گوان بکه دم

رقعات به یکی از
فقرا در طبع اظهار درستی
و هم طریقه که گفته
در طهران نوشته شده

نکته دیگر محال عقلی است و خلاف نقلی خوردن پیش از رزق مقسوم چون پیش از وقت
معلوم قضا دیگر شود کرا نالد او بشکر یا بشکایت برآید از آنچه نبشته در کتاب
برخزان بار چه غم خورد دهر پیر دچراغ پیوزنی پند ای طالب روزی بیش که نجوری
ای مطلوب اجلی مرو که جان نبری جهد رزق از کنی و کر نکنی برسد ندای غوجلی در
هر دو جهان شیر پلنگ نخورد مگر روز اجلی شیشه به نا نهاده دست نرسد و نهاده هر گز
دست برسد شیشه که سکندر رفت ظلمات بچند مخت آخر نخورد آب حیات نکته
صیاد پی روزی در جسته ماهی نخورد و ماهی پی اجلی در خشکی نمیرد مسکین حریص در همه عالم میرود
او در هفت بحر اجلی در هفتاد حکمت تولا کرفاسق کلوخ زر از هوات و درویش صالح
شهد خاک الله این دلق ریایی است ترقع و آن ریش فریبی است تصنع شدت یکان
هر دو فرج دارد و دولت بر آن سر دار نشیب هر کجا جاه و دولت است بدان خاطر
خسته در نخواهد رفت خبرش ده در هیچ دولت و جاه بسرای دیگر نخواهد رفت پند خود از
دانا نعمت حق نخواهد و بنده بیگناه را دشمن میدارد مردکی خشک مغز را دیدم رقعه در
پوستین صاحب جاه گفتم ایخواجه کر تو بر بخشی خود مسکینت را چه گناه الا تا نخواهی بر خود
که ان بخت برگشته خود در بلاست چه حاجت که هر کس دشمنی که او در آسمان دشمن دارد
در بلاست شیشه تمنی پی ارادت عاشق پی زیارت و روزه پی معرفت مزمع پی
و عالم پی عمر و زهد پی بروز اهد پی علم خانه پی در نکته کلاه از نزول قرآن تخصیص

خوبست نه ترتیبی سوره مکتوب عامی تعبیه پاده رقعه است و عالم شهاون کلاخشه عاصی که
نجزادست بردارد به ارعاری که کبر در سر دارد سر سنگ لطیف سخن دلزار تهر رقعه
گوم ازار مثل یکی راگفتند عالم سعل بچه ماند گفت بزنور سعل زنور درست
پیروت راگوی باری چه عسل میدهی نیش مزن پند مرد پیروت زنست و عابر طمع
لاغر زن ابری عباس که جامه سفید بهر پند از خلق و نامه سیاه دست کوتاه بیرار
استین چه دراز و چه کوتاه در کس را حسرت از هی زهوه ی ثعابین ارکلی بر سیار
تاجر کشتی شکسته و وارث با قلندر نشسته پیش درویشان بهوخوب مناح کرنباشد
درمیان مالک سپید یا مرو با یار از رقیب پرسن یا بکش برجان آتش بنیش
یا مکن با پیل بان چون یا بنا کن خانه در خور پیل سنگ پیه خلعت سلطان اگرچه
عزیزست جامه خلقان خود از ان عزیز تر و خلق بزرگان اگرچه لذیذست خورده
انسان خود بالذت ترش سرکه از دست رنج خویش و تره بهتر از نان کرخدا
و بره حکمت خلاف رای صوابست و نقض عهد الولا لباب دار و کان خورد
ولا نادیده پی کار نظر رفتن امام محمد مرشد غزالی را گفتند بزیمقام چون رسیدی
گفت بدانکه هرچه ترا نشستم در پرسیدنش سنگ ترا شستم امید عافیت انکه فهو موافق
عقل که بعض را بطبیعت شناس نمایی بپرس از انچه دانی رطب رسیدن
ولیک ولا تو باشد بعز نادانی پند انچه دانی که هر اینه معلوم تو خلاهر شد به رسید

تحمل کن که پیت ازیان دارد ۞ چو لقمان دیر کار درست دارد همی این معجز
موم کهن پرسیدش چه میاری درد است که پی پرسیدنش معلوم کهن ادب
از لوازم صحبت یکی است که خانه پرداری یا خدا و مرخانه درسازی ۞ حکایت
بر مزاج مستمع گوی اگر پی که دارد با بوسیلی هر آن عاقل که با مجنون نشیند
نگوید غیر حدیث روی لیلی مطلب پی که با ایشان نشیند هر پی پنهان اگرچه
ایشان نگیرد بطریق استهزا تبسم کردو چنانچه اگر تخصر بجرابات بکار کرد رفع
نجم خوردن منسوب شود رستم رخونابه اکشیدی که نادان را بصحبت برگزیدی
طلب کردم زدانایی یکی پند که گفتا در نادان مپیوند که کردانای عصری خرد باشی
وکر نادانی ابله تربباشی عبرت حلم شتر چنانکه معلوم است اگر طفلی مهارش کیرد
وصد فرسنگ ببرد گردن از طاعت او نپیچد اما اگر دره بولناک بش آید که
موجب هلاک باشد زمام ازکف در کسلانبر و متابعت نکند که بکام دشمن ملاطفت
نمودن است و گفته اند که دشمن بملاطفت درست نگردد بلکه طمع زاله کند قطعه
کسیکه لطف کند با تو خاک راه بش باش وکر خلاف کند در چشمش اکن خاک
سخن ملطف وکرم با درشت خوی مکوی که زنک خورده نکردد بنرم سوهان پاک
ادب آنکه از میان سخن دیکران افتد تا پایه فضلش بر اند یا پایه جهلش
بشناسند قطعه نزهر که بشنوند جواب مکر آنکه کز سوال کنند کرچه

برحق بود نزاج سخن حمد و ثنایش برجمال کند ادب پیشی درون جامه
داشتم حضرت شیخ علیه الرحمه هر روز پرسیدی که ریشت چون است و بکشی
که در کیست داشتم از پرسیدنش احتراز میکند که ذکر هر مصوری روا نباشد خردمندان
گفته اند هر که سخن نسنجد از جوابش برنجد قطعه تا نیک ندانی که سخن عین صواب است
هرگز بگشتن دهن از هم نگشایی گر راست سخن گویی و دانند بجایی به زانکه دروغت
دهر اندر بجایی تشویه دروغ گفتن ضرب لازب ماند که اگر حاجت در راست گفتن
نباشد چون برادران یوسف علیه السلام مدروغ موسوم شدند بر راست گفتن
ایشان نیز اعتماد نماند قال الله تعالی بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل کسی را که
عادت بود راستی خطا کرد که در گمان نیز از او دگر ناموس شد بناراستی دیگر راست
باور نیز از او دروغی گیرند صاحب دلان برانند که پیوسته گفته اند راست
دگر مشتهر شد بناراستی اگر راست گوید تو گوئی خطاست مطابقه اهل کمالیات از روی
ظاهر آدمی است و اول موجودات سنگ و اشقاق خردمندان سنگ حق شناس
به از آدمی ناسپاس قطعه سنگی را لقمه هر گز فراموش نکرد دگر زنی صد بوسش
سنگ دگر عمری نظری نعله را بکمتر چیزی ارزیابد تو در جنگ از نفس پرور نیروی
مینگری و پیه سروری را شایسته کمن چرب بر کاو پیه خوار که بسیار
بسیه خوار چرکاو ارمی بایست در بهی چرخرتن بجوراکان در بهی تربیت

در انجیل آمده است که ای فرزند آدم اگر تو انگری دست از من مشغول شوی بمال
و اگر درویش گفت شکر دل خویش پس حلاوت ذکر من کی یابی و بعبادت من کی پردازی
که از سر نعمتی مغرور و غافل که از سر شکستگی خسته و ریش چه در سرا و ضرا حالت است
نزدیک کسی بتوان پرداز از جوش عبرت اراده چون یکی را از تخت شاهی فرو آورد
و دیگری را در شکم ماهی نگهدارد وقت است خوش از آنکه بود ذکر تو نوش و رنجهو
بود از سر شکم حوت چو نوش حکمت اگر تیغ قهر بر کشد نیز و لیکن سر در کشد و اگر غمزه
لطف بخشاید بدان را به نیکان در شمارد قطعه کرمش خطاب قهر کند آنرا
چه جای مغفرت پهلو ازو لطف کو بر گیر کاشقیا را امید مغفرت و عطا بر که بتابد
ز هر راه صواب بگیرد بتعذیب عقبی گرفتار آید قال الله تعالی لنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر پند است خطاب قهر آن انکه بند چون پند
و بند نشنوی بند نهند عبرت یکخیال نیکخیالات و مثال پیشینیان پند گیرند
پیش از انکه پسینیان بلاقعه انها شمارند نرهی مرغ سوی دانه فراز
چون دیگر مرغ نپند ار نبرد پند گیر از صاحب دیگران تا نگیرد دگران
ز تو پند حکمت آنرا که کوشش ارادت گران آفریند از چون کند که
بشنود و آن را در بند سعادت کشیده از چون کند که ز هر قطعه شاخ
درخشان خاری مر تابد چه رود رخشنده دین سعادت بزور بازو نیست تا بخشد

خدای بخشنده رباعی ازتو بکه نالم که دیگر داورنیست دردست تو هیچ دست
بالاترنیست ازاکه تو رهبری کنی کم نشود وازاکه تو کم کنی کمش رهبرنیست
عبرت کمالی نیک انجام به ارپاشاه برفرجام غمی کرپیش شادیی پری
به ارشادیی کرپیش غمخوری لطیفه زمین ااز آسمان نثارات وسیما نزا
ازمین غبار کلی اما دیترشح بافیه کرت خصمی من آمد نا سزاوار توخوی نیک
خویش ازدست مگذار ادب حق حق وعلامی پسند دی شد، بسیار پسند
ویخرد شد نفع بالله اگر خلق عیب دان نبودی کسی بحال خود ازدست کس
نیاسودی مطایبه زرازمعدن بکان کندن درایر وازدست نجیبی بحان
کندن بزیار چوان نخورنر وکمش دارنر گویند امید به که خورده زوری
پنی بکام دشمن زرا نره وخاکسار رحمه ادب مکه بزریر دستان نخی نیز بخورنر
دستان کرفارایر نه هربازو که درمی قوتیست بمردی عاجزان راشکنند
دست ضعیفان رانه برهی کرنری که درمانی بخورد روزبندی حکمت عاقل
چون خلاف درمیان نمیند بجهد وچون صلح دیر لنگر نهد درانجا سلامت برکنار
وانجا خلاف درمیان حکمت مقام راشه شمرد بزیر ولیکن شه یکی میست
پت بلارباد چراکاه خوشتر ازمیدان ولیکن اب ندارد برت چوش
عاقل تضرع ودرویشی درمناجات میکفت یارب بربران رحمت کن

که بر یکان حضرت کفته اند زاینک فسیره حکمت اول کسیکه علم
بر جامه و انگشتری بروت کچ چمشید بو کفشه بشر چرا همه زینت بچپ دادی
و فضیلت راست راست کفت راست و زینت راستی تمام است قطعه فریدون
کفت نقاشان چین را که پرا مون حرکاتش پسندند بران را دست دارد
اعتبر آنست که خوان سرکی باشند عزیزانرا حکمت بزرکی را کفشه خاتم
فضیلت که راست راست چرا خاتم بزرت چه کفشه کفت نرانی در ان فضیلت نشه
محروسند انکه شخص فسیره با فری بخت یا فضیلت همی دهد بخت ملاطفه اصحیت
پادشاهان مسلم کسی راست دیهیم سر نهاده و امید زر موحد چه و پای زیری زرش
حاک یکان نماید رسش امید و هر اشر باشد رکس براین است بنیاد
توحید پس لطیفه پادشاه ازبهر دفع سمکاران و شخه برای خوانخواران و فاضی
مصلحت جهی طرازان هر کز کسی را فضی ارشش فاضی زرو نر قطعه چه حق معاینه دانی
دری بیاد داد ملطف به رنجک اوری و دشکی خراج اکر نکزارد کسی بطیب نفس
بقهر ازاو بستانر که کوسر نشکی مطایبه همه کسر را دندان سری کند شهو کر فاضی را
در سر نهی قاضی در رشوت نخورد پنج خیار ثابت کند ازبهر توصه خربزه زار
لطیفه قحبه پیر از بانکاری چکند که توبه نکند و شخه سئوال از مردم ازاری جوید
کوشه نشین شیر کوید حکایت که سر خوشان از کوشه برخواند حکمت حکیمی را پرسیدند

که چندین درخت نامور خدای تعالی آفریده هیچ یک را آزاد نخوانند مگر
سرو را که ثمری ندارد درین چه حکمت است گفت هر یکی را وجهی معین است و وقت
معلوم مگر سرو را در همه وقت تازه است و این صفت انقطاع کان است قطعه
برانچه میکند زد ملی نسبه و جلبه بسی پس از خلیفه نگاهی گرفت در بغداد گرفت را
برآید چو نخلی باشکریم ورت زدست نیاید چو سروی باشد آزاد و غلام گرفت
مردند و حسرت بضریکی انکه داشت و نخورد دیگر انکه نداشت و همی گرفت
نخیر فاضلی را که نه در عیب کفتش کوشد و رکریمی درصدد که دارد کرمش عیبها
پوشد ناصحب بخای خود گویم روزگاری دراین بسر بردیم گر بیاید بگوشش
رغبتی بر رسولان پیام باشد پس خاتمه یا ناظر اسل بالله برحمته
علی المحض و استغفر لخاتمه و اطلب لنفسک من خیر تجده به نین بعد و الله
غفران الصاحبه تاریخ کتاب شیخ سعدی سیفرماید در اندت رمارا وقت خوش دهد
زهجرت شش صد و پنجاه و شش بعد والسلام خیر ختام ظهور سید الاشراف در
بشتش نت که نشته است زهجرت نگار و سیصد و پنجاه و شش سنه ۱۳۲۰
ازاین بعد انچه نوشته شود نوشجات صاف و ساده ایست در رسم حاله از ان
حاصه طهران و پای تخت و مرکز سلطنت معمور و مجری است چون این فقیر
نیز مدتها در دستگاه دولتی شغلی داشته ام بقدر دانش خود حیرت در زیرم ایشان

## فصل اوّل در فرامین است



آنکه چون از رویکه مالک رقاب

ذالک فضل الله یوتیه من یشاء فرق قدان سای همیون مارا تاج سلطنت و
جهانبانی بمزین فرمهه شکرانه این نعمت عظمی و موهبت کبری بر دوست همت خلکمر
فرض فرمهایم که هریک از چاکران جان نثار که در شاهی حد مشکداری
و جان نثاری گوی سبقت ربهه در معرکه مارزار پیش جنگ بهه ابر قامت قابلیت
انها را بموتبی خاص قرین مفاخرت و اعزاز گردانم ما صدقت انجال چهرهنمای
احوال میرزا حسینخان سرهنگ هزار جریب و در شنبه مازندران از مالک و عیال
و جان گذشته با یکدسته سرباز جمعی از افواج طاغیان را شکسته پشته پشته کشته
و بسته است لهذا بخص لیاقت و شایستگی مشارالیه و تشویق سایر جان نثاران دولت
جاوید عدت جلیه او را بمنصب سرتیپی سرافراز و بین الاقران قرین افتخار و اعزاز
فرمهیم مقرر آنکه بگاه گوهر داری سلطنت و تهیه داری فرمانفرمائی خاور آسمان معدلت
و جهانداری فرزند ارجمند کامگار نایب السلطنه میرزا کیخسرو در جنگ مشارالیه را
دارای این رتبه و مقام دانسته موجب و چه بایستی سرتیپی از درجه سیم را جایز و شان

مخصوص ما و مرحمت شهوفت غن ما عموم صاحب منصبان دولت ابد بنیان
توقیر و احترامات اورا منظور و مرعی دارند المقرر انکه مقرر الحقان مستوفیان
عظام و لشکر نویسان کرام شرح این فرمان قضا جریان مبارکرا در دفاتر خود ثبت
و ضبط نمایند و در عهده شناسند مورخه شهر رجب المرجب سنه ۱۳۲۲

## فرمان حکومت

انکه چون حاکم علی الاطلاق
و خلاق انفس و آفاق ذات بیهمتا که صفات اعلیحضرت ما را مشتمل امور سلطنت
و جهانبانی مملکت ایران قرار داده مضمون رعیت چه پیش آمد و سلطان
درخت برومند مهمت خود دانند فرض فرمودیم که ایلات و اعصار را
بکیفر حاکم عادل عورس ما کیفر رشت و دور پاس رعیت دارد و داد مظلوم
از ظالم بستاند معین فرمودیم لهذا از هذه السنه معظم الیه حضرت یحیی
حکومت مملکت خراسان را عوض کرامی عم اغراز بندگانی نظام
والا سپهر مغیر الدوله فرمودیم امر و مقرر میفرمائیم که عاطفه رعایا و برایا
و اعلیه و سفلیه کما فی قوانین مغزی الیه را حاکم متقی مملکت خراسان و نصاب
و رئیس الجهات دانسته سر از ربقه اوامر و نواهی مغزالیه بیچند و در مورد غضب
و سخط اعلیحضرت همایون ما خاطئه نبود المقرر انکه مستوفیان نظام و کتبه کلیه

عرضه است که
جناب فضایل مآب
ادیب کامل ادیب
فاضل میرزا آقای
فرصت شیرازی مرحوم
حاجی معتمد الدوله
عرض کرده است

فرمان حضور
نشسته و کل
دولت و قبل
و حلال
کاوه
نصوص
مامون
فرش
بحر

شرح این توقیع رفیع مبارک لامع صبیح مضبوط نهم در عهد سامی شاهد شهر وقعا الحرام ۱۳۲

## فرمان فرخنده نشان خانصه جات

انکه چون بانی بنا و پیشنا و فکم

سبحانه شاه افراز تسیبون اعلیحضرت ما را تاج سلطنت و چتر پایه
سنوح نهضه مایه بموجب این نعمت خداداد و جهت و اساس سلطنت را
بر آبادی بلاد و اصلاح عباد قرار داده ایم لهذا نظر بقلت حق شناسی معتمد السلطان
فرهاد حشمت ابن فرمانفرمان سرور مصطفی خان لشکر نویس از هذه السنه معتبره
چنان مقرر شد که بعد قریه خیرآباد واقعه در سبزوار رحمه و سامان آن قریه
که خالصه دیوانیست در دفتر خانه مبارکه ثبت و ضبط است موجب همان حدها
و سامان بیرون استثنا شده ازان بعنوان ملکیت ابدی بشار الیه مرحمت معلوم
و قریه مزبور را ملک خاص خالص خود دانسته انواع تصرف مالکانه از
قبیل بیع و شرا و نقل و انتقال و مصالحه و هبه و غیر ذالک بشرایط شرعیه
خارجه نیابد مقرر آنکه جناب قوانا للغیر و الاقبال لنظاما للشوکه و الاجلال
میرزا علیخان صدر اعظم قرغن نمایند حکم آن مملکت خراسان قریه خیرآباد
واقعه در سبزوار رخالصه دیوانیست برسم ملکیت بمکان سرور مصطفی خان
لشکر نویس واگذار نمایند و نیز امر نمایند مقربو الخاقان مستوفیان عظام

وکتاب سعادت اکتساب و قرهٔ بارکه قریهٔ خیرآباد را از توابع قصبهٔ جات
موضوع و خرد و قریهات سابهم ملکیت ثبت و ضبط نمهه در همه شاهنشاهی

## فرمان متوکل

انکه چون از روزیکه فرازنده سپهر وافرینندهٔ ماه و مهر که کیتی
زستر اوگشته ست به پشوائی و تائید ستهه و خشورتاری فرق فرازان
سامی سیمون مارا بتاج سلطنت و افسر پادشاهی آراسته بر دست همت شاهانه
ختم فرهه ایم که احاد و افراد حشکراران دولت ابرآیت را خصوصا
ساوت عالیه رجالت بمقامات عالیه ارجمند مفخر و سربلند فرمایم صادق
انمقال چهره گشای احوال جناب سید ابوالقاسم است در پیوسته اوقات خود را
مصروف بتدریس جامه خاصه طلاب معارف اداب نمهه لیلا و نهارا
در تحصیل علوم و شیبه میکوشد و دین پرستی میفرماید لهذا از ابتدای
زده سنه الهی حضرت تحویلی بعده کا بتصویب جناب قدسی القاب للغز و الاقبال نظاما
للشوکه و الجلال امین السلطان صدر اعظم مشارالیه را بلقب ابوالمعالی مفخر
و قریهٔ حسن اباد واقعهٔ در حومه دارالخلافه طهران است به تیول ایشان مقرر
و اکنون از فرط تعدیم در همه ساله مدخل و مخصص قریه مزبور را اخذ و در ماکولهٔ
و همه قسم تصرف مالکانه پنهان و خالصا لوجه الله و طلبا لمرضاته مشغول و در تدریس طلبه

مقرر آنکه معتمد دولت سلطان مستوفیان عظام کتاب کل دفتر خانه مبارکه قریه حسن آباد
واقعه در حومه طهران را از دفتر استیفا خالصه جات خارج و به تیول امیر مشار الیه
ثبت و ضبط نمایند در عهده شناسند شهر رجب المرجب سنه ۱۳۲۰

## فرمان موجب نظر محشر

نظر بمراسم لیاقت و شایستگی و دوراندیشی و فراستی مقرب الحضره
میرزا عیسی مستوفی ولایتی و ده از هر بنه معهود پارسال خریت و لبه ی معه ی
مبلغ یکصد تومان نقد از تحقیقات ولایتی و ده بضمیمه اضافه موجب در حق مشار الیه
مرحمت و برقرار فرمودیم در همه ساله بموجب قبض ارجمی مزبور دریافت نمایند
صرف معاش کهه پسر ارشد میرزا عیسی جان نثاری پرداز و مقرر آنکه مقربان الی آخر

## فرمان برقراری موجب پسر کهه

نظر بحمایت حال اهتمام و وفاداری پدر مرحوم میرزا عیسی مستوفی
سررشته دار دفتر خانه مبارکه و تصویب جناب قوام الدوله الی اخر القاب میرزا
علی اصغر خان صدر اعظم منصب سررشته داری دفتر خانه مبارکه را با اضافه موجب
و سیورت میرزا عیسی مستوفی را در همه تومان نقد و دریست خروار غله در حق
میرزا علیخان مقرر و برقرار فرمودیم در همه ساله از قرار قبض دریافت نمایند پسر ارشد
شهری سررشته داری دفتر خانه باشد مقرر آنکه مقربان خان مستوفی عظام الی آخر

## فرمان لقب

نظر بمراسم لیاقت و شایستگی مقرب الخاقان امیرالامرای اسلامیان
شرف و سرشته دار فوج ششم همدان رجب استمد عای امیرالامرای العظام
معتمد دربار سپهر احتشام السلطان سرتپ زرهه آشیانه یونت میری بعده
او را بلقب امین نظامی مفتخر و سرافراز و قرین مباهات و اعزاز فرمودیم
مقرر آنکه بکیفیه گوهر داری سلطنت و شهریاری و فروزنده اختر آسمان خلافت
و جهانداری فرزند اعزاز و ارجمند ما السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ مشارالیه راه دارای
این لقب دانسته قدغن بداند احاد و افلاد چاکران دولت ابد مدت از هر جنس و جهته
لوازم توقیر و احترامات او را علی قدر مراتبهم منظور و مرعی دارند امقرر آنکه معزی الیه
مسیون عظام و شکر نوسیان کرام شرح این فرمان مبارکرا ثبت و ضبط نموده عهده دار

## فرمان استیفا

آنکه چون مستوفی دیوان قضا قدر ذات بیهمال
اعلیحضرت همایون ما را پیش فرد دفتر مستوفی قرار داده بر ذمت همت والا
نهمت خسروانه فرض دانسته ایم در سلک از خدام آستان ملک نشان
مقدره و جهوشان ازمن ذالک علیه سرا و موضوع است بموجب حاضر
قرین مفاخرت و اعزاز گردانیم ما صدق نمایا سیچره گشای احوال خباب

معمد السلطان میرزا محمد حسین تیموری در درجه سیم است لهذا بتصویب جناب
قوانا للعرو الاقبال نظام الملک شوکه والاجلال صوفی نشله دولت پیروال ابتصاب
میرزا یوسف مستوفی الممالک از هذه السنه معهد امس بمسند سعادت و بهی مشار الیه را
بمنصب جلیل رئیس الوزرائی درجه اولی مفتخر و سرافراز و فرین مباهات و اعزاز
فرمود و بسلع پانصد تومان شهریه از بابت مستعدت دیوانی طهران بصیغه اضافه
موجب در حق مشار الیه برقرار فرمود هم در سال مزبور بموجب این فرمان قضا جریان
ممالک مدار که اجمالی مستعدت دریافت نموده پشت بر اسپ همراه حشمت و شکوه سواری بردازد
مقرر آنکه جناب میرزا یوسف مستوفی الممالک وصدر اعظم دولت علیه ایران
قرخص نمایند اجزاء دفتر خانه مبارکه مشار الیه دارای این رتبه و مقام اضافه
موجب دو بسته توقیر و احترامات اورا منظور و مرعی دارند المقرر آنکه معتمد السلطان
مستوفی الممالک کتاب سعادت آکتساب دفتر خانه مبارکه شرح این توقیع منیع الاجرا

## فرمان مستمری

چون رعایت حال قاطبه سادات عالیدرجات

پیوسته منظور نظر مکارم اثر اعلیحضرت قدر قدرت ملوکانه است لهذا در هذه السنه
رشقان مهر حضرت تجویزی و بعد بسلع شصت تومان از بابت وظایف حکمت حکمران
بصیغه وظیفه در حق جناب سید صالح اکبر ترشیزی مستمری برقرار فرمودند

در همه ساله از قرار قبض دارائف وصرف معاش مهد مراسم دعاگوئی پرور
مقرر اینکه معتمد السلطان مستوفان عظام وکتبه کرام دفتر خانه مبارکه شرح

## فرامین محضر رسمی

نظر برعایت اعقاب وبازماندگان مرحوم میرزا حسینعلی مشیر
تکراف خانه مبارکه بتصویب جناب قوانا للغرو القتال میرزا علیخان امین الدوله
صدر اعظم از همه ساله نوشتان بهر خدمت تحویل داری بعده مقصد وشمارها
موجب مرحوم مزبور را از قرار قبض ورحق سه نفر سرهای مشارالیه برقرار

میرزا محسن — میرزا مهدی — میرزا رحیم

در همه ساله از قرار قبض دارائف مهد العهد خاطر بوزارم خدمتگذاری وجانثاری
پروازنهر مقرر اینکه جناب مجیر الدوله وزیر علوم وتکرافخانه مبارکه بدلول این
قصاجریان مبارک رفتار نهر امقرر اینکه مقرر بوالخاقان مستوفی عظام الی آخر

## اتصاف نامه

نظر برسم لیاقت وشایستگی مقرب الخاقان میرزا حسنخان
نظام مرحوم حیدرعلیخان الماسی جاف از همه ساله نوشتان بهر خدمت تحویل
داری بعده بتصویب اعظم اتابک اعظم صدر اعظم وزیر کل ممالک محروسه ایران
ونصفات مشارالیه را بلقب نیابت صدارت عظمی ملقب فرمودیم مقرر اینکه الی آخر

مطلقه قضائی سلطنه فرمان که بامضای قضایی دان والی را تقید لغت
در کلی مملکت ایران موقوف کهه آمر و محرانه در بهانت اجرا
امروز در پیشگاه الطاف شاهنشاه خداوند متعال
و مشیت کامله قادر ذوالجلال تخت و تاج کیان را بوجود همیمون
مزین و تاج و خراج مملکت ایران را در کف کفایت مامعین فرمود
سال اول جلوس سمت مانوس تخت سلطنت موروثی است شکر
این نعمت عظمی رعایت بندگان خدا که ودیعه کردگار قدیر مندمی پردازیم
و تسهیل امر معیشت انها را که اولین درجه اسودگی و جمعیت خاطر است و جه
همت ملوکانه میباریم عمده معاش بنی نوع انسان بکوشش دهان است
و باین ملاحظه اعلیحضرت شاهنشاه شهید سرور اسبه الله تعالی اعلی النور مخصوصا
اخرویه امر و مقرر فرموده بودند که عوارض و البات دیوانی قضایی و خبازی
دار الخلافه طهران من جمیع الجهات معاف بوده باشد این امور دیوانی
و جهات من الوجوه متعرض نباشند این دو صنف بهیچ اسم و رسم نشوند
اعلیحضرت اقدس همایون ما نیز ان توقیع رفیع شاهانه را صادر و حکم
شاهانه طیب الله مرقده را مجری و ممضی فرمودیم و برای ترویح
روح پرفتوح شاهنشاه سعید نورالله مضجعه خواستیم که این اجر جزیل و خیر

ابدی را تحمیل فرمائیم بناءً علیه از هژده سنه میمونه پیچی بیل سعادت دلیل
و مابعد ها معافی این دو صنف عمومی نموده و شامل حال عموم اهالی مملکت
ایران فرمودیم و ولایات بزرگ و کوچک ایران از شهرها و قصبات
و دهات از عوارض مالیات قصابی و نان و ایلی الابد معاف و مرفوع
القلم داشتیم تکلف کننده بلعنت خدا و نفرین رسول کرده و بخط و غضب
شاهنشاهی دوچار خواهد شد مقرر انکه جناب مستطاب اجل اشرف
امجد افخم نظاما للعشره و السوکه و الاقبال قواما للحشمه و العظمه و الاجلال سرزا
علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم دولت علیه ایران که در ابتدا
واسطه این امر خیر و از جانب شاهنشاه مغفور باجراء و انتشار آن مامور
بهمه امرت کفایت و دولتخواهی و شاه پرستی خود را در هر موقعی بظهور
که مکنون خاطر پدر تاجدار بزرگوار مابهه کاملا بمنصه ظهور رسانیده آید این حکم
محکم همایون ما را باید بجمیع ولایات ایران اعلان نمایند و سواد این فرمان
مهر لمعان مبارک را طبع و منتشر نمایند خلاصه این پرلنغ پلنغ خسروانه را در دارالخلافه
طهران منقور و در بجوجه هر شهر منصوب دارند که بخواست خدا الی الابد
از آن شاه بتغییر و تبدیل مصون و محروس خواهد بود یقین داریم سلاطین
باغیرت و متمکین آینده که بر اریکه سلطنت متکی و متصدی امر خلافت گردند

تقاوا ستمرار این امر خیر را موجب فوز و فلاح دانسته متعرض تقبر و
اشکال آن نخواهند شد و از عقاب طعن و لعن جستناب خواهند نمود شهر
حرره فی شهر ذالحجه الحرام سنه ۱۳۱۳

## فصل دوم در ارقام و احکام ولایات

از قدیمه که شاهنشاهان در مقر حکومت خود مینویسند از استقرارات
ارکه چون بر اراده مقدس اعلیحضرت قدر قدرت شهریار
کیوان عظمت شاه جمجاه ارواحنا الفدی حکمرانی مملکت فارس بکفایت
کفایت ما واگذار گردید و بر ما واجب است در انتظام و نسق امور مملکت و رفاه
حال رعایا و برایا از هیچ غفلت ننمائیم و همت و دقت کافی دانا لکافی لایق
بر قصبات و قراء و بلوکات و ولایات بگماریم و در نهایات رفت و غور
رسی و عدالت با موارات قاطبه خلق نمائیم که رسیدگی شود و داد مظلوم از ظالم
گرفته آید لهذا نظر بر استقامت و لیاقتی که در برادر ارجمند سلطان علی
میرزا عین السلطنه در همه ایام خدمت تحویل حکومت ولایت
لارستان و سبعه جات و جرم و پیدشهر با تمام متعلقات آنها و در امور
مثبت و ضبط بفرزندی پذیرا بوده و اگذار افتاد مقرر میداریم در کمال عدالت و رأفت
و حمایت بعرض فرد فرد رعایا بنفسه رسیدگی کنند بموجب قانون شرع مطاع

پس از اساس حکومت منهیات و متوجهات حسابی انها را کرقه پردازد
مقرر انکه عموم اهالی ولایت لارستان و سبعه جات و منضافات از
خوانین و عمال و نشستین و وضیع و شریف مشارالیه را حکمران متصدی خود دانسته
سر از ربقه اوامر و نواهی مشارالیه نپیچیده در عهده شناسند شهر رجب سنه ۱۳۲۰

## انضمام رقم حکومت

انکه نور چشم اغر ارجمند کامکار نامدار اقبال ادریه
حکمران لارستان و منضافات بمراحم خاطر مهر مظاهر ممتاز و والا سرفراز باشد بداند
از قرار یکه کرارا از تجار لارستان بعرض رسیده عالیجاه باقرخان
شیب کوهی بنای شرارت و هرزکیی را کذاشته غیر از اهمی و فرع مایات
دیوانی مبلغ کزاف بنامی مختلفه از رعیت و پیله ور شیب کوکرقه است
لهذا بوصول این رقم مطاع باقرخان را از شیب کوه احضار نمایند در حضور رعایا
و عارضین شیب کوکاحقاق حق نموده انچه باقرخان تعدی کرده کرقه ستانده داد
و قصاص رسیده کرقه برای مابقی نشیند البته از قراریکه مرقوم شده رفتار نمایند
کوتاهی نجایز و در عهده شناسند شهر فلان سنه ۱۳۲۰

## رقم کلانتریت

انکه چون محمد کلانتری مملکت فارس خصوصا بلده شیراز

وجهی کیفر شخص ما کفایت کار دان در پوسته در شاهی حد مشکله اری دولت
وملت رعی جاهر بعهه لازم و در کارات باصدق ایخال چهر کشای احوال
مقرب الخاقان سیر ارجینیجان اعتماد الدوله دام اقباله عمی کلد شری شیرازیان
طایفه و نهضه بعهه بصیرت تامه در حق خاص و عام اهی شهر و حومه شیراز دارند
بناء علی هذا المراتب در هر نشه ایت نهی نیز کلاشری شهر و شاهی حومه
بمشارالیه و اگذار فرمودیم در نهایت دقت و مراقبت در نظم و نسق بلده
و حومه حجارت لیشمه بعمی آورده بایات و متعهدات دیوانی را موافق معمول
و یافت داشته در عوض سند خوکه بدقرضه مبارکه سپرده بپردازد و بهمچه
نعه ری و بچاپی بنسبت بعمال و بباشرین نمایند مقرر انکه اهالی بلده و حومه
شیراز مشارالیه را کافی لیاقت لیق کلاشر متقدی خود دانسته از صلاح و صواب دید
مشارالیه بهیچوجه بیرون نرفته تخلف از اوامر و نواهی مشارالیه را موجب شمه
دستیاری و مواخذه بحث دانند و در عهده شناسند شهر حامی الدوله ایله

## ایضاً رقم است

انکه متعمد السلطان فرج الله خان علیه السلطنه حکمران
ولایت بهبهان و کوه کلویه و مضافات بمراسم خاطر مهر مظاهر والا مفتخر
و سربلند فراز بعهه بلند اشتهار در سال گذشته بهیچوجه از ری از افراط

دیوانی ملزمی شما نرسید وحال انکه رقم ارکیه کرارًا تجار مهمانی
بعرض رسیده نزد در تمام وکمال مالیات ومتعهدات دیوانی را اصلاً وفرعًا
پرداخته لهذا در خصوصیت چرا بایر اقساط شما نرسیده باشد نهایت
اگر مقصود شما حرف خرج قشونی است در دستور العمل منظور شده است
بهرحال خوب دراب فرومی زده دیانی چیست شرش کمتر زفرو برد
پرورده خویش مقرب الخاقان عمدة الاماجد العظام حاجی پاشا خان سرتیپ
قزاقخانه مبارکه را فرستادم اگر فوراً اقساط ملزمی خود را تسلیم مشارالیه
کهیر وشیرازیفرستید فبها والا سرتیپ مزبور مامور است ماخوذ شما را
معین نمهد بموجب حواله جات شما در جهات تمام وکمال در ماه
ورجب سایر مامورین خود رفتار نمهد در عهده شناسند شهر قعده

## رقم دوم طبیعه حکومتی

لکه چون رعایت حال سادات عالیدرجات پیوسته منظور
نظر اعلیحضرت قدرقدرت خسروانه ارواح العالمین فداه است لهذا در همه
چنان سعی وبلیغ مبذول میدارند تا آن نقطه از بقعه شریفه حضرت
علیبن موسی الرضا سید عباس سر مرحوم سید صلاح فیروزآبادی مستمر و
برقرار فرمایند در همه ساله از قرار این رقم مطاع از خزانه مزبور

دریافت وصرف معاش خود نموده مراسم دعاگویی ذات ملکوتی
صفات اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه جمجاه اسلام پناه پرداز و
مقرر آنکه مقرب الخاقان مستوفی انتظام وکتبه کلام دفترخانه مبارکه شرح این
رقیمه مبارکه را ثبت وضبط نموده درعهده شناسند شهر رجب المرجب سنه ۱۳۲۰

چهارمی که شانزده باشند حکم میشود پانزده

عالیجاه مقرب الخاقان محمد حسنخان مأمور بگوسه سروستان را
مرقوم میشود از قرار تکه جمعی از رعایای ثرنک و برزو و شیرازآباد در اصطبل
تحصن شده تظلم نموده میرزا حسین مباشر ثرنک و برزو در هر سنه مبلغی
گزاف بر ولایات آنها افزوده و بعلاوه تغییرات زیاد از رسم و جنایات از آنها
دریافت داشته است چون هزار المرات مقرب الخاقان شکرالله خان نقش دار را
بسروستان فرستادیم و حضرات رعایای متظلم را در معیت مشارالیه فرستادیم
بسروستان بیایند شما هم در نهایت بیغرضی میرزا حسین مباشر را حاضر نموده
در حضور شکرالله خان بکمال دقت رسیدگی کامل نمایید هرگاه میرزا حسین
از عهده حساب در آید قرار مثبت دفترخانه مبارکه بپیاشد تعدی و تجاوزی رعایا
کرده و جرم و جنایت مقتضیه از میرزا حسین سرزده برون نیامده و در آن
میرزا حسین را سپارید بشکرالله خان نقشدار سرکاری در تحت الحفظ او را

# مستدالانشاء نوظهور

پیشرا از اوایل شهر شهور سنه ۱۳۰۲ حضرت سپهسالار اعظم و بنا بر این
السنه از قرار یکه مرقوم شده فرار نعمه کتابی و اهالی را مولع موجده
و بستیاری سخت دانسته مقرب الخاقان شکرالله خان لشکرآرا سکاری باشی
بموجب اینحکم خورد امور مرقومات مسطوره را نسته کتابی نامبرده شهر شعبان سنه ۱۳۰۲

## حکم ایالت شاهی بالقاب نباشد

مقرب الخاقان سیف الله خان سرکشیکچی باشی مرقوم شود

از قرار یکه جناب جلالتمآب معتمد خاقان دام محمد کوشته بفرزند
اسیر واقعه در کرمان را سپهسالار کن از رنج وبن برکنده بقطره
آب برکت شروع ازنده اسیر میرسد شما مامور میشید تقسیم نامه
با مهر دفترخانه مبارکه را کرقته موجب تقسیم وجهی که برای بستن بند
مقررات از ملاک دریافت داشته با استمداد محمد حسن معمار و اجزاء
لازمه بکار از بنا و کوره پز و عمله شهری برداشته معجلا به بند اسیر رفته
در کمال وقت شغل مرمت و تعمیر بند اسیر بتوسط دانش اله بحر آبادی
بکمال سهولت کمتر آب رفته بحری بازآید و هرکس از صاحبان ملک حاضر نباشد
بموجب قسمت نامه از که خدایا حاصل موجبه ملک مزبور برهی نهاده و حاصل منفعه
در هیچجهه آب تعویق و تعطیل نباشد البته حسب الامر فرخنده قضا جریان

---

مثل اهل دانش نخواهد
ملک مشکو دانش بکوشد
داد جو دولت بیدار
حسالامر قطع نخصوص ملک
دستالم بنه کان خصر والله
دریافت خواسته داشت
چانچه خالی از لطف بود
دعای از کوشت صفدر جم
ار اینسه چون شهان پی
پرایه در نظر پاکزان زنان
ثروت شوق خوب
چه محتاج زنورات
از حاتش
و تنش
چلم همه
معوزات
علی لقمه
الفقیر الفوی

## فصل سیم در نوشتجات شرعی که محتاج الیه عامه است در عقد نامه است

بعد از حمد و صلوات و پس از ستایش یزدان پاک و بیرون از حوزه آب و خاک فروزنده اختر تابناک آیت کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف سد عیکه مایه ازدواج انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج را بخلعت حسن خلقت پیراسته و به شریف لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم قامت بر نوع انسان را آراسته و بعد در وقتی که خنده بر قباب عالیتاب رسالت یکه تاز عرصه سبحان الذی اسری شهسوار رقاب و تسیین اوادنی مخاطب بخطاب و ارسلناک رحمة للعالمین تکلم بکلام کنت نبیاً و الآدم بین الماء و الطین فمغیر و ما محمد الا رسول الله ثم بعد تحیات زاکیات بر جناب ولایت مآب من کنت مولاه فعلی مولاه منعم بر بسته نقطه پاری بسلسله مفاد کریمه انما ولیکم الله غالب کل غالب مطلوب کل طالب اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب و بر اولاد امجاد و پیروان او صلوات الله علیهم اجمعین باد غرض از تحریر و تسطیر این کلمات خیریت دلالات آنکه در وقتی بحث قرین و اوانی عشرت آئین در شرطات معهوده و مخدورات منحوسه معقوده جناب فی منتصب عمدة الاشراف و الاعیان حاجی میرزا محمد خلف مرحوم میرزا

# ستد الاء نو ظهور

جنت و رضوان ارائه میرزا رفیع بعقد قائمی دامی در آورد و زینتای مصر صبیات و ملا
بقیر عزت و جلالت و جمال فلانه بنت فلان را بصداق معلوم القدر فلان و
وصیغه ایجاب و قبول جریان پذیرفت اللهم الف بینهما بمحمد و آله فی شهر فلان

## ترجمه شاهکان و رجال

غازه رخسار شاهد سخن که از حجره جان بجلوه زبان گراید حمد
و سپاس مصور اشیاء و مقدر ایاش پیرایش طراز صنعش عروسان بسمای ویرا
هر هفت گنبد هر شب از تنق غیب پی بپی و عجب منظر انظار ناظرین بر گرداند
گواه زیبا خالق البار المصور الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض
و هو العزیز الحکیم گلگونه طراز آن گونه زیبا و غازه پرداز ان چهره دلارا
نعت سید رسل هادی سبل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سپاس که آب و رنگ
رخ حقیقت برنگ آبزی جامه شریعت و صفحه پردازی نامه طریقت اوست
غرض نقاش ازل از نقش انگیزی پرنیان نیرنگ ابداع نقش صورت دلارای
اوست مخاطب بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک و متکلم بکلام انانی و الام
بین الله و الطی گرنهی اوست پیش او نیش را بب تا ابر خواسته رون
نهی و ادم عذب دوالی و لایت انما ولیکم الله صهر نهی و زوج تهی
سیف انه المسلول علی مرتضی علیه من الصلوة انماها و من التحیات ازکاها

## اجازه نامچه شرعی

غرض از انگیز و بنظر ان کار
صواب الله عالم گهه نگار
عمده الخیار و الایمان اشرف
الحاج چلبی محمد ناجی زاده
بجناب تقوی مآب سپرده داد
مسبوق از وصف ان مرد
جلال مراد چلبی زاده
من و جمال بشوان
نظر ف خود را شتر
اطراف امور دینی
بنده و خلق الله
نصیب پیشه الله
بخش فی خیم دار الخلافه
اران بهره و فوائد
بهره بهره و فوائد

که ارتباط عالم امکان بحکم او منوط و امتزاج مزاج عناصر مختلفه المزاج با او امر او
مربوط ائتلاف مطلق متضاد و استیناف کیفیات مختلفه برضای قضای او

**امّا بعد** چون زوجیت ترکیب عالم امکان و ترتیب نظام اکوان را
بیان ذکریست و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون فردانیت مخصوص
ذات پاک اوست و بی شبه و نظیر است الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد چه تولید مثل و تحدید نوع و خط صورت و حاجت ضرورت تعدد
در این آب و خاک است نه در عالم پاک ما للتراب و رب الارباب بحکم محکم
قرآن و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اماءکم ان یکونوا فقراء
یغنیهم الله من فضله و الله واسع علیم و حدیث تنعسوا تناکحوا و تناسلوا فانی
اباهی بکم الامم یوم القیمه و لو بالسقط مویر انتخاب و موکد ان کتاب است لهذا
در بسیار ترتب و خرم ترین روز در ساعتی بهجت انگیز و اوانی که اولیای عنایت ازلی
سعادت سرشار و ابرار ترک فلک بنظر دیده بصیرت باز بره رهنمای هدایت و رحمت
در نظر تیسیر سعادت فرا سعد اکبر را با قسر قران و نحوس ازاو دیار
و بر کران بجو تهیه بساط نشاط سور و ترتیب اساس جشن و سرور پرداخته کار
عیش و طرب ساخته که بران سان شایان شان شاهان عصر خویش کریم خو
کرده و چنین نذری سعید حضرت سپهر مرتبت اشرف امجد ارفع والا نقطه

از لطف کیقباد میرزا و له ارحمند مرحوم جنت و رضوان آرامگاه جهانبخش میرزا طاب ثراه بعقد قاضی دامادی خود درآورد و حوا سریرت بلقیس طینت اسه طینت مریم فطرت رتبه خلافت و سروری و درجه تاج سلطنت و جهانگیری نوازیه عنیه عالیه پوران دخت خانم بنت فقید را بصداق معلوم القدر معین فلان وصیغه شرعیه در مجلس عقد جاری گردید اللهم الف بینهما و ثبت اصلها و طیب فصلها بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین تحریرا فی یوم شهر رجب المرجب سنه

## صورت وکالت نامچه

بعد الحمد و الصلوة باعث بر تحریر و ترسیم این کتاب صواب مستطاب آنست که در حاضر محضر شرع مطاع ملازم الاتباع کهیر عالیجاه سپاه فعالات اشتباه فضایل و کمالات اکتساب آقا میرزا حسین نبیره و له ارحمند مرحوم میرزا مصطفی ارسنجانی از احرار شیراز در حالت کمال صحت مزاج برون اکراه و اجبار بلکه در نهایت سرور و اشراف در آثار شرعیه و اعترافات بینه ادائیه ایشان مشهود و مسموع نمود رغبت و اختیار مطلق و ثبات مناسب شرع در حق خود نموده عالیجاه عمدة الانجاب و الاعیان اخوند ملا جعفر را وکیل جمیع دعاوی و حقوقی در ارائت مطالبات و محاسبات عالیجاه ملا محمد رحیم زرگر ابن مرحوم آقا محمد رضا دلالت عالیجاه معزی الیه کهیر و مختار نمود و بهر قسم صلاح دانند بموجب شرع مطاع ملازم الاتباع طرق و جاده را بر ایشان

## صورت اجارهٔ نامهٔ خانه

غرض از تحریر و تطییر این کلمات واضحة الدلالات آنستکه در بهترین وقتی از اوقات مقرون بخیر و برکات حضرت علیحضرت شرع شریف کهیر جناب فضایل مآب میرزا ابوالحسن منشی ولد ارجمند مرحوم میرزا علیخان در حالتیکه جمیع اقاریر شرعیه و ملفوظات ایشان مسموع و مشهود بود از روی الاکراه و الاجبار بل بالطوع و الرغبه و الاختیار صحیحه شرعیه منهمکی و تمامی و جملگی یکقطعه باغ ملکی متصرفی خود را مشهور بباغ [illegible] واقعه در قصبهٔ آلدشت محدوده بحدود اربعه از حد شرقی باغ جناب مستطاب امام جمعه و از حد غربی باغ رضوان و از حد جنوبی باغ فردوس و از حد شمالی کوچه باغ شارع عام مع کلیه ما یتعلق بها از اشجار و انهار و متعلقات خارجه و داخله از اشجار و صحاری و براری و غیره بسمها لم یسم و ذکرها لم یذکر و مجری لها و حق الشرب تابعه مرتبه بران از قرار معروف بخمسه اسهم و ذکرات و ثلث و ولیات و دوانی بمبلغ فلان نقدا بنقوضا فی المجلس العقد بساط کافه خیارات سیما خیار الغبن و لو کان فاحشا بی فحش و نرسد احدیرا از طرفین که در این مصالحه دعوی و رجوعی نماید کان و کیلا او بانا ام وارثا و از درجه اعتبار ساقط خلد لهو و صیغه مصالحه صحیحه شرعیه با جمیع شرایط جاری و واقع گهیر و کان ذالک فی شهر فلان سنه

واحدی حمایت ایشان شیراین چند کلمه رسید قبالات ناچه قلمی گهیر کهان ذالک فی شهر فلان سنه

## صورت قباله ناچهٔ شرعی

غرض از تحریر و تطییر این کلمات واضحة الدلالات آنستکه در بهترین وقتی از اوقات مقرون بخیر و برکات حضرت علیحضرت شرع شریف کهیر جناب فضایل مآب میرزا ابوالحسن منشی ولد ارجمند مرحوم میرزا علیخان در حالتیکه جمیع اقاریر شرعیه و ملفوظات ایشان مسموع و مشهود بود از روی الاکراه و الاجبار بل بالطوع و الرغبه و الاختیار صحیحه شرعیه منهمکی و تمامی و جملگی یکقطعه باغ ملکی متصرفی خود را مشهور بباغ [illegible] واقعه در قصبهٔ آلدشت محدوده بحدود اربعه از حد شرقی باغ جناب مستطاب امام جمعه و از حد غربی باغ رضوان و از حد جنوبی باغ فردوس و از حد شمالی کوچه باغ شارع عام مع کلیه ما یتعلق بها از اشجار و انهار و متعلقات خارجه و داخله از اشجار و صحاری و براری و غیره بسمها لم یسم و ذکرها لم یذکر و مجری لها و حق الشرب تابعه مرتبه بران از قرار معروف بخمسه اسهم و ذکرات و ثلث و ولیات و دوانی بمبلغ فلان نقدا بنقوضا فی المجلس العقد بساط کافه خیارات سیما خیار الغبن و لو کان فاحشا بی فحش و نرسد احدیرا از طرفین که در این مصالحه دعوی و رجوعی نماید کان و کیلا او بانا ام وارثا و از درجه اعتبار ساقط خلد لهو و صیغه مصالحه صحیحه شرعیه با جمیع شرایط جاری و واقع گهیر و کان ذالک فی شهر فلان سنه

## صورت بیع شرط ناچیه

بعد الحمد و الصلوة بیع نمود و بفروخت به بیع خیار شرط صحیح شرعی
کرامی منزلت ستوده خصلت عالی مرتبت جناب حاجی محمد حسن تاجر دهبشی ساکن
این عالیجاه متعمی الالقاب آقا ابو القاسم تاجر بمکا و متمی دجملکی بکباب خانه مورد
متصرفی خود را که واقع است در جنب خانه فلانت و محدود است بحد و اربعه
فلانت و فلان بجناب محمد تصاب لامیر ارا حسینجان رضایی ابن مرحمت پناه سرزار
محمد خان رضایی مع کلیه متعلق بها از عمارات تحتانی و فوقانی و باچه سرا و شراجات
و جمیع ما یتعلق بها و متعلقات خارجه و داخله کلا طرا سمی الم لم نسم ثمن
مبلغ فلانت رایج خزانه عامره شروط بر اینکه هرگاه در مدت یکسال تمام
از حالتحریر رد نشی کل ثمن را بعینه مشتری اقدام مقامه نموده مبیعه و مخت ار در فسخ بیع
مزبور نموده باشد و الا فلا و بعد قبول اجاره شرعیه نموده مبیع مرقوم از مشتری
منتقل کل نفسی موصوف را مثال الاجاره مبلغ فلانت و صیغه مبایعه
و مواجبه باجمع شرایط فی کل نواقص و بطلان جاری و واقع گشته فصار الملک
## صورت وصیت ناچیه

عالیجاه کنجینه دانش و بینش در بنمونی تعلیم میدادکم عالیجاه تجار تحکیم
فرمایند ایشان بر معاملات دارین پی برده از بو نفع و ضرر معاوضات

اجارهٔ قامه

نیت وقوف تمام حاصل گفته سررشته بیع نخوبرت نیاورده که در روز
بازار رستخیز در محشر ظهور رنج وخسران معاملات اوبانجام فایده ونقصان
تجارات است نقص فاربحت تجارتهم وکانوا مهتدین مغبون نباشد
بغیر ازانکه متاع انفس واموال را درمعرض بیع آن ابه اشتری من المومنین
بان لهم الجنه درآورند تا وقت حلول اجل در موسم ادراک اجر عمرات
تراب ستان خان را که بثمن بخس مبایعه شرعیه ملک ایشان است در حیطه
تصرف وحوزه تملیک درآورده ترفاه حال وفراغ بال درمنازل
دلکشا بزیستم فی الغرفات امنون نزل کنند بنابراین ارباب همم
واصحاب کرم در انواع هدایت ازلی بهره مند وباوصاف سعادت لم یزل
ارجمند نر پیوسته نصب العین خاطر فیض مظاهر خود این رشته را در بقدر مقدور
کم جهد پرستان بندند وهمیشه مطمح نظر انرشته غیر این نمعه را در صرف امور
دنیویه نجعله ذخیرا خرویه بقدم سعی کوشش نمایند همچنانکه دراین امور
خیریت تولکان مطلوعه ایه وفی الهدایه اذا حضر احدکم الموت ان ترک
خیرا الوصیته وتمامیت حدیث صحیح وروایت صریح من مات بغیر وصیته
میته الجاهلیه جناب مجدت نصاب تقرب اکتساب میرزا خلیل خان ابن مرحوم
میرزا رضا خان دضبط ملاشبه وثبت بشرعی خواهند تقرب اکتساب

اجارهٔ قامه
خانم
سبه خان
خضرا
اقاتیه
شرجمه
معاون
زار
کتاب
که
با
متعلقات
بحه
بقا
ش
برکان
از
بجه

میرزا حسینخان خلف رحمت‌شاه چچی میرزا کریم در باب اینکه هرگاه بمقرری آن
مزبور بنای اجرا الی ربّ راضیه مرضیه لبیک حق را اجابت کند ثلث
اموال او را از ترکات و منقولات وغیره بتفصیلات آن در
ورقه جداگانه ضبط و ثبت است برستیاری معمار ورت از زیر شکو
رای مصارف مسجدیکه در آن محله واقع است بسبب عارض خان منهدم
شده بنیاد و کان ذالک فی سنه ۱۳۲۱ شهر شعبان المعظم

## صورت استفتانامه

علمای لایه فقهای اثنا عشریه کثر الله امثالهم چه میفرمایند در مسئله
که شخصی را بعوض طپ برط قه شال کشمیری داده از سر سیته سلیم رسیده
پت و بچی آن چون شخص طپکار را از هی خبره نیت های خبره نهفته و قیمت شال
پت تفاوت اختلاف دارد و یا میتوانند شال مزبور را بصاحبش رد نمایند
و قیمت شال را مطالبه نمایند یا نه میتوانند آنچه حق مسئله است مرقوم و مبرهن
فرمایند و عند الحاجه حجت شود

شهر رجب المرجب سنه ۱۳۲۲

## ایضاً استفتانامه

خدمت علمای عظام دامت فیوضهم کلام شرع مطهر مصطفوی رحمت بید
مایه خود را در حصر او لیای شرع یکی از اولاد ذکور خود نصبه نمود آن شخص

## صورت استشهادنامه

استشهاد و استعلام نمایم از [illegible]
در صفحه قهوه [illegible]
از [illegible] حسین [illegible]
[illegible] حاج [illegible] حسین
اینکه صنف [illegible]
اینکه او در [illegible]
امین ماه [illegible]
صبه [illegible]
حضور شما [illegible]
خرم و قیمت [illegible]
[illegible]
در مجلس [illegible]
[illegible]
خرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرضاح که در حیات پدر فوت شد چهار طفل از او باقی ماند بعد پدرش فوت شده مالیه خود را در پدر مرحومش مرضاحه کرده بود است به پسر ثانی خود مرضاحه نکرده و فوت میشود آیا مرضاحه ثانی شرعاً صحیح است یا باطل و فعلاً این مالیه دست کدام صغار اولاد اول او مرضاحه کرده است یا حق پسر ثانی او است استدعا اینکه جواب مسئله را حکماً فرض الیه مرقوم فرمایند ۱۳۱۳

## استشهادنامه

استشهاد و استخبار و استعلام نمایم از علمای کرام و سادات عظام دامت فیوضاتهم المجد و الاحترام و از کسبه که علم و اطلاع و کاری دارند بر اینکه همگی و تمامی قریه حسن آباد واقعه در حومه خراسان از جمله موقوفات اولاد ذکور بطنه بعد در تصرف مرحوم مغفور میرزا محمد حسن پدر مستشهد اینک بعنوان حصت از تصرف ورثه میرزا محمد حسن پدرون که در مضمون آیه وافی هرایه لا تکتموشها و اکتم بالبه کتمان شهادت نمیکنند شهادت خود را در صدر و حاشیه مرقوم فرمایند و عند الاقتضا صلح بگذارند ۱۳۱۳

## صورت شراکت نامه

غرض از تحریر و ترقیم این کتاب صواب عاقبت فرجام اینکه حاضر گفتار حاضران میرزا علی و میرزا حسن و میرزا حسین خلف مرحوم میرزا عباس و اقرار و اعتراف منه بر اینکه هریک مبلغ یکصد و پنجاه تومان موجوده و درهم ممزوج که از حاصل تجارت

## سند الاشاء نمونه

لغایت انقضاء مدت شش سال تمام از حاصل تحریر مشغول کب عطاری ما برارزی فلان
شغل شوند و داد و ستد نمایند و هر یک روزی یکقران بجهة مصارف یومیه خود
از دکان برداشته در عرض مدت سالی یکصد تومان نفع و ضرر خود را سنجیده بانصاف
قسمت نمایند و باز مجدداً مشغول شغل مزبور شوند تا مدت شش سال منقضی شود سجلی در
عرض مدت مزبور جهة فسخ مقرر از این چند کلمه سپهر شراکت نامچه قلمی گردید

## وقف نامچه

هوالواقف علی السرائر والضمائر  بر دوستان موافق توفیق که

استقراء امور توفیقیه کهه اند مخفی نماناد که در سرزمین زندگی نشاندن تخم
درچین نیکوکاری مثمر ثمار از انهات و در زراعت کاه دنیا که مزرعه آخرت است
افشاندن تخم نیکوکاری سبب ادراک رنج در وقت حصاد عملهاست بنا
علیهذا وقف صحیح شرعی نمود کرهی منزلت محمد جعفر ولد مرحوم کربلائی نصرالله همسایه
و تمامی قریه جعفرآباد واقعه در بلوک خفرک ملک طلق شخصی خود را جمیع
توابع عرفیه و لواحق شرعیه آن که منافع آن بمه ساله در ایام عاشورا حرارا
تعزیه داری سید الشهداء علیه الاف التحیة والثنا شود وراث اکبر عبادا
بهیچوجه من الوجوه حق تصرف در مدخول ملک مزبوریت و تولیت ملک
مزبور نسلاً بعد نسل بوجه کرم فرزندی ملک شکرالله بشمار مسجد محمد علیخان است

سطور کاغذیست که نوشته والا
ش نقطه میراخور نوشته والا
ش نقطه اردشیر میرزا

ایل
پا
پر
ابو
دلو
ثما
من
تا
کا
کا
با

بهر نحو صلاح و صرفه وقف را در نظر دارند ربما نهر کهن ذالک فی شهر کذا

## وصیت نامچه لئولفه

الحمد لله الذی خلق السموات والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا والصلوة والسلام علی نبیه ووصیه واله واوصیائه الاصفیاء اما بعد خیاط روزگار ببالای هیکل پیرانی ندوخت که اخر فنا نکرد در این دار فانی که کتبه آن کل من علیها فان است چشم هوش نکشودن و در طلبش نفس نسوختن عین کوری و از مطلب در نهایت دوریست زین دشت نه خار و نه گیا می ماند زین باغ نه آب و نه هوا میماند زینجا مه عاریت که اندر تن ماست پوشیدن و کندنی بما میماند چندانکسانیکه بتائیدات سبحانی و بدلائل عقل روحانی نیت اقامت و قصد استقامت نکردند اقرار بحشر و نشر و اعتراف بثواب و عقاب نموده بحسن عقیده و اوصاف پسندیده متصف و متصف بودند در دار دنیا که مزرعه عقبی است بذر نیکی کاشته بکریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده مقابل حاصل برداشته چون این بنده عاصی در حین معاصی که باغوای شیطان و فرمان نفس امارة طغیان و نافرمانی ورزیده هیچوقت از اوقات فوت و فتور را بخود راه ندادم مرگ را بحوالی خاطر نمیگذاشتم و بمضمون آیه انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون

یقین کامل و اعتقاد شامل بهم نرسانیده در مقام جحد و انکار و عوای و ین
یحیی العظام وی رسیم و ادعای و ما نحن بمبعوثین مینمود و از برای زوال
که پوسته و طلبکاری ان سرکوب منت و نکوب ذلت شد زوالی نمیدانم
لذات فانی را باقی میدانستم و رضای رزاق علی الاطلاق را بر طبق نیان
و بی پروائی گذاشته از قید اعمال پسندیده و خصال حمیده رهائی جسته
در چراگاه اولئک کالانعام بلهم اضل گردیده با دانی زندگانی میکرد و تا
در اینوقت بحکم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون نچه اجل
کریه کین گردیده برای العین مشاهده میکند که روحم از فجاج ریح مزاج گریبان
نفس نارسین و دم خونین ست و بخواهی و نخواهی در گذاشتن و گذشتن
بفحوای الناس نیام فاذا ماتوا فانتبهوا ماگاه اگاه گردیده که فرصت از دست رفته
عمر عزیز چنانکه باید گذشته است لاجرم برای تلافی مافات و تدارک آفات مطاعه
ایه و فی هدیه اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیته و متابعت حدیث صحیح
در آیت صریح من مات بغیر وصیته مات میته الجاهلیته واجب دانست که وصیت نامه
قلمی نماید لهذا ولد ارشد میرزا حسنخان بیاد کار بماند که بوی من دارد وصی
و نایب مناب خود نمودم مشروط بدو شرط اول بدلیل الولد سر ابیه و بدلول
زندست کسیکه در تبارش ماند خلقی بیاد کارش نوعی زندگانی نماید

با هنم باجازه [illegible] نشین
و من ما باجازه [illegible] کامل
شراب انگور شود صاف
در پیشم بماند از پسین
و الا را [illegible] نشین
گذشته عمر از [illegible] نشین
و عم را در ازا پسین نشسته
افروخت [illegible] نشسته
که از [illegible] نشست
ما بشتان رفت رضوان
قبل الیوم اول الرضوان
نشت اخر الشان کار
تباه روزگار [illegible]
سر از دریچه رون آرد
بیاد کم از [illegible]
پیغمبر [illegible]
بار بسته [illegible]
عشرت

که نام این کتاب بین الانام به نیکی مذکور شده گویند رحمه الله علی بنائش
الاول شاید باین وسیله امرر شدی و بخشایشی برود شرط ثانی انکه بعد از
پرواز مرغ روح از قفس تن زنهار دوالف زنهار در مقام خیرات و مبرات
برای سودکی روح من در بیایند زیراکه در صرف مال و در مصارف بعد از انتقال
بعنوای یوم لا ینفع مال و لا بنون برای من نفعی نخواهد داشت اگر گویند پدر
شما را در خواب دیدیم که حلوا یا فلان شیرینی و فلان غذا میخواست بفریب
ایشان فریفته نشوید که من نگفته ام و مرده چیزی نخورد و اگر من در خواب خود را
بشما نمایم و التماس کنم اورا اضغاث و احلام دانید که من انچه در زندگی
نخورده ام در مردگی تمنا نکنم و اگر غربا یا اقربا او عا نمایند که پدر شما باین مبلغ
مشغول ذمه باشد حاشا و کلا خلاف است مبادا قبول کنید پی دین من
بعالم انسانیت است که ملک خیرآباد را وقف بر مدرسه خیریه جهة اطفال مسلمین نمودم
هر کس جهة و دیناری از محصول و مدخول ان ملک را که حق الناس است تصرف
نماید و باعانه مدرسه خیریه نرساند بلعنت خدا گرفتار آید و از دنیا بهره نبرد زنهار
زنهار کمتر از مدخول ملک خیرابادکه از ایتام ضعفا است داخل مال خود نکنید
و این وصیت را او نیزه کوشش نمائید هرچه نذورات و خیرات بر شما فرض شود
بمدرسه خیریه بدهید و بموجب قانونیکه در باب مدرسه خیریه نوشته تا یوم نفیر الله

و مجاده عبادت انجا
من نشستی رفت نمودن
رفیقان یوم جمع گشتند
و حریفان باده واگذاشتند
و اعطان بی شتر جهند و ایشان
ساغر شکستند و ایشان در
خمار شکستند و مجنون در
حال ملکات نظر بان
خواهش شدند و عقران
بخوش آمدند در مساجد
نشستند و در محراب گوشه
برای نجات بلند نکنند
شیطان از تسبیح پیشان
در تراویح قاریان
و عاصیان از عصیان
برائت قوی یکدیگر
و کودی می روزه را

طایفه

من اخیه وصاحبته وبنیه نسلا بعد نسل رثقار نمایند ومرا از بعد فوت بخدم
پیغمبر ص ومولا و پسرم علی ع داگذارید در ماتم جامه ندرید وغم نپوده نخورید نه بر مرده
بر زنده باید گریست این وصیت نامه را مقید بلعنت نامه گردانیدم تا از تغییر وتبدیل
مصون ماند فمن بدّله بعد ما سمعه فانّما اثمه علی الذین یبدلونه انّ الله سمیع علیم

## فصل در عرایض جات از هر طبقه

عریضه که بشاهنشاهان وحکام نویسند قربان آستان مبارکت گردد
چندیست جان نثار را در محبس گذاشته اند گمان کم یکن شیا آمد گورا پسر آنچه
برفرض که بیست سال باین منوال در سیاه چال زیر زمین بماند نه اخر باید بحساب
جان نثار رسیده کی شود امروز را همان روز قرار داده مقرر فرمایند در
دفتر خانه مبارکه در حضور جناب وزیر باسناد خود که همه قبض وبرات دیوانیست
حاضر شده هر قدر باقی دارم ضامن میسپارم که بمدت بیست روز بپردازم اگر
فدوی در محبس فوت شود نه ملزمی فدوی خسرو دولت خواهد بود اما
از بابت ما خودی فدوی بیست هزار تومان قلم داده اند بحمدالله حضرت
اشرف اسعد والا روحی فداه شاه وارث وسالها حکومت فرموده میدید
میدانید هر کس مباشر دیوان است اهل محل بوسایل چند در فکر اسباب چینی
برمیایند که بمثابه بر مقاصد فاسد خود نائل شوند والا از محلی که سی هزار تومان

جنات حاکیگاه میرزا مهدیخان نادری در شرح حال خود نوشته

اصل و فرع نهایت آنست پنجاه هزار تومان جرم و جنایت و بچنگ امکان ندارد و تعیین این مسئله بسیار آسان مقرر فرماید چند نفر از اشخاصیکه عارض هستند در حضور جناب وزیر با جان نثار مقابل شده بگویند در چه مورد از انها جرم گرفته ام رعیت لارستان بقسمی متمول میشید که بشود جرم پنجاه یا سی تومان از انها گرفت پنجاه هزار تومان جرم یعنی چه البته بر کار گذاران حضرت اشرف والا هم مشتبه میشد نهایت مخلص مصلحت نخواهی لیکن عاقبت باید طلب دیوان را پرداخت هر قدر زودتر اقدام فرمایند بهتر است و سهل تر الامر الحصرة الاشرف العالی مطاع مطاع مطاع

## عریضه بحکام نویسند

تصدق حضور مبارکت گردم سالهاست مشغول کسب بزازی بوده تمام تجار و اهل بلد میرزا علی بزاز فدوی را می شناسند که مصرف و تردد نبوده ام این ایام سیصد تومان از جناب حاجی محمد تاجر جنس بزازی جزئی در حجره خود آورده و نسیه فروخته ام قریب پنجاه هزار و پانصد تومان جنس بزازی از سایر تجار آورده ام که قدری نقد فروش رفته قدری بموجب سند که حاضر و موجود است مصرف شده بقیه هم در دکان است خاطر مبارک طلب کار هم حق دارند و بجان نثار سخت گرفته اند ناچار شده باصطبل مبارک پناه آورده که مقرر فرمایند

بخانه ام بروند تا طلب دیوان کاوم
بسرانجام در جمع بمان نبینی دیوانم
دمادم تا نیایی نمودنم در کاینات
زهی حیرت که از الطاف غیب با اینهمه عیب بعضود
فالغرة لله جمعا والسلام

ایضا در شرح غم دل فرماید

غم دل نشمه دارم
دلی از غم شکسته دارم
از شکسته بهتر هم دارم
چه شکستی و کدام شکسته
کم دارم

تجار در مقر رئیس التجار حاضر شده اجناس و مطالبات جان نثار را برآورد
نمایند بکیال تمام بجان نثار مهلت دهند که بفراغت مشغول کسب شده
طلب انها را تماما بپردازم و از انجمن رعایت تجارت ماموری معین شود
مطالبات جان نثار را بموجب سند و دفتر کرقه تسلیم طلب کارها کنند
که جان نثار آسوده خاطر بمراسم دعاگوئی وجود مبارک پردازد والسلام

## عرضحال نوظهور

عارض ..... میرزا علی اکبر خزازی فروش اصفهانی مقیم شیراز
معروض ..... جمعی از خوانین و اجزاء در بخانه حکومت بلدیه شیراز
عرض انکه ..... قریب بسال اشخاصیکه اسامی انها از قرار صورت
حساب علیحده از نظر انور میگذرد قریب هزار تومان
جنس خزازی از جان نثار برده اند تا حال مطالبه وجه از
جان نثار مینماید و محق است بحضرت بده کار بدا
طلب داعی عاجز را نمیدهند ناچار پناه بقهوه خانه
حضرت مستطاب اجل اشرف عالی اورده که مقرر فرمایند
جناب صندوقدار باشی و آب دار باشی و سایر
اجزاء مطالبات داعی را بپردازند الامر الاعلی مطاع

## ایضاً عریضه بوطهور

عارض ..... محمد حسن قشقائی کشکولی و محمد علیخان کشکولی

معروض ..... جناب امیر الامراء العظام ایلخانی قشقائی

عرض ..... اکنه سالهاست کلاشری طایفه کشکولی بجان نثاران بوده همیشه هزار تومان مالیات طایفه مزبوررا کرفته بایلخانی می پرداختم سه سال قبل دویست باسم فرع جدید بر مالیات طایفه افزودند اطاعت کردیم در سنه ماضیه سیصد اضافه کردند اطاعت شد در سنه هزار تومان بر هزار و پانصد اضافه کرده اند چون طایفه کشکولی چند سال است بواسطه کم باشی خراب شده اند و قادر بر نان یومیه نیستند از عهده این مالیات نیامده بسمت بختیاری فرار می کنند والاسرار وقتی از انها سر نزده اکر بخواهند اشتباه کاری کنند ایالت کبری مستحضر باشند که از سوء سلوک جناب ایلخانی و اجحاف زیاده از اصل مالیات است هرکاه ایالت کبری طایفه مزبوررا موضوع فرمایند مراجعت میکنیم

## فصل در بیان اسلاف و همه قسم

عریضه ایست که مولف یکی از مشایخ صوفیه نوشته

ای کائنات را بوجود تو افتخار ای پیش از افرینش و کم را فرید کار فانی فی الله

شهیر الی الله سالک طریق درویشی علی محمد منشی حضور مهر ظهور قطب دایره

ایمان هادی طریق حرمان تاجدار اقلیم فنا صاحب لوای عرصه وفا

جلالی کشور تجرید پیر دارالملک تفرید پادشاه دیار درویشی و اغدار

تکیه محبت کیشی سباح بحار ناسوت سیاح فضای لاهوت مرشد طریق

حقیقت و شیخ صومعه طریقت صاف ضمیری که در صفای باطن با صبح صادق

از یک پستان شیر خورده و عالی همتی که ابدال مهر انور در دایره چرخ

اخضر از کاسه کشکول همتش فیض افاضه دریوزه کرده پسندیده مشربی

که از مشرب صحبتش غنی و درویش را لذت هل اخذ فقر

حاصل است و صاحب طریقی که از حب نبات و جوز جل بندی معرفش

عارفان را راه معارف کامل است قامت حالش بکسوت الفقر فخری

آراسته و هیولای تجردش از اعراض آب و گل پیراسته صورت ظاهرش

بمعنی بلی من اسلم وجهه و هو محسن قرین و ظاهر باطنش مظهر آن رحمة الله

فریق من المحسنین خرقه پوش سالک الفقر و فخری در طریق

رقعات است

بهول [illegible]

[illegible]

باده نوشش ساغر وحدت زنیکو اختری تاجدار عالم لاهوت و قیوم فنا
پادشاه ساحت تجرید و صبر و شاکری کائنات شکول جلال و حشمت و غرو علا
جوز دان علم و ذکر و فکر و قانع گستری رشته بند کردن شیر افکن عفریت
نفس راه نمای طریقت همچو مهر خاوری کوشه گیر تکیه گاه لی مع الله حالة
برگ سبز و حجه بستان مجد از اخضری جسارت بعرض مینماید از انجا که خلوت
باطن اشراق مواطن حضرت عالی از انوار تجلیات سرا پرده غیب و شهود
لمعان پذیرد و ضمیر منیر حقیقت تخمیر گرامی در عالم وجد و مکاشفه از قلوب
احجار و حدت کرین واثق و خبیر است حقیقت حال را محتاج مذکر زمان مقال و
مدانسته رجوع بوجدان ضمیر مرحمت تخمیر نمود چه شود که من بعد ما نیز یکی باشیم
از جمله فقرا نهایت حقیقت قرنهاست که این آل در دل عبودیت خصال
گوشه نشین است و سایر طرق ضلال منزوی است چه شود که تیر دعای فقیر
بی پر بهدف اجابت رسیده از این التفات سر افتخار تحت الثری تا ثریا رسد

باقی خدمت و مدد از مولاست

در شب قدر نوشته انا انزلناه فی لیلة القدر گویان قدر بر این رقعه
نظری کمار نرود ما ادراک ما لیلة القدر اگر دیده بران دیدار خجسته پیوندد خیر من
الف شهر زیرا که در محضر شریف تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر

رخصتی دهند که بامن بهم غربت خانه یک اتاق را من کرایه در کاروانسرای
آنحضرت قیام نمایم هر حتی مطلع الفجر بیکی از فضلا نوشته امر
امروز شنیدم در طی تهم توصیف او پی از من داشته ایز بمانا مامدی لکاست
پیدا نشته ایز سبحان ربه مالک الملک عبدی مملوکم که مرا مالکیت چکار او خویش
از بندگان خدات و مرا نیز اگر به پدر پرنیز بنده دیگر دا گر انتخاب نفرماید
بظاهر شرع مبین تو مالکی و او مملوک و از طریقه من المسلمین مسلوک است تکلیف
خود را در طلب او نی از من دانند پا ما دو نند و کفر ما شهید اگر مرا در انچه تصرف
دارم دعوی ملکیت نیست هر که خواهد گو پیا و سه چه خواهد گو بر ما یم و هر چه
آن نیز گیرد زحیا شیار نیست والسلام بیکی از دوستان نوشته
بدان ای که کار سوگند که مرا با دشمن و دوست رسم رستی اموخته و
گوهر مهر دوستانم در خزان گوهر افروخته است که در جمع یاران شمع رستی افروخته
و بر این افروخته شمع خود را پروانه وار سوخته ام و اگر از این راست تر خواهی هر آینه
مرا چون آینه دان بیکس خبر عکس خود در من مبین این همی پسندیده دان
پیدا بیکی از یاران جوان نوشته از جفا شیار
دیرینه بر رخسار که تیغ افلاک از حیلت آبگینه و بیگانه متعدد بیغ است تیغ دولاب
گشیدن بسی در نیغ است نضارت گلی را از خضارت سبزه فراشیر باشد

وله

سبحان الله
این چه خوبان اند
پیدایند
این چه خوبان اند
همه شیرین
این چه شیرین اند
برام اگر همه طعمه ات فتو
و پیدا نکنیم چه پیدایی
کافی نیا شیم چه پیدایی
فتو و نخواهیم چه پیدایی
باده ها کشیدیم از نوع خوبی
ولی از همچو شیرینی
که جنگ نکشیم و نه شیرینی
و از خواب ها نکشیم و از همچو شیرینی
لاراست اینکه هر چه کوشیم
اشکار نکشت و چه اینکه نوشیم
نهفته نماند چه دردست اینکه
درمانی ندارد چه گفتا اینکه
اینکه پایانی ندارد طپیدا
زحمت ما

و پرتو ماه را در سلسله شب تابی پیچ و سبزه چشمه حیات نشاید و لبان ناتی پی نبات نباید
شرد خطی که نگاشته خامه صنع خدایت خطات نگاشته باریکتر از مو انچنان
همان تهیر در بحان صفت خطی را طلعت یا قوت گون پرپر پیرا تا دلهای شکسته پر تعلیق
صدق ارادت پیوسته از غبار هر زه درایی حریفان را نسخ نیابند و هوسناکان
پیاک نیز از ترشیدن قاعی بسیاق فصاحی فسخ روا نباشد که از انخط بر ما خط نخوانند
و نگویند پرایه سبزه بهر افراشن اوست سهل است خطر ما از پیش رشن نخوانند
و از ما زیاده در خط نشوند و پیشتر از این از خط نگویند و علیکم بحسن الخط را شق فرقه ما شد الله

## رقعه ایست بدوستی نوشته

حبیب حبیبی من ولی از دوست نوشته دارم و خاطری بمهرت پیوسته
اگر پذیری و رپسندی مرا از تو گریزی نیست و گر از این پیش در نشورت با من انبازی نبود
همچو خشی صفت همیکشم اگرچه آتش است و آتش افروز مباد اکم در خوشی سور
این سور امروز که آب حسرت از دیده روانست خاکم در دهن باد که خط رسم
ملاطفت را از رگشه حافظ همی بایدم گفت یارب این تشر در بر جان من است
سر و کن رانست ان که گوی حریفی و با جمله در از نفسی بس و لاطایی سخن کوتاه اولتر
اگر بر سیه نگار تو را بایزیست یک کار از اینده و کار سیاهکه یا با وجوه از خط
و هر چه مصلحت بینی شوتا من نیز همستی خود از نثار تو سلام و کپاره خاطر خود از رضای تو

بپردازم از خویشتن شویم و پسکه یکرنگ تا هوا یکی شود و خلاف از میانه برخیزد
و ما را هیچ حالت با ملالت نیامیزد هرچه با یکدیگر گوییم روا باشد اگر همه ناسزا باشد
کار ما از دو سو صواب نماید اگرچه همه خطا باشد و اگر مراخه قلمی این مجموعه نماند
باری بگوی تا من نیز مقدار خویش شناخته بسیاقی در خور باشم پرداخته باشم تا در
طریق بندگیت تقدمی بهم نپویم و از الطاف خداوندیت طمعی خام زیاده نجویم والسلام

## رقعه بمعشوق

چه روزها که بیاد آن خط شب اسا شب کنم و چه شبها که چون حال
از فرط نفور بروز آوردم نه در فراق تو بهوم نه در وصال تو بهوم همی یاد تو
مشعرق خیال تو بهوم اگرچه چنان اشهب لطف و ادهم قهرت برست
یا تیر چیالم بهو سطوات مهرت نگذاشت که از خطوات مفهو توگاهی تجاوز توانم کرد
گاه بگاه با خو مهربانت رهی ولی نچندان رهی منحوت و پسکه وکالت نحو سرکردان
دشمی ولی نچندان رهی منحت و با نجمله در دست قهر تو مقهورم چه در غیابم
چه در حضورم **رقعه مختصر** شبان سکامت و ایهن اقتاب خاوری
در ظلمکده خاک جای گزین چه شود اگر یک اشیان نجسته مهر سپهر مهربانی با چهر
فروزان ظلمت زدای دیده ما خاکنشینان ایر نه ما خاکیم و او مهربان
**رقعه** اخر چه نویسم با کرام مهر یا کدام دست دبیر رهی ولی بر تری دارم

ما نگذ
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دلم در دست حسرت و دستم بر دهی از دست او پای ادبم مرا در ره فرا
گاهی گرفتاری ست ولی از حسرت ذکر او گاهی پشیمانی نیارد گذاشت و نگارستان خانه را
بر ربع صفحه نوائی جز از یکی داستان سروی نشاید داشت پاسته مرغی را اگر پرورد
باشد خرما بر زاره رشته نیشت و نشست افتاده ماهی را اگر رفتار خرما کنار رصیاد و السلام

**رقعه** سبحان الله زهی بی انصاف سخت جیف بیاد بر ما دلت نسوخت
نازنم چرا نسوخت از ورد رباط حیرت چندم و غمت بر نشاط گریم گاهی این بس
که در این عهد کسیکه از عهده عهد در نیست و هی شکسته قلم بر آید تو ناشی ما را دلت
نخواست نازنم چرا نخواست دلم را قدر نشناسی و این خوبی شکفته نیست جانرا خوش نیاید
و خود این حالت بهر دو نیفتاده بهر و السلام

**خطاب بمعشوق** هر کجا معاینه منت تو کوئی در دلی و هر جا نخاطر است در تقاضا کوئی در نشسته
شب و روز هر جا و هر تو کوئی در تقاضای منت **ایضاً** خدارا باز
این چه عتاب است از دون بندگان مسکین در شهر شما کمتر ثواب است
ای سعادت در فلکمان وجهی هست سبحان الله بدکانی تا کی هر چه هست تو کی
و هر چه نیست نیم خوش از زمان که از این هر دو چه بر فتکم با کیستی و چنین
خشمگین از چیستی خرد و جهت در وجهم بسیج بست با همه آخر این عتاب و خشم چیست
چه حضوری چه غیابی چه سؤالی چه جوابی چه کنایی چه ثوابی چه عطایی چه عتابی

۱۵

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه در است  آنجا که منم خشم غایت یکسان آنجا که تویی
شکر و شکایت یکسان  مرا جز بادات تو شماری نیست و بجز تو اگر همه صفات تست
کاری نه  تو بذات خود مقصودی بهر صفت و خلعتی باش  وصفها لست و ذات
آفتاب مهر که مبدل شد از تبدیل آب  لطف تو سلسال شد اینجا خشم تو
دریای شور انجا  اب میچکیم چه شیرین و چه شور  تا پدید آید از آن دریای نور تشنه
نوریم نه جویای آب  لیک میچکیم داب آفتاب  آشکارا را آب عکس نور باد
آب اگر شیرین نباشد شور باد  ایضاً  دیگر صبح است و آفتاب خاور جهان
افروز است  تبارک الله از این آفتاب جان افروز  کم اصحبت فیه ذرة تعلم هذا
ربی و سبحان الله ان کان من الافلین  ای سپهر روح و ای خورشید جان ای
جهان جان و ای جان جهان  آفتابی آفتاب روشنی بخشای آباد و خراب
بنده را از التفاتی شاد کن  چون خراشش کرده اباد کن ایدل ار گه شکایت داری
و یا گه حکایت خیال اوست که در دیده جلوه گر است  چه جای شکوه نیست مگر
رنجه خبر است ای خدا از تو عنایت هم از تو  شکرم هم از تو شکایت هم از تو گاه
خشم و گه عنایت اوری گاه شکر که شکایت اوری  ای شکر و ای شکایت
یک اسم و یک ادعو با وجه وحدت فی حین  منتم کردی پس خوشتم
اثبات هستی و نیستن  می نیرزی با که میرانی سخن  باری اینجا نامه تو گره

هوش دار قصه کوته کن زبان خاموش دار والسلام **ایضاً بمعروف**

حیف دلی از شکایت بسته دارم ولی از حکایت بسته لبم بست از حکایت آنکه آموخت نکامت را زبان بی زبانی چکویم که هرچه کویم کفتکو دانی و چه جویم هرچه جویم پرجستجو دانی کفتن کار زبانست و جستن مهر دوان و فی خهو نه اینم و آن انجا که منم جز تو نباشد دیکری از لب خبری باشد و از طی اثری کو لب که در آن سخن کذارد قدمی کو جان که در آن طلب پای کذری ولی زبانم کفتند تا با تو بکویم و روانم دادند تا از تو بجویم اکر بکویم صنعتی طی ماند و اکر بجویم حقیقتی طی نهر خصوم زتو شوری دیکرست تو پنداری مرا از تو خبرست اکر کاهی مهری را ملالی باشد یا نازی بروفق آن مقالی یا خامه را از اینده و حالی یا در طی نامه شکایتی رفع خیالی نیست والله شر وارزة وزر اخری والسلام **ایضاً به بزرکان نویسند**

بچه تم که چرا خواجه ام بهیچ فروخت اکر غلام نیچوات میخریدی از چه بنکر انخواجه تا چه قباوت کفر لک عارا انتر عبک راضی سبحان الله چرا چنین شد کویی خوابی بود سراپی یا در خواب شدیم و بازپیدا رشدیم یا مست شدیم و باز هشیار شدیم باری پایه و مایه مهرت و خواجه کیت نمیدانم کمر خدمتکاری بر قد ما کمنت پاشد یا صید ما ازاین پس بکچند بکام خاطر فارغ از رحمت ملاقات اسعهم بمان تا خدا یکه انحالت را برین ملالت پوت بازچه انکیزد والسلام

## فصل دوم تهنیت نامه

قرنت شوم بحکم محکم وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
ان یکونوا فقرا یغنهم الله من فضله والله واسع علیم روز پنجشنبه هفتم در رختخواب
لطف فرموده در مجلس عیش نور چشم هیرزا میرزا فضل الله حاضر شده ضمنا قهوه شیرینی
صرف فرمایید که موجب تشکر و امتنان ارادت شعار است زیاده عرضی ندارم

ایضاً مبارکشب و خرم ترین روز روز دوشنبه چهارم بیستم ماه ربیع
ارسته رقعه مجلس عقد فرزند دلبند میرزا حسین است ستاره شمع جمالی در بزرگتری این سلسله را دارد بر تشریف آوردنی فرموده کمال این مدعا باشید والسلام

ایضاً بمضمار اینکه بر فرمی نهمه وقت آن تونیت دیگران در حرم ما دارد
پشت پیرزن روز شنبه چهارم بیستم مجلس عیش فرزند سعادتمند میرزا احمد منعقد میشود
استدعا دارد روز موعود ساعت نهضت در منزل فقدان سرور انفاذ فرموده در عین
مرحمت و شفقت واقع نشود نرسد کار عیش ما بنظام تا نه پای تو در میان باشد

ایضاً روز شنبه ساعت چهار از دسته مجلس عیش فرزند دلبند
میرزا علیخان برپاست که هرچه معمول دلهاست آراسته و پیراسته داریم و جمعی را منتظریم
و جناب تشریف آورند که هرچه در دنیا و عقبی معمول حاضرهاست همه در صحبت ایشان
در اسباب بساط صحبت و عیش و عشرت هیچ چیز نقص و ناتمامی نیست کمر و قت

رقعه ایست در نهایت سرور و
محبت قرین شوشه تر

[illegible]

جناب آقا که کوه محبتم بمقدم شما سپهری بفروغ عبرت و جمعی بحضور شمع و شکری بتسنیم و کوثر و کعبه بنمیر و شعر و کفر بآنه شهید انچه عرض شده نه اغراق شیانه است و نه تکلف شاعرانه نه از قبیل خصوصیتهای امروزیانه استدعا انکه در عقب مذکور شریف شریف از اینجانب فرضه از فیض قدوم عشرت لزوم مجلس را منور و معطر فرمایند و در باب پرسیدن خلاصه مطلب رقعه عربی مختصر باکمال ایستادگی و شرف استدعا دارم روز دوشنبه پنجم عشرت مجلس عیش فرزندی سرزا حسن را از مقدم مبارک بنهایت مرحمت رشک بهشت فرمایند و براین بنده منت نهند ایضاً بنهایت ابتنا خاطر عرضه میدارد روز دوشنبه نهم مجلس عقد فرزندی حبیب الله را غیرت افزای جنات تجری من تحتها الانهار فرمایند ایضاً خواهش زیارت از مقدم شریف روز دوشنبه یازدهم مجلس عیش فرزندی اسد الله را گلشن فرمایند والسلام ایضاً عنایت شوم بحضرت عید امر و عیش کرده شد روزه و شد غم زین له و شد جان و دلی دارم خرم فردا صبح عید فطرات از منزل جناب مستطاب مجتهد الزمانی اقا میرزا ابراهیم حجة الاسلام دامت برکاته مجلس عیش جناب فضیلتمآب اقا سید جعفر منعقد است حب الامر حجة الاسلامی جنابی با آن نکته تشریف آوری از اینجا فرضه صرف نهار را دران مخصر بپذیرند و باب حصص سرت و بهجت خلاصه بعد و باب طاقه شال را کرارا میدانند بقدیم فلان فرمایند حالیه خوب موقعیت زیاده عرضی ندارم

حب الخواهش عزیزی قدری از مشاغل مرحوم میرزا قایم مقام که اتحاد و اتفاق
یگانه آفاق است تیمناً نوشته میشود گویند وقتیکه فاضلخان گروسی مذکور
انجمن خاقان نوشته بود احوالات مرحوم میرزا عبدالوهاب خان معتمد را نوشته بود
ادعا داشت که بهتر از این کسی نمیتواند بنویسد قایم مقام در مجلس سرور حسینخان مروزی
در حضور جمعی این انشا را فرمود انصاف این است از قوه بشر خارج لکن العلم عند الله

نشاط نام میرزا عبدالوهاب از جمله سادات جلیل الشان است
مولدش شریفش محروسه اصفهان در بیت میرزا حسن خان مولع بکسب کمال بود در اندک
وقتی در فنون ادب بر فحول عرب فایق آمد در علوم و حکم بر عرب و عجم سبقت گرفت
حضرتش مرجع علما و مجمع فضلا غالباً صرف همت در علم حکمت میکرد و تا حسن طبع را
بطبیعی و ریاضی راضی بسفر نمیشد چون از این شاخه حکمان ملول میشد مصاحبت میرزا جان
شغلی میگشت و از مشاغل علم و فضل رسائلی نظم و نثر میپرداخت و گاه گاه در دیره
الشات بخامه دولت میکشود خط نسخ را از میرزا سید استاد و شکسته را از میرزا رشید و
عملی میتوشت در نسخ و تعلیق بجایی رسید که با او شریک بندگی اقرار و اختیارش نجوا جلی
آشکارا و لم یزل یستفید الناس به و یستفیضون من فضله و یستجیبون من نطقه
و بیانه و فضله و بیانه حتی علت همته و جلت سنته و لم نقع لنظر البصیر عن الخبیر الکثیر فرعه
من الفلسفة بالمعرفة و غیر التحلیه بالصفیه اصطفی التقدیس عن التدریس و التکمیل عن التحصیل

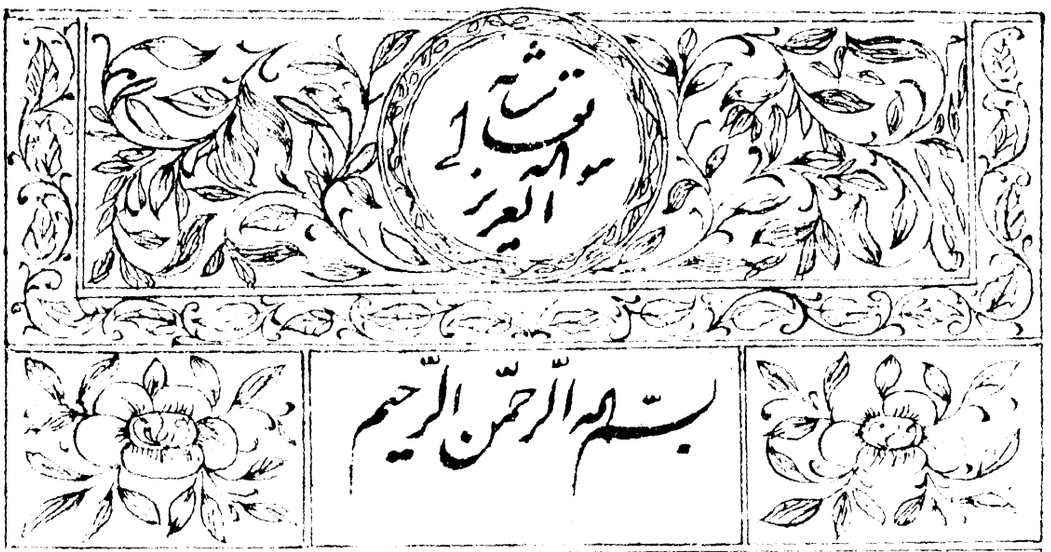
واشرابع علی الصنایع فالقی الم العشق والقی علم العشق خصیصه مجمع درس وبحث
بهو بقعه ذکر وفکر شده وخلوتیکه خاص لطرفا بهو وقف عرفا کرد یر علم وعمی در میان آمد
بحث وجدل از میانه برخاست نامه شوق فرو خواند خامه مشق فرو ماند بیش وجد
وطرب وقرقن داد ب بسوخت خلعتی ارشاد وبرآیت روشنی شاد وروایت ببرد
باجمله چندی بر بن نمط وبسق طالب طریق حق بهو وارادت قطب فتح آب مراد بحث و
یکچند از پی زهاد وعباد افتاد وکشف استاد از اسرار ستار بیچون یافت عاقبت چون جان طالب
شکفت آمد پیش مطلوب بچنین سیاه اوخط اسم المطلوب قدس سره عنایت او تالا وحدت زهاد
جمله دام طلب نگاه مدتی فتح از این حاصل کشت وزکشف از ان ظاهر روز بروز بر ذوق وطرب
افزون میشد وشدت شوق وشغف پیش میگرفت تا فرطانت قوت پیمان آمد روز
آرام وخواب ترک کشت سرو کمرش از بار غم خم شد وچهره گلگون از آب زرد
بروشد وکار طبیبان یاس وحرمان فاش وکار درد از چاره ودرمان درگذشت شعله ناری
چنانکه برقش ازان عرصه عالم قلوب را عرصه التهاب سازد ودر عین وحین سرش
افگار وقلبی رمتانون حکمت بهو کانون حرقت کشت مجمع دانش مجمر آتش شد صفه و
کتب بسقروض شب نهیب هو العشق فاسلم بجناح بالهوی سهمی فما خار بضجیر وله عقیق قوت
فی عقیق بانچه پرتاب عشق بر بیند خاطر مجموع بی طاقت بهوای حبیب پرد ودلا جرم
پشه پشانی گرفت ودریچه دیرینه خوشش فتاد تا قابل کفو ولا شد وحاری وغا نهیب

همانا با ساقیان بزم قدس انسی داشت و پی شرب مدام ذوق مدام هشت و پی جام
شراب محبت و خراب بود نمیدانم چه در پیمانه کهنه و پیکار دامان سامان از کف برآورد
و بعضی تصریح نکرده اند که چون دیدش ناظر نه در مهد کفر و دیدش عشق جانسوز جلوه وجهش را
چون ببیند زرد و تاب از رخ او رخت و زر سرخ چه نیز هیچ ناز مگر چون هنر بی محک و گوهری بی
که عالمش خوانند عالم آب و خاک صورتش مغز جان پاک لاجرم طرز رفتارش چشم خلایق
که از قبیله خلایق گشته مستعد آمد هر کسی بر حسب وهم گمانی کرده که نه بعالم او دخلی دارد و نه بعالم او
او را طبعی در میان حال بچه هیچ انجام تعرض نادان با دانا حکایت شخص نابینایی که در کوهی
برنجی و گوهر کرده و زلفه صدف را پاره خزف فرض کرده مانند حصا بر نوک حصا عرض دهد
چه اگر قوت بصر سیدات آنچه به پی سپر دیجان میخیزد و بسر میکذارد که آلک قوت
در حق صاحب کافیه به پی ایضاح سخن گوید اگر از هی خبری و از خود بصری میداشت زبان شعفت
و بیان خدا بسته خصه تشر را حمی لا حق بخلق سید انگشت در دهد هر چه او یکی انهم کافر
پس در همه و سر یکسان نبود الغرض حضرت صاحبی در عنفوان شباب قبل از آنکه از
سور شوق بتاب شود در شهر اصفهان منصب شهریاری حشمت هر ساله از راه شعف و منصب
املاک موروث و مکتب اموال جدید بر احمال قدیم میافزود و از ملک خود صاحب مکنت
و ثروت بود و مالک عزت و دولت تا وضع کارش از دور روزگار دگرگون شد
و مال فراوان را باد برد و تا دوران دولت ضبط املاک با عشق پی مالک ربط نداشت

کر بهر دو جهان کام من روا باشد ☆ من قصه تو جویم و به از تو در دو جهان نیست ☆
فلسفی نخرم عشق اینجا و پیر ایرانست ☆ باور نکنم وعده اینجا و نهانست ☆ اینجا و پیر ایرانست
بر پیر چنین است ☆ اینجا و نهانست چه داریم چنان است ☆ من کعبی تو جویم و به از
غلمه برین است ☆ من وصف تو خواهم که به از باغ جنان است ☆ از کلام بزرگان است
دنیا عاشق خود را تارک تارک خود را عاشق صدق علیه السلام چه پیغامبر
این مقال در آینه وجود صاحب مشهود است و اینک می بینیم که اگر تارک دنیا باشد مالک دنیا
گشت و اگر طالب عقبی نیست صاحب عقبی است ☆ هر چه در این راه نشانت دهند ☆ گر نستانی
به از انست دهند صاحب کافی در نقد و کمی را با حصره ها از کف ره گم طاعت یار کاری عوض
گرفت و بهتر از هر دو جهانست و خوشتر از هر دو جهان ☆ در بسته می بینم و به ز بخیر
در کوی خبان و به ز جنان ☆ نوح تسلیم این عجوز بخیر ☆ نور خورشید او بهر تابان ☆
آسیایی در آسمان سازد ☆ اشیایی ز هر کرانه عیان ☆ اشیایی که آفتاب نهد ☆ سایه گستر
بسیه یزدان ☆ عشق را بهشت خلایم لیک ☆ نه بهشتی چو خلد هم ارزان ☆ گر پی از تو
جلوی این ☆ در پس مردنت وعده ان ☆ در دش رضوان کرد در کاشی ☆ بهر یکان و
کام می چکان ☆ گفتم اینجا جایی طلبی ☆ گفت اگر دارد اینهوس آنگان ☆ گفتم از پا
بحسرت گفت ☆ گر بجوی جهاب کیوان ☆ گفتم از جان آرزت آرزو ☆ سوی بهرام
ترک تیر و کمان ☆ گفتمش ماگریا بیدیر ☆ جور دربان و جاجب سلطان ☆ قصر

و بار آن و شوار ۞ نه بهشت است صحبت اوسان ۞ بس خوردیا ز اجتناب
بس خجل دیر باید از دربان ۞ کاف قسم کز کفر خاک درش ۞ بفروشم علاج
هر دو جهان و السلام خیر ختام ایضاً از خراسان بمیرزا صادق وقایع نگار نوشته
حضرت ولیعهد روحی فداه میفرمایند ذوالفقار علی در نیام و زبان وقایع نگار
در کام شیر چه و اقشده در دربار است اگر و چاپار امده و از جانب وقایع نگار سیع و اقعه
نگاشته نشده و نیدانم تقصیر از میرزا عیسی است یا خشی بعهده و خبر نشده یا خشی بعهده و خبر نگفته یا خبر
نخواسته و جهت تشریف را نشی عارض بعهده یافت و لابد خدمت خدا و نوکار را کمتر قرعه لیر
اگر اینطور اسباب و علل میشود چگونه امکان مینشت و مقدر محاسن وقایع نگار بود
این سفر را شما و نفرهه باشند چنانچه مکرر میفرهه اند میدیم و میدانیم و اکنون
بر خلاف شره میشود مستبعد میدانیم و مستعجب میدانیم و از فرط کمال استعجاب این صفحه را
با این خط جلی نجلی میدانیم و آخر الامر کم که در خاطر ها خلجانی دارد این است که نامه سرکار ما
شهر خانه حسناف صاف و صابونی خیلی ابجا کشته شده قلم ابجا نمیشد سرکار
صاحب بنده اگر از صاحبجقرانان و مستقط الراس بنده است و اول ارض من جمله بندگان
کم حقی الفاقه باشد خجلت و شرمندگی بنده و علی و فی دشمن که اگر همه از بقیه منافع
همه املاک مرهونه باشد از عهده بر میایم و لیکن خراسان ولایت شما و محل یگانه یا شناسا
حضرت ولیعهد روحی فداه تا حمت و حرج نوبت قوش نمیشد تشریف داشته و اکنون مستقیم
رتوق اقامت بهار و قرار خراج امنا حضار شده اند و از انجا هم فرصت شده مطمئن شوند

رقعه احوال پرسی مرض قربانت بروم مث بنا ظهیران نیازت بیمار
وجهارگت آزرده گرنرنجی و پاک پروردگارم شاهدت از دیروز خبر
عارضه وجه محترم مسموع شده آرام و قرارم قطع شده شبها سر کوفته برخود
میپیچم و بواسطه گرفتاری محمل نسبت جناب مستطاب قاضی شیخ الاسلام و حجت الاسلام
حضرت اشرف اسعد والا فرمانفرمای مملکت خراسان روحی فداه بامورات جناب
وزیر بقایا تا امروز رعایت هیچ حساب کار را نرشته و پرداخته از لحاظ مبارک بندگان
حضرت اشرف بگذرانم چنان نفسم گیر کرده نمیدانم لهذا در مقام جسارت برآمده
بعرض این عریضه جسارت ورزیده عرض میکنم بان خدای دریچه لآلاء عالم را
نصب بقبضه در ذات پاک پیغمبر که اگر این گرفتاری نخ رشته بهوش و دوز
شبها قوت و فیروز غلام دگر خدمتگاری و پرستاری بیمان بسته مشغول خدمت
وجانثاری باشم لیکن چه چاره باعث مگر این ایه وار الطاف شاهنشاهی حضرت
الهی چیانم در تا فردا و شرفیاب حضور مبارک میشوم رفع عارضه وجه مبارک شفا
جناب مستطاب افلاطون الزمان قاضی رئیس الاطبا الالمعی و عارضه لکن وجه
در دفترخانه حاضر شرفحضرت از عارضه وجه محترم در میان نه و توقیعه
قصد فرمودند رسید فرمودند انجوات الهی خضر تعالی راضیجی سالما بختام فرستاده
وچشم و پستان را روشن و خاطر احباب را از این مخمصه کلشن فرماید زیاده جسارت




بسم الله الرحمن الرحیم

ای کفه رنگت صنع ترکیب پذیر — نقش تو نقش تست احضار مپذیر
هر حرف ز رای حکمتت صد دفتر — طغرای قصاید و عنوان قدر

انشاء انشاء حمد یکه سزاوار سلطان صحایف صنایع ابداع املا نماید صفحه
عجز و نیاز را سزد و ابداع نامه شکریکه مشتاقان رضایش تحریر کنند
نامه عجز و قصور را رسد حکام فصاحت را زیبد بلاغت آرایی
شاء صنایع اشکال اتمام خلق نفسکز از قلم معجز شیم سحر بیان ثبت یافته
و بعد چنین گوید راقم این اوراق بسمه انشاء طغیی خاتم نبوت قسم او بهت
رباعی خاتم تقبی فخر آدم لعمر — مقصود وجود سرور عالم لعمر
شرف نامه ای وجود از شرف نامه خاتم لعمر — والذین انزل فیهم صحائف السعاده و سور الکتاب و اولوا الحکمة و فصل الخطاب

الحمد و الصلوة مرطالعه کنندگان مطالع و مقاطع منشات و شهرات
اوراق انفس و آفاق تا توانند کران دقایق حقایق این اوراق و سعی شان
قصایر و غرلیات تا و سال بکنه فهم اشارات و عبارات حالی و مقال
مستولی آید بر صنایع بدیع کن فیکون مجموعه عالم امکان و نشیجون را
بقلم ابداع و اختراع بر قلمون و صحایف افلاک را بأقلام و اسماء منشا
باید و انا لموسعون شکال و نقوش فردوس برین فرش و صفحات خاکدان
بقطعات دلنشین و نشاء تر کیبی فلام نجن المنشون بهجت و بهاء مقرون
تا خوانندگان گلستان افریش و بینندگان بهارستان صنعت کبریش را در
نظارگاه انیق و نهاد و ساحت نهر روزگار مشعشع جلال بهار و ترجیع مصور ادوار
یقین شناسند و بحقیقت دانند و اگر آن معانیه بگر بر عین مدعا نهاد و بر گاه
این قوالب شهود بسوزش هر طوب معروف شناسائیت نهایت خلل نپذیرد
و همچنین الفاظ و عبارات اجرام و اسباح ارواح معانیند چنین در سلک تحریر و تقریر
مقاصد نهانی و عقاید پنهانی و اوضاع اعتبار سنجیده و پاره بند مقدار کلام و نظام نهند
کسی بمعنی عالم نبرد و بجان نپذیرد لهذا علاقه خاطر خاطر
بندگان معلی مکان عالیجاه سعادت انتباه امیر تر خلقه شیعه دار سنه کان مراج معاج
مقامات و کامگاری عروه الوثقی رکن مرتب منازل نجاح و فلاح ارکان گزینش و حاجات

سطرات استعداد اعتصا وه پیشرو سعادت موزون نفس وفا ق
ودقیقه شناس بسیع سموات اطلاق عارف احکام آیه واقف اسرار
انوار عشر ودراک مطبع نقوش نوا رافلاک محور خلک محمد وسعا
ثالث قطب چنو پی
شمالی اخری فروغ محفل سادات مجتمع سعادت خلف الصدق خانزان سالار تا
مروه تبسله ولایت سپاهی خان معظم الخطاب فلان بجمعیت این اوراق طرا
وظرایف وطباق لالی متلالی منثور ومنظوم کلمات تعلق ناطق بقدر حوصله چیده
بعد ازان گلستان پرگلی بنظر رسید متنوع بالوان
اما بعد بسکه الفت شعر فطرتی
تو غنا لاله که متراض از پر بلبل کند  دشت را پر سبزه رو باغ را گلشن کند
جام می را نغمه ورگاه مطرب ناله  شیشه با این بی نوایی تا کی قلقل کند
فانظروا الی اثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها ودرین اوقات بهجت
ملاقات تو سفر نزدیک آفتاب عالمتاب که انجم ازای بخار پیچر دراچمن سرای
روزگار بر ستیاری فلان مراحی شعور وعوام الناس قوهی لیالی ولایام از قعر چا
بچاه پی در پی برامده افتاب بگعیه نزای شهر بگنش بنش کاظر نسیط عبر ارسیده
ویونس نوح شیر القوح که لوح فالنقمه الحوت چار وکرف رهو نخات یافته
در مرصه بحر خلاق عالم کون ومکان بسپر کردن سیر وفلک مستدیر مدوار

تاج و رضا و کلیه مکلل و لشکر فضه بر طاق چارطاق سعه و رایه فسیح پیش حمن
برفرق خشه قرم بمنت و دم و جلعت سعادت توس از تری تا ثریا رسیده مرعان
خوش الحان بر اهل در هوای لطف و عطا قبل و بر نان نغمه سرای بقال شده بر
خورشید فیضش کل متصوه بر شاخ طرب میوه بهجه بر مستور لکه کن که
چون اعیاد صلوای برزاش بر شده و بر از صور پر در پسته طیه و زیر یوم فیح و
بطهور رسیده فتاسالار برای طبع صنایع و رواج لیر و بهار خال بهار را
سرا رخوب جمعی و ثیاب دلبر براه ده و بیشمام روایح قوایح ادایح کهه بساطی و ازهار
از زه در مشام قهه میکلت کلتان و هوای شمالی سرا پرده باغ بستان منصه ارسیر خان
چادشان مرعان پرافشان نوای کوچا کوچ پسیده صلای خیر اخیر مع ناز و
و مجاد را مجامع خاکر و غنودگان مراتع مراتع مغاک بهوریده از اطراف و
دسته دسته و فوج فوج پاکان رحیل و سواران شجاع خلعت نوروزی و شاخ
فیروزی در کاب نزیت انتساب حاضر کهره گراشی باد بهاری اوب شاهی ابر ارادی حیات
درختان را آب و جاروب کشیده جلوه دار کوه و کمال شکوه با کمر زرین کلهای رنگین
در پیش او بقچه چارچین عذار هر چمن خطه و ریح عاصف بهار مودا مصه
سپاه سحاب باسمان افراشته مدحان عادل رادی صوف فشر افکنده
تهیات اجتماعی و طراق تمام و طنطنه ما لا کلام روبرکاه چمن و عشرتکاه گلشن بهار

یک سبک تک نسیم آن و خیزان و نفس زنان خود را زفر تر از دیگران رسیده
گمان آنکه را رنگ ها در رهگذر کوکب بعد الگاهی داده رنگ ها چهره بهاری عنبر را
از غالیه نفحه هر یک از عرق دامن گلشن سمن سیمایان گل پیرهن آئینه ات تلاله
بصیقل تموج موج از رنگ خس و خاشاک پاک نفحه از آشر و نمایش اغاز و طراز
برگ از آرائی گه گل از خوئی نفحه زور قت بر جستن و عبیر در پیراهن حریر قشانه از شبنم عقد
مروارید بسته در کمال تحمل و جمال رگ کاخ نهال و بخت استقلال نشسته گل گل شکفت پلت
اشاخ گل بیاک امروز زوکار بر طبق دست نزار دگر قدر و سنبل نفت تر معتبر شاخه
و سفد آب در صد فدات صحت صبا مشاطگی یک و حقه سر بمهر غنچه گشته غالیه بخش منعم نالیه
لاله و شقایق محمیره میکرد و سیلو فر دفوار لای رد ایزد ترنیل میوه خوش سرو آزاد
ها شاد دان پرستان نصر ها کی ان فی بر حلاوت سکوه شاباش دم شاروا رسیا خت
مارهنا لان دست بگردن یکدیگر اورده و گردن بنا در حرکت یا و در طلا
بسوی یکدیگر ادب بر اشته جدی را ات قبجر آمد از جناب چشم تماشا گشته
بهر جانب در گشته یکدیگر در ان چمن داغ لاله گلبن را گرفته در سماع
پرنی غنچه ران سر بگریبان نفحه زنان جاک بمقال گشته نظاره کنان جا نجو میرسند
انهمه نقش تحیر دلکش در کار است حاچشم خدکر ان نگاه تحیر پارست والله
جلاهر نفیه ادعیه طیبه دری قرن ویلک اطاهره تسلیما کثیرا

قول

مهمات امیر مجنون ... لوکیشه ایکا حضرت قلمی ... تاج کلیه سلطنت ...
فرو نلنز کوهر درج ... اقبال و شهریاری ... اخیر رسعادت و ابهت و اجلال سرفرازی
وه فهرسروری و ... پایه ثقاوه خاقان ... کورکانی بلور والا ... چتر سکوسر
مسلم و متحف داشته بر لوح مصادقت ... چون خواص ضمیر ... تحمیر در
سرشعر این معنی ... بوشته کوهر ... مقصود عبارت ... مکاتیب والیه
برحقایق حالات خیریت ... از عرض کاه ... آمده در دیوار ... خاطران مرصع
کاری و یه ... شعار کهنه دارین اطلس ... شهنشاه ... پناه نیز مجمن
بجهه تحدید و عهد و ... رسوم مواجات ... طرف قرین الشرف ... دربار
فلک ... کشته قبل ... مرصع آلات ... چهار دانگ و کسری ... دان سکه اجلالت آثار
بجهه خلعت و ... موشح ... واقع ... مصروف داشت و بین الروئین
میعات منظور ... بر سیم ... مصحوب سیاری ... بجهه بلداری ... پسندیده
میرزا رحیم شرف ... ممهور علیحده ... فهی ... کسی دارد
ممالک فرمان ... مجلس ... فلان ... همیلای ... کهه ... تدین
سیمره و ... افلاک رزم ... دایق ... تقرون ... سلطنت
وجهانداری ... قائم ... ایضاً ... که فرزند ... کار
دارسد ... علیمقدار ... سلیمیرزا ... سلطنه ایران ... تاج

سند الاء لظهور ربط مهر حاله

چون نجابت و فتوت پناه شاه قلی کرو نشستن و جلاب و مرخص نمودن از حد در گذشت
نظام شمسون متوجه جهان آباد شدیم تحفه تشخیر الکای پشاور و دار السلطنه لاهور
رخصت سلاطین عمر و تمکین بقعه بقعه از ان ما فیه نیز قسمی کلی کرد سکن کهیره اطلاع
حاصل نمود لشکر شمسون در اواخر شهر شوال بمکان اردو دار السلطنه لاهور حرکت و در تحشیه
چهار شهر فرقه بقصبه سنالهه جهنی و فخری شهر جهان آباد رطانه کهیره در نخاجیر رسیده شاه قلی از
پیشوای و سنپاهی او در حوالی سنالهه و سنگرکانی قصبه مزار فشون و در بلاغ علیه پرشت
و چهار لاکر فیل و اسباب جنگ و کمال استعداد و از انجا حرکت کهیره در پیش در سنخی سنالهه و الله
کهیره و لشکر شمسون نزدیک و عرق قلعه دار سنالهه کرد آشیانه تا فوجدار دولا و لشکر صفشکن بعزم
مقابله بطریق الغار رطانه و محمد شاه از پای چرکت قدیم نزل بکرمال پانیت چهان آباد مزار فشون دارد
رفتن بقصبه جیس و جیس حرکت از آنجا سنالهه بخیر از نظر از غار یا فرود شاه بعزم قراولی
تعیین فرمودن در قلعه و مکان و عدت و کثرت و استعداد محمد شاه را ملاحظه پانصد قراولان
تا دره سنخی کرمال رفته تقدر ده هزار نفر از قشون محمد شاه در تقدیمه بخش بقصبه برخوردن بهمت خشم
پاشان داده سر کهکان آنان بلا سیر و با حمیر و سنگر بخصوص از دست او بقعه از دو قوای آن
محمد شاه در همان کرمال لشکر عظیم و حصن حصین مرتفع بقصبه بخونه محیط لشکر رفته و از آنجا
سنگر بخونه کرده شبیه و خلق حمیر از نامور فرقه بهم در کرمال کرده شبیه
سیر قرب آخری محمد شاه در سر لاکر شاه جهان آباد مشغول قراولی باشند قراولان مذکور در

سه شنبه پانزدهم خبر رسید که سعادتخان با سی هزار لشکر خمسپت و پوتچاسه و فیلان کوه‌پیکر
وارد پانی‌پت گردیده عازم احمد شاه ابدالی است تا خبر آمدن او شنیده شد لشکر بیرون
سر لاکر شتافت و در حرکت اولیه سمت شرقی از اردوی محمد شاهی بیرون کرنال و پانی‌پت رسیده
شب را بآن تقریب از لشکر برآمده عزیمت نمود از روز گذشته گویند قشون بلوچ
از حد کرنال گذشته خبر آمدن قشون سعادتخان را گرفته بحضور آوردند قرار لشکریان
معلوم شد که سعادتخان در همان شب سه شنبه یکپاس روز گذشته وارد لشکر محمد شاه شده چیزی از
امکان از احمد شاه بگیرد سخن و پیغام فرستاده بود همانجا مضرب خیام قرار گرفته مقام
نمود احوال فرمودند بعد از ورود سعادتخان بهمه جهه وقع از شارالیه استعداد خواهد
داشت و بکمال از آستگی و قطع حصه پوتچانه را برای محافظت اردو گذاشته و بحصه
دیگر را دل از آستگی فیلان جنگی و سایر والات توپخانه از لشکر برآمد تا پیغمبر خبر از احمد شاه بعنوانی
وارد وصف قتال آراسته پادشاه مذکور چهل در چهل صفوف پیش چهل و از عقب چهل از پشت سر
قرار طاقه جمعیت شان بحدی بود که از پیغمبر خبر و مخبر خبر ها لشکر شان پیش صف بسته تا آنکه بنظر
و طوری آن سپاه بیشمار بنظر می آمد همه همه شیای لشکر ایشان را حیران و متفکر
لشکر عبده پادشاه نوشیروان که از روی تاریخ چنین روزی دیده بود حیران میماند
سوگلا علیه بنفرم محاربه بر خواسته در حرکت بخبر می تافت و بقهر و شمشیر میخواست حیران کرم نماید تا آنکه
بمدد لطف الله من عند الله شفقت الهی یار و یاور ایزدی مددکار خانیان شیر شکار گشته مضمون

صورت

صدق شحون کرما و اشتداد تبریغ عاصف کشتی لشکر مخالفین قابله همگی سکنه روی
از معرکه کارزار برداشته منهزم گشته سعادتخان که رکن رکین گنه کاران بود بهمان نجو سواره و تمام
اقوام او اسیر شدند صمصام الدوله امیر الامراء العظام صاحب حشمتیاکه رسیدند و شتابان
بقصد ارکشته مظفرخان برادرش مقتفی و سینیا عاشور الدوله و کرمس دوله ارشش نربت لاهه
حوشش نیز رو دیگر از علی رحیم فوت یافته و احمد خان چرخی شاهی قشون خاص شاهی
بازگشتند و علیقلیخان و علی احمد خان افغان و خوانین اوزبک زین الدین خان و پوتنه
و سرکردگان مقرب سیصد نفر از امراء و خوانینی و سرکردگان سپاه از جمله ده دراله همگی بقصد
رسیدند محمد شاه بظام الملک و کیل السلطنه شاه الیه و محمد الدین خان و میر امین عظیم
و جمعی از خواجه چون بر دست لشکر صف کشته ایستاده بقصد خود را لشکر ریزند از صدمه شمشیر
غازیان پنج هفت نفر از ایشان بقتل رسیدند و جمعی دستگیر شده بقصد بعد از وقوع این فتح
نمایان از هر طرف محاصره عسکر ایشان افزودیم و خیمه و خیمه ها را بخارج لشکر ایشان
بقصد و لشکرها را بموازنه قصد خرکاه ها را بحفاظت از اینجا سررشته کار را گذاشته و نیز لازم
و ناچار روز چهارشنبه هفدهم نظام الملک شاه الیه از خانه محمد شاه و لوازم خرگاهان بقصد
بندگان اقدس والا عقب حلا مقدمه انجا گذاشته و محمد شاه نیز با خوانین و سران دولت
دیگر از قرار تفصیل و آرد از جمله مثال کفیره در خبر آمدن شاه الیه بخدمت پادشاه مذکور از کمانه
بوسیله کورکانیه فرستاده از مقدار و ارشد سعادتمند علیقلیخان از نصر الله میرزا را

وارای متصدی دارالسلطنه هرات کهتر و عالیجاه عاشورخانرا مقرر فرمودیم
بعد از نوروز دالنبه بیاید بدستوریکه مقرر شده معمول داشته و این فتح نامه را
در اطراف عالم بعلامت الهیت و ذکر این نشانهای استیلا و قهر سیمرغ همت عالی حالان
محروسه ارسال داشته در تحکام آن را بهمه شاط و سرور و مژده خواهان موحد حقیقی
و شور کهور ایام و مشاق امور حکام عرصه نیاز سجاده نشین مشهد و مشاق شرع
خیر اثر مقصد و مقصد و ارباب دانش و اهل قابلیت از هر گوشه و کنار در بندگی درگاه
خلایق پناه کارکنان بندگان عمده خود کرده و هیرید در شطر اخلاص و صدق
عقیدت ثابت کار باشند و بدانند و لله الحمد

انکه فرزند ارجمند و نور دیده دلبند رضا قلیمیرزا بشفقت پادشاهی سرافراز گشته و لقب
شجاع عشایر یافته و بشاهین شکار انوار و همای زرین بال فرخنده فال مباهات
و مفاخرت و الا بعزم تسخیر قشلاق ایل افشار کشت همه جا قاهر و لله الدین جاهد و فیما
لهدینا سبلنا و ان الله لمع المحسنین رایات عالیه مطالبه تا نیکه خاک و دیار
آن کشور از ماثر یکه تازی سمند عالم پیمای سیمرغ رهش اقالیم گیر و غیرت ستان
گیتی گهیره بهرداد و بلا دکه اتفاق فرخی موکب جاه و جلال اعاظم ارسلان
غیرت و مهابت لاریجی نزای فرخ افزای جاه و تحقق و زهق الباطل ان الباطل
زهوقا بمع کنان ابر رحمت میرسد و خورشید جهانتاب فیروزی از مطلع

کونه احوال سبدل و نفحوای و زلزلو زلزالا شدیدا ارکان صبر و قرارش متزلزل
از شدت جوع بجان رسیده و از خوردن سیف و سنان بان آمده مانیز مضمون
احد من العسکر کین استجار کفاجره و بدلیل و مرقوم احسن العفو عند القدرة انطایفه را
لان و بگو چاپیدن از قعله بلات فرمان دردیم و از صعبت بلاد حاصل نوایشان انچه حالت
عرصه فلاکت و بورطه هلاکت بعضه و از انجا بیکار راجانه و کوچ کاعظم جرا و منتشر شقرق
رشته ممالک خراسان الی خارج شهر یار و ستاریم و بحواله شاه اردی فتح قلعه هرات
میسر و تمت می این مزور طوایف صلحه قشقاها رانطایفه بلجاریار و مدکار کشته بعضه مطیع و منجر
کهیره طوق اطاعت و قلاده خدمتکاری فرمان برداری را بگردن جان از آخته در بحال دارم
مهام بلات فراغ حاصل و شرن صدهو خراسان را شیه کای خرمهه بعضه تعیم کشته از خالیجاه فعی بلکاه
محمد رضا خان رقهی از این سفارت روم تعیین کشته بعضه رسید شهر پاسکه یان او در لت
حیاتی چنین قرار قشه در ممالک طایفه در نسمت زوار رس روی و نظیر ف بقرلتاش تعیین کشته
الحق نیصایحه در نظر ها حکم نقش آب و موج سراب دارد زیرا که مقصد اصلی اخلاص
اسری ایران بعضه مطلق ان پیشه امر اسم در ضمن صلح مندرج و مذکور نخشه چون
مستور نبوده نمیدانم در ای و رضای حضرت سبحانی و مخالف دولت قاهره حضرت خاقانی بعضه ان
صلح را نمط اعتبار نرانسته در یوقف رعایت و تعالی نیاه مقصود عالمیان گرایلی را
اتفاق انجی روانه روم نمودیم و چنین صلح الامانط اعتبار نرانسته منظور و مکوک مسعود

سرکار عالی بهم باشد برعایان ظاهرست و وجه مثال مانند خاکساری که بایع حضرت آفریدگار
مرتبه سروری و تسبیه برتری مانند ایم از الطاف ایمن است که مادری عنصر ضعیف و فقیران و زیردستان
نمایم نفوذ کلمه راع و کلکم مشکور عن رعیته مادری ضعیفان مهمه شرح محاکمین بالا و سیرین
رفع و مانده خدا و را از مزاج مملکت دفع نمایم به آنکه از حال ضعیف غافل و کار ایشان
نمایم تابع بلاس و شمن و ضعیف جوی خاطر خصم عهد شکن شاهیم بحول و قوه خداوندی
تیره هوست قبال شعبان بلا خلاف ان شاء الله تعالی بر مرت چیره و ضعف بر خلاف
وغلبه اروین میسر بر صورت ارتباط یقه کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف رأیتهم
ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة
حداد اشحة علی الخیر صدق حال ایشان است تحمل کون ازمت و زمانه و ضع عطرة
چرا باین نوع تکلیف را کنند و بطرف دولت اسلام بچون صد و سی هزار تن
منافق و ضعیف بی حال و مخالف مصحف دولت ابد مدت خاقانی مهمه بخدمت فلک رفعت
بندگان شهریار نواب سیمون علی عرض شده و این صلحه انماط اعتبار نداشته و معلوم
رولایه حسن الجزایر از لا اسفار بهمه و الا طبع غیور نواب سیمون بالبته راضی نخواهد شد بهر
چهر و شرح پرنجه طراز ملایم مطاف حضرت سپهر توان مولای متعین عالیجاه
عالب علا ابن عالیجاه کریم الطبع توفیق اشتمال اسلامی سلمان پیشه ازدرگاه
اعدیت پناهی پناه الهه بعزاز عید فطر همنان جوشن و همرکاب پادشاه لایزال

رعایا لاَن پرولش تولند همه دخترآن دخران توانه مخالف برشعب ایکعکو
زرفرعضب سلیمش تو برو درالحال شاه معتصم زانبق سوارآن ملعم عجم
فراهم کند لشکر بیشمار بعزم خلاص تو کهو سلد رسید پیک بان نامور
زغرت درآمد زجا معتصم صلالهو کهان ملعم عجم درکس در دارد کهو رش
کشد مرکب ابلقی زیرران ترازک چنان ویران شهر برآورد ارد شمن خود دار
زبهر خلاصی آن اسیر درآمد زجا لشکری بی نظیر درآمد زآن شیعیان عجم
اسیرند در دست ما ستم که ازنالهٔ وآشان صبح و شام سیه کشته این جا رم سلفام
یقین است بر زمره شیعیان که شاه خراسان الم زآن سعه است از بهر ما عجم
ما مفسر و غیر تکم را معتصم خصوصاً در افضل لطف اسد ظفر بمعانت تا این سپاه
بفضل خدا و لطف امام رفعان کشیدم بس انتقام باقبال شاه خراسان زمین
رفعان تمامی کرفشم کین تمامه رفعان در سیر دوم رفعان بجز ناله بوم شوم
درین رزم بشکسته اقبال کهار دلش کهیر هر تو کرخار زقهر عادی بس خلعتم
شد جو هر شهاها لاله کون کرفشم ازدشمن لکهار هر یک زاشمشیر ما قندهار
کران استا زار زار کریم اسیران لکهو را حمایت کشیم کپیرم ازآن کینه را
تمامیم اعدای دیرینه را درا نیزرم هر کس مقاومت کند زشیرتها تحامل کنند
حلال است اخم خجسته تم زدین است پیروز بر کال از اهل لجاه هر کاه در لکار فارس

ازان پادشاه زمین پناه
دلاور شکر دادم از پیشگاه
بجاور دادم ازین رزمگاه
وزین آخرم نو دادم نشان
فرخنده پیام کو دادم نشان
خلیفه را پیام کو دادم نشان
فرخ پیام کو دادم نشان
کو دیوم و زان پیام کو دادم نشان
از فتح نامه
حاضره فهد علیا حضرت ظل الله

سید الاشراف بطریق رونمود

پیاده حکم خرحمالهٔ الحطب دارد که مصدر فشر حمل هیزم و دست اگر تجمل آن بار
و مهمیز ضرب باشد فرمانبردار شد شتر جز در آخر اوزخه میشود الا کون و عرصه
را بسرار خواجه نهد در بندت نغیر از آنکه مشعر جز سنان نهد کاربرسم لهو و لعب و کاربی شغل
در بر نفیر رایشه جز نهد بهر حال مقرر فرمودیم در جایگاه فلان فلان عمارات و
حمام و آملاک در دار السلطنه بزلات و توابع تحسین کنه تحته دیوان ضبط نهد و خانه و خانگی اورا
کحاف در تصرف آورند بهمان خانه که شما نهد بساط نرد کجا چیند اگر چیند
واقعاتی در صرف یکی از ضیاع تحصیل عقار و ضیاع میانه صرف معاش حرمت آید و لت
یابد در بحر دوده زد الی ما دام که شور آید و لت او در خانه ستان جهان آن آشنا کلاه
بچه بت حسیا بحر بریان باغ و بستان نست رند از نر

جعل عالم جایگاه محمد حسین خان بلهر شرحیکه در باب مقدمه جماعت ایرانی
وارد به ساحت کن نجف نزد طایفه از خزر و خالی از اصلاح بعضی مولود رفع
فساد نگاشته اظهار رخنه نهد اگرچه قبل ازورود مرسی الیه بمفاد واوع الی سید مکرم
بالحکمة والموعظة و جادلهم بالتی هی احسن طایفه را بالکلیه اطاعت ارشاد و
بعضی متابعت دشمنان نهد بهیم لیکن ایندفعه بازفرستادگان نوالیجا کبیر ارام
روانه هرات شاخه در اوای نقارت تبلیغ مضمون نگارشات والیجا هر بعنوان
مراجعت معلوم شد در مضمون بیغمکم انس نصحی ان اردوستان انصح لکم بال

بزبان قولا لینا بانطایفه سخن گفتن بسیار زشت نرم سخن گفتن است بجماعت
هیطرف در مقام اخلاص هستند و بتعالیم در مقام مرافقت و اختصاص بخلیفون بالبه
اهم لسکم و ماهم منکم ولکنهم قوم یفرقون و از کفار عنار اول براهل
واضح از زینه حال ایشان صورت نفاق و عکس فوق ظاهر و لاح است و ما وجدنا
لاکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین لایؤمنون اگرچه لا یکرهون
از هاشیه حال انفرده پیدا است لیکن و ما یکرهون الا انفسهم یکذبون
بما انطایفه در از خو راهبی نزدیک دیره بصیرشان تیره و تار گشته که بعدلیس
کمثل العنکبوت اتخذت بیتا حصار قلعه را رباط و ما و سه کثیر را دستمایه رفع
دانسته اند اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له از انجا هر اختصاص ایشان مفاد
نرفع درجات من نشاء و کلهم مسئول عن عینه لازم است در حیثیات حال و برادری
احوال خلایق گشید و از شیعه غوغا طلبان بنکاه عایشه انکیزان طریق بهلک
الحرث و النتن و الله لا یحب الفساد طرفه انهی دیره پوشید و از اطاعت ایشان
ان خیر للسلم فاخنح لها و ضع حیف بر مفسدان دین کمصداق یقولون السلم لکم
و یکفوا ایدیهم فخذوهم و اقتلوهم حیث ثقفتموهم پسند انجانب از فرقه
امر الی للذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون
فی الارض بخراط عت منظور دیگر از کشید ستد حدیث شیر بر فرق انجماعت تغیر آرید

لا یاجوج و ماجوج فی امر من امور هذه الدنیا لیکن آنان میخواهند بمحض حرف
رفع این امر شکرف کهنه بارعاء و عادات قدیم نمایند و من نمیگذارم چنین شود الحمد
اگرچه معلوم است اطوار انکرو غدار یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم ناصر طبع
صید تقی سعادت شعار است و لقد نعلم انه حق یضیق صدرک بما یقولون انما نحکم و لا
نحکم علیهم و لاکن فی ضیق تمام میگردد ازان رو نمیگذرد خلجانی بخواطر راه نمیدهد
انشاء الله و بعنایت الهی عنقریب بزور کارتالیقه شمشیر تیز جوهر خلاص شد
در این صورت البته عنایت و یاری آنها را هم منافی رضای جناب باری و مخالف
شیوه حق گزینی و صداقت شعاری خواهند دانست بحکم و قوه الله فی قطع کارتالیقه شمشیر
تیز و طیور ارواح آنان صید چنگی شهباز تیغ خونریز خواهد بود سایر امور مرجوع
بتقریر فرستادگان مزبور است و در انجمن حضور مذکور خواهد شد والسلام

صورت مقدمه نکاح است

بسم الله خیر الاسماء الحمد لله
الذی احل النکاح و اشرع حرم الزنا و السفاح و جعل من کل ازواجین اثنین ذکرا
و انثی و هو الناظر الاعلی و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و بعد
الحمد و الصلوة زیباترین عروسی رشاطهن فکر و اندیشه در حجال
بر نور حسن و جمال آراسته جلوه سرای بیت اشرف فصاحت نمایند جمله
حمدیه در سرادقات حریم عزت و جلالش از الفت زن و فرزند مبرا و از

انحضرت که هر یک چهره‌دار از خاتم نوعروس همت شاطئه کان عارض سلمای صلاح
سیما جناب ولایت مآب من کنت مولاه سالار حجال لایمیهم تجارة ولا بیع
عن ذکر الله منبع سرشته نقطه بار بسم الله الرحمن الرحیم و شانه آیه کریمه انما ولیکم الله
غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب سید الله العالمین
علی ابن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین و بعد غرض از تحریر این
دلالات شریفه بر امثال امر مطاع و انکحوا ایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان
یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله و متابعت حدیث صحیح النکاح سنتی فمن رغب عن
سنتی فلیس منی بر السنه ارباب مجمعی واضح و پیش و خلاصه انجمن اولیا و نشر محرر
رستوران کار و محبوب ترین صور تکه نقش صنع بچون بقلم مرایع نگار
کن فیکون قرار داده صفحه ایجاد فرموده بچهره لطیف و پیکر شریف این بنت که تقاضای
بوسیله توالد و تناسل منوط و بواسطه ازدواج و مزاوج مربوط شده فلهذا
ما صدق امثال امر که در زمان فرخنده اوان ظهور مشرق طلعت منعم مفضل و مخدوم ارباب سخی
مشفق بهو علی الاطلاق جناب قدسی مآب فضایل و کمالات اکتساب زبده الاطیاب و الانجاب فلان
ولد فلان در سلک نکاح منتظم و بسمت مقدم آن جناب خدارستان
مستور نقاب عصمت و محجوبه حجاب و عظمت سلاله خانوادان سیادت و خلاصه
سعادت آگره رشید بالغه سعیده فلانه بنت فلان بصداق معین مفصل فلانی

در رسیدن نامهٔ دوستانه بازآمدن عنبر آورده بالام شکوه برآورده

نامه‌ها کز نافهٔ مشک‌تر و نسخهٔ خط دلبر نیکو در بهترین وقتی و خوشترین وقتی رسید
و رحمت خاطر را رشک باغ بهشت و موسم اردیبهشت رحمت مجدد گشت
حالی دست درد و جان در گلشن عشرت مصاحبت و صدر آرایش حضرت گرداشت
گاه از دیرین خط مکتوب مشعشع و گاه از نیز نیز خطوط بشعشعی یار بین آیش
بر جان من بیت بشر دلکش و الحان دلکوی بر خلیج پیچ رسیدن آغاز نهاد و بیدن
ایغ غمز بعزار غمه بعیب و قطع امید نزدیک بعزار نشت نیکو و فرحی بعزار انجمن خاطر شان زد
با همه اشتغل چنان شغلی دارد در نیکو نامه اگر شمه از آن بمعنی ما رسد و فکر اتمام کند
خدایش نیز از آن عهده زنان در دست خیال آسمان بقطع رشته نصیر دارد خیره و بارا
از یکدیگر جدا شمرد اگر از عنبر خوشتر شمارم و نفس بنعام ملی برارم هر گز نزدیک نیکو
گلهای رسیده و سرگذشتهای نصف المثلث دست داد بنا به درد الهی بخوانند
صاف اگر باشد نزلم چون کنند ۞ جایکه دیرین چنین بطر و خلان چنین ظرف
پندمان نایه حیات و سرانیت لاشعو نیندانم دیرین یا جهان و نیوسیدن ان دست
و نان چه خلاف نیکو ۞ وصلت حتی ما بهشت دلکش باشد ۞ بجران تو در خیر راش
باشد ۞ ما در خور و خیم یار بیم هر گوشه ۞ در خور بهشت انست بر او خوش باشد
حاشا و کلا استعراب ریچ و تو ب ایه هر گز خوش نباشد و قیامت دلکش نباشد مگر نه

من آن نجوم که بر مرغ جان و چشم رشکها داشتم که چرا آن رب دیوار این محرم
دیوار حالا از کجا آنقدر حوصله و طاقت بهم رسیده دام در هر خرنر حرفیانی فی
نظاره کنم بخدا سوگند بعد از این بهیچوجه تاب و توانائی ندارم و در نقدر صبر و شکیبائی
در قدرت من نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها ؛ تا قوت صبر بود کوم ؛ دیگر چکنم
اگر نباشد اینجا قصور حرمت است بلکه سنگدام رشک و غیرت سایه خود را دیگری را در صحبت یار
شوخی داد اکنون همه را دیدان پی نبرم و خود را بر کنار پیشه دار در بازار شرم صبر و شکیبائی
لا واله تا چشم من از روی تو بهره نبود ؛ روزم همه چون شب و بکار نبود ؛ اکنون که از
از روی تو دورم یارب ؛ در روی تو کاشکه بنگردد کور نبود والسلام

ایضاً

هر شکر کز لفظ تو بر چیده شمع ؛ هم بران لفظ و بیان خلعم فتح ؛ هر کهر کز کلک تو
در دیر طبع ؛ هم بران کلک و بنان خواهم فشانید ؛ بعد یا کلک شیرین منش
ان کام و دهان ؛ در بهر یا نیشکری ز نبعدن بسپری ؛ نگار افسوس و صد افسوس و صد افسوس و صد دریغ
که نگار خجسته پیت دیری از انشاء شعر و انشاد نظم تازی نیست را اینهمه عبارات را رهبر از ای
اوب تازی کنم شاید که حالا ست چیز ها است و اینات عنبر آمیز ما را از خویش
و اش ما نیز نگیرد که بایه در دیبای لاف میشی بیش زنم نضری زین و الخلق لیتعیصو
نی و نیستفندون حسن تقاضی و نیستلذون عن فصاحت پیایی ؛ بر سر منبر فوی
کله وان در گرفت بگذرد بر طبیعت نم نیز عوز معجزی حالا پاید و به بینید چیزها

کلک ایشان در حل مشکلات و کشف معضلات و نشر بیان چه جوهری عین میکند
کیست مجنون تا عرض داده دیده بر لنگر خانه چشم غزال لیلی را و در ضمن این عبارت
یعنی صحرای چین نافه بر نمی شکند ارد تاج و پیاچ قسطنطین بوریا باف اتصاف
خلاصه یافت منهم قشقی نهایی سورم و این فقره و خلاصه جمله ارحمه را تعرض مینویسم توانست
باشد ای دارای خوش اگر از خسی کنی رخ خوشه چینی نباشد صلاح حکیم الهی میفرماید
در مقام شبه کاری خوبست مخالفه من و تا محض اشکال و کمی افضلیت برای من برسانی
در جلد جواب بفرستید و اگر سماحت بخرج دهید محض حاجت دانید پدرت و شما
در شکار رفته زیاب باشد که شما را نیز از انکه چیز نویسی تذکر و تجربتی شود از انکه
بهتر دست و هر پلی هزار نیی را پیاده است و هر انسانی را زلالی است و هر بیدانی را هوائی
و هر دوانیز را خنوانی و هر جانیز را کانی و هر خانی را بازاری و هر لوانی را سلطانی
و هر سلطانی را دیوانی و هر بیتانی را پوروستانی و هر تختانی را خانی و هر شهری را قرانی
و هر سخندانی را دستانی و هر بیت الخلیفه را بحر خانی و هر قرانی را سوره اگر چنین
پسندی نیخواهد و اگر صعوبت بجان و اگر حوشه است و بیخان لازم دارد آورد پاکان
بیچ صحرای چین نیست و سمن بیچ و ارغوان نمیشود چنانچه شعر و وصف قطر که
قطره مهر و دانست انجا زیر سمن و ارغوان است انجا این مخلص و سلمه
گفتن ازان بت لبست و بر بسته کلک ما نیز زبانی و سپاسی دارد اشهر کلام

یکی که بشمار یاد کستاخ است رقعه شما را خواهر کهت از رقعه عروس پی زیور
وطاس پی باب و پر پنهار اگر عادت جاریه از او برداشته شود دشت ماریه خالیه
بی واوی غیر ذی ذرع الکاه انچه از مردمت پیرنر ثبت الاعتراض ولایقی فی
البیاض پاض مخدوم خدمت تمامت اگر مطالب بخواهید در انجا بت در السلام
ایضاً مخدوم مهربان من ازرا زمان درشته مالوف حضوری گسسته
وشیشه شکپایی از سنگ نقره دور شکسته اکنون مدت سال افزونست که
نه از انطرف پرسیری و سلامی و نه از انطرف قاصدی و پیامی طایر مکاتبات را پرسته
وکبوتر مراسلات را رشته نه تو کفتی در بجا رام دشتم که نیاری عهد و پیمان وفا داری
و نبستی داری الحمد لله فراموشی داری نخصری نفسی نه رحمتی نه پیغامی نه پرسشی
نه اضطرابی سفد ریکه لعل نکهت بعض جان داد بهر که سرچه تلاد میر حکمتش ان داد
شما را طرب داد ما را تعب قیمت شما خصر شد نصیب ما نصر ما را چشم بر درات شما را
شوخ چشمی در بر فرقت سیان انکه یارش در بر بارنکه چشم بطارش بر در خوش
بحالت که مایه بیمانی از خلل داری و سم اشنائی در وصال نه بخش ما دلخوار و در چمن سرا
کرفتار روزها روزه ایم شبها بر ریزه شکر خدا را و طایع ناری داری و بخت یاری
بخو نکوئیه در ارت دلی دوست جز انکه فراموش کاری یا یاران یار را مسمون بخو
کرچه ان سیلی و این مجنون نبود ای حریفان نابت بر خون نبود فرقرح پیچیدا

بخورم از خون خم ۴ یار اریزی همان زن مرغ زار بیرحمی در بیان مرغزار
این رطب باشد که من در سنگ که شما بر سبزه گاهی رد حق مخلصان را آب برز
لاله و سبزه و سیب عیشی ترتیب داده دلم پیاله مطربم نالهٔ اشکم شراب جگرم کباب اگر شما را این
چنین بزمی و بتان پسند لان عمری است پی تکلف نه بعکبه ام کنری و بتمیدان کویت نظری فرما
یا هم و نلپی بنوازیم بسم الله اگر حریف ما لی و السلام ایضاً رقیمه کریمه نهج
بلاغت قصیده فریده یادگار دون اشکر از نصر به تبریز لاهه شاه و کلا بکار دلم مصری چنین شکر
باشد بسر تو که تو ای مگس شهد از شکر و شکر هرگز با سر کلک تو سر کار نداشته شرمنده
و نفس شکر ای یمن شکن بخرد نبود نمیدانم از مدح عرض کنیم یا مدح ممدوح
آن جناب یا مدح طیب الله فاه و جعل الله فاک معجزه اوزار است و قدرت قدرت قدیر کار
چاشنی افزیره در خوان حلاوت نشسته نمکش جهانی را بسیار نشسته اختر از چرخ زیر آرد و زیر
و رفت کوشه از کلک تو آرد و زیر و بکنار و کان تحت لسانه هاروت یفث سحرا
آن مدح بنعم ما قال الحجازی خط یا جمجمه الطواویس اعتدی بحشوه کرانش الله معنی
تسکن العقول دانه لذوی الفهوم سلام الاقیاد رمشمن را از همی مشمن خوشگلار تر فرمهر بنعمه
جا جرم از صفات تو عاجز کریب دیر کنم قرینه شرک کنم لا اله الا الله
قل لو اجتمعت الجن و الانس بگویم آدیم بر سر ممدوح کانی بالاشرع و الکتاب
مجموعه حوله مستمون قوله و سوایر الله فی الله آرین بعیک و بمشی امانت بعزارات

گمان شما را نمیتوانم کشید والسلام **ایضاً** حضرت ولیعهد بالتجال
وبتال اکنون ما نیز قصه را نیز و این کار را راستیار بهمی کرقه را نیز حتی نخاصه
وجهو بارک مثهای قناعت از ما کهی و بوس کنند و سر چه را نیز جار رسد
صرف مراقعه بارو بس کو فطنت ملک محمد بس نا نیز اصار و قلاع را
بر انا مت مقدم و انند و بسیج فتح زر و رح کو هر را یک جمه آلات حرب
برابر و ایک کیه با روت و سرب موافق تر نمیدانند ایملک مخصر را که از سه طرف
بحر با روم و روس برابرات و جمع اوصاش ها یر ممالک مغایر مالک الملکی
چنین ما پر را نخواهی نه بر نخواهی نا مجو نه کا مجو چنانچه این وجهو معهو نیا نی قانع است و عرش
بجهانی قانع نیست چیت و کی پس پوشد در والا مین نخشه فتح و نصرت ظاهر و عیش
و عشرت نخواهد با ری جنگش کهار نه نا پی جنگ اکر از ملک جهانش حاصل است ایمن راحت
خلق است و رحمت خو و دادن کنج و برون رنج خلق و نیا یر ملوک در چشما نرا
صیقه کنند و شان بالاقد حضرش را اکر صیقت قلوب لکت و اکر قیدت نمان کهار
خوب والسلام **ایضاً** اکنون در ساعت از ثب شنه نهشم شعبان
کرشته بلطایف الحیل از اطهیر قصه یکه طبیعت رسیده و در زیر کی رسیده
میخواهد در حضرت ولیعهد کشف حال و بسط مقالی دهد خدا و رچه ها پسای ما را کرفار
چنین بسهای کهه و از ما خوچه کفران در وجهو اره و کیفران میپریم عامه و خاصه

ایچ ایچ ایچ

ستد الاعاشه نوظهور

امی ایران از روانی وقاحی زاکبی حاضر مقیم و مسافر مسلمان و کافر هر یک بشری
از شره واین فرد زن بمزد تمام پاک و از نره و از نجمه یکا از مقاصد
قدر وزیر مختار روس است با چند نفر از خانمان منصب دیوان است گرور
انچه مقدور بعولند ثوب و بعشت و بمرو خوب بازهبا و هر رفت معاودت
وخصوصات یک بزلف فرد و چنان فرمایند تا شخصی در این است و چربی در روغن
نفع در عرق مذکرات و نفع در عرق مقعر و اتساع در روزن فروج است
و از قطع در سیاه خوج و اسباط دشت طاهر است و استدراز و دولواط سیاهی تنع
بقدم انیجه و غوص هر قطره و یا قی از حجر ریخته خالصه شد اکنون در تسکین
هشته و اثوب حضرت نایب السلطنه شروحی نوشته و تور العین خواسته ضعف
الطالب والمطلوب تا انیزشه صلوات من ایشان در جواب چکنند و اگر بگذارند
بعد تسلیم و اری مستقیم چاره انها را خواهند فرمود که بروت بخصوصیت بنجاه
بسلم و سداد ارشین بر بزنه بغزا و جهاد بسته مرقوم شاشیه در ازمنه بخلد
عرض و فرمایش حضرت ولیعهد روحی فداه رفتار نشسته است در انجا را بالکیه
باشان و اگر در نزد اگر از زور اهل سم سکه اشد هرگز بنجاها نمی کشید و بنجاها
واقع نمی شد امیدات انشا الله تعالی برای زین و لعهد و عزم متین شاه اسلام انجا را
بتحریر نمی زنند والا تو از حصی کن کون و ختم الله و الیه راجعون از حجون از حجر چاره نکند و لاقلم

۱۳۶

# سند الاعاظم نوظهور

## از مرحوم نواب حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا طاب ثراه است

چنین گوید نگارنده این سخنان فارسی فرهاد قاجار دولانجنی که
رشک بوستان بهار دستان نشسته و در برزمی پلنگ بسته نه یکه اردی و نه
کسی را با کبر بزوبی بهمسکی در بهن چنین جنگجویان دلیر از هم نپیسته و نه چنو خونریز و دراشکار
چون تاریار در هم نشسته ولی نه چنو دلاور نه سراسر جهانیی و سراسر دشتبانی
تو گفتی رکله رشک بهشت پرن و لارشک چین است گاه از آب آتش رنگ در جام جم
و شنه را رفشار اژدر شاش ریاحت که تیغ اگر اسمانی میکشید و که افسر فرا پایی
بر سر نهاد یاران است و گاه از پرتو خیاره در در بحر شکین و کمند پرچین بهمان مکشت
که خورشید از او در آزرم و نابنده در شرم نعره در دستان اژدها از رونت بیشه لاله و
سمن بخرمن داد و من مار ریخته و مشک و لادن بهم در پیرامن بهشتان ریخته و آن یار
ماه رخی دارد مشک بویی از آب تا کام در دستان لاله شیرین میخت و گاهی بر نرگسان مرد و شب چره
پیرداخت پیت چو بالای او در چمن نیست و چو چنار او در جهان بر نیست ناهش لاله
گردی و سر و بیرش لاله گری در ماهیکه گلشن با مشک و غالیه بیش با زهر آشته
پیت کمندی گشاده رسن و بلند که از مشک آن بن بچه کمند تا هی شب هی یار ما
میلرزید و مهر سوزید فرد کهی مست کهی هشیار بودیم کهی خواب و کهی
بیدار بودیم و از هر گونه سخنان گفتگو میکردیم یکی سپهر مایه دیگی سخن نیرایی

دیگر داستان از بستان بیرانت یکی سرداد میخوانم و از در نوشادبخت سخن میرانم
که بسر دستان سخن هر دمی کارانت سر و چمان شمشاد و نالان نی نیشه در بار
از آبشخور استین مفشانم در آن میان یکی از سخنسرایان در درج پایه بلند و مایه
ارجمند داشت برنگان آورد و در باری نامه نوشتن از سخنان نامی الهه ساخته
بسی دشواریها و فسونها از اندازه و شمار بیرون چه شیرین سخنان در سنگام نوشتن
و گفتار زبانیچه و مشک بلدن بچه شیوه بچه اندازه این سخنان را از ان یار انمودگار
و در دکش آرد خلاصه که مانی شیدان در زمان بسیدم و بسرزار و سم سخن و در
سخن و بهتر کمال و دستاویز نوشیدم بخوبی پسندیدم که آن یادمان را از این آرزو
یادگار گذشته فرم این نامه پهلوی پیش توآرم مگو بفسوس
خانه مشکین کو هر این زاد و استاد هیربد شهرستان آب نازه آن
جنبش مرغ پود و تار فرش زرنگار و سیمان نگار و شکوفه و دانه
داستان گذاشتم فرگشت و کهن شد ببرد اسکندر سخن نو آرد و نوازد
## اغاز داستان
سیرزنت دیگر چهر در کشور یزد و گشتاسپ
از نژاد گان سرشتان و یران گهر مرد از زانه ایشان و نگان را نه الاش
بهر از نژاد ی کاست و انبوه زخاست لهراسپ از انسکه تیره گشت یعنی
روزگارشان گونیه و تیره گیی زشب تیره گونام و این سپام از آن

## سید اشرف و ظهور

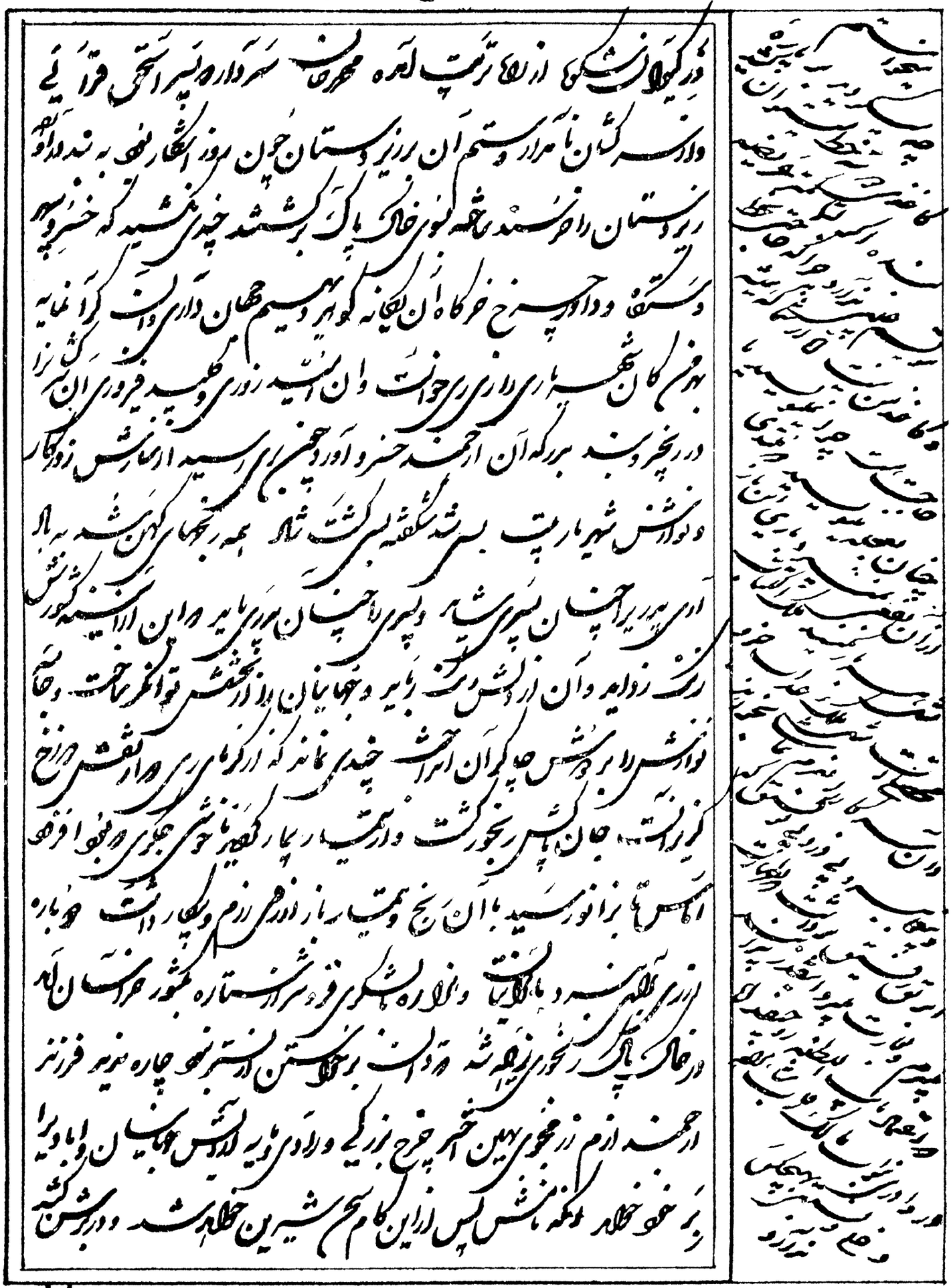
سان بخش با فرستگان خسرو سپهر ستام جمشید خورشید جام بهرام جنگ
برجیس رزم سپید مصراع همه کشته سرکشان چرپکار ایشان چه چاره شاه
و چه کاری پرداخته نشد ولی از آن زاری در آسمان شیراژنده در باکرکان قرغنه
تو آنرا فشاد سمن ای در کمین دارد چنانچه استاد سخن فرموده است بیت
سپاه سر همه زرکه در هم است بدین زرم فرسا ارس رستم است بارباقان
خسرو آسمان آستان چنین کفتش نفهمد درین فراین کار جز مشکر خونخوار نیاشد
واز دربار سیمون که چرخش چاکر و مهر و مهش فرمانبر است کش نامه رزی
او در باقان برای سپاه خداوند در آن پایه خدمت پیام آوری رسید انچه گفته
شد آن بود که پادشاه جهان پناه چنین فرموده لشکری گران و سپهی بیپایان
زکشور یزد و کنکان بشتاب و این آوارکان را زیر پی چرم فروزی داد بفراز
و این سرشتمان ویرانرا که ازاشوب باک یکان تک آماز چون این
کشاکش نامه را مایه سروری و بهروزی و پیرایه خرمی و فیروزی پادشاه خسرو نشان خسرو کشور
ستان پیت جهان دار عباس شاه مترک باشکوه را آرزو همیشه بیش و کرک
که زین بهت بر نیش باش و بتر نیوش تبر باد دیدبانم چون نکو بنگرم زد
و پیت اندروز فراخ لشکری در زمین ازاد و تک و چرخ بین در
بیشه آماجه رخت مایه پت و چهار آرایه توپ جهان کوب از زر آرد پیل

نبود مرتفع و کوهان شناخت لحره بمه شیران پیش اورنش همه شیران بیشه
افکن که دشت از زیر شان پشه که کوه از کرنشان همون آخر ماری
وبخت سالکاری کعبه کهان را در بند کشید که تا حق کسی بحرا شیه در از کرد
روزگاری جای ولایه آباد و کهتاری از مرو کمتر نشد دشت خنجر از ان کشور یاوری
ولشکر بارگشته از مهر پیکان خسرو سپهر بارگاه خرسنه نبود و براج و ورجشن
افسرده و درگاه نبود که از اثوب سرشان رخنه در کشور خرسان افتاده
از ستم برکشان ناله جانکاه مردان از ماه گذشته از ورد و تب روز از تاب
و تب از خواب افتاده نبود و برای خاموشی ان آتش ستم و بیداد و در افکندن آن
بنیاد خدیو شیر اوژن و شاه پیل افکن فرزند دلبند را که فروغ چشم
و فسردن خشم نبود بر خوخلد و ان بخش را بمرو بارگاه نشست بنام تو این
جنگ را فیروز بار شمان سیه بر تو چون روز بار و آن مهر سپهر مهر و داد
اشت اطاعت بر دیده نهاد بامی شاد و مردان کار دیده و کهدان بحشر کشیده
لشکری شمار در از ستاره افزون و از اماره رو سپاری ملک خرسان شاه قبه
نخستین بکار خوغای آن جن رضا قلیخان بسپه میر کونه خان پرداخته در اغاز
کار زور آسیه آباد در بستوار نبود بیت رستک انداز او سکی چه رستم
پسر رسالهٔ سیر کمان بشتر از زیر شکوله توپ بغلک دیورش

# شاهنامه

سر بازان شیر چنگ ارژدها ابنگ بنیروز رگشوب پس ازان فرخان را
شهر خموشان کهه و دیگر رومین فرا نرا که دران کشور بفرمان او بهه نخ گ
پاک با پچه فیروزی نشان رظفر له پس از نیزه بنوی نرخسی رنگار نخجان
سالور بهوایغار کهه تشن بخواهر وخشه ودلها را بتیر وخشه ازفش تیر و چها
چاک رشمشیر وغوغای لشکر دلیرهای شیر گوون آب وپیکر سپهر خون یمان
کهه نهصد کلوله توپ پیکاره تاهای روز انراخشه که پیکاره بارکیان های ارد ت
واد مرتوکشی آتش نوران درنیی زاری بادردم اب رظفر جارت پت
زخون دشت کهی رهوارم است کهررم کوپلین رستم است توکشی زمین فر
زنکی شده است ستاره های کوچاکشه است رنسل نیزه وکرد وشمشیر و
تیر برآمد سی ازجهان رستخیز دران روز چنه ان پیلکن شیر افکن
به بند دراورد نرچندان شیران پهی اوژن زنجر کشید نیز ر درکاه و دشت
بوم من اشاد وازفیله رسبان تازی شراد ورمه وکاه وکوفته جایی نهو
که توان بوزن انراخت لحرره هنوز ازنرخرندگان ازان نشانها
درتی وسره باشک وبهر فرجوال وشهرارکرفارزان ومردوحوزد
وبزرک رسالها درسندان کرده خه انشناس کرفار بفهر دران روز از زور
تیرخارا شکاف ولاورنه ها یی بافت پس ازکوشمال آن کروه ودیرانی

## سیدالاخبار بظهور



وز سرشک لؤلؤ سیه بدین سخن هم اشرزاد سیاه دز و گوهر
مژه بر آورد گفت جان پدر من ایدک پیش تو آستاده ام تن و جان روشن
بتو داده ام زمن سر چه خواهی بسر کام تو شب و روز پیچم سر از دام تو
نوبت است که نوبت بزرگیه و رام و شادکامی نظری کشورستانی کان و مرز ایران را
زیبا سازی افسر را تو بر سر خلعت بزرگی کرامت و پرچم شهریاری را تو خواهی افراز
و بلند گیتی را تو در خواهی کشید و نامه تو خواهد رسید کنون شهریاری بایدت آراست
از این مرز تا مرز توران تو راست اکنون نوبت است و رهی شاهزادگی را
شتابی و بنجیر آفرینده مهره و گزینده سپیده و مهتری نیایی
سواران آن نیشه کارزار ببر تا برآری ز دشمن دمار نوبت فرمان گزشت
از گشت ستاره و از روشن چه گریزات چنین سخنان را ان سرو
خرامنده باغ خسروی و با بارنده نهاد ز روی شیند سر فرمان نزداری
پیش و راه خویش گرفت و با لشکری سگالان و سپلان فرزانه شیران نیایان
و گوپیاران تیش فشان هر آن مرز روان آشد نر تا پیرانون هاله لشکر خونخوار تا
ا لاشد چند روزی به نبرد و دست برد پر آشد از خنجرهای برگ پیکان
و از فشانهای تیش فشان افغان بلغان آمده بهد و چرخ نالیه و فغان در آمد
شاه خاور بیاشیر خاک سپیدستان شهریاری را خزان سوگواری رسید از چرگ چرخ

تبه سرگشتن سعدی

افتاب خیره ماه تیره گشت پادشه با مهر و داد درخت از سرای سپنج
بربست همنوی برین پوست دو دیگر آمان ماه ملک شاهی در مهر چرخ نیلوفر
جز در پرستش و نهم تراز و بهر ارسال نکند و دریت و چهی و نه بهشت جاودان
روان شد بنهچون تو و شکفت از انکه چون تو بنهچ که پرورنده تو بهشاه
دین پرور و دران سورستان در میان آمد که پارا از سر نمیتوان افشرد
و آب در دهان نمی افسردن برود شاخ گلشن پادشاه با لشکریان و در بند
برآمد نهضد از آن سپه لشکر رستان و از شبیخون سپه رنج و رستان که سرو از ان
در و چمید ان شاد و شب چرخ خندان و کرپاس با مراد و دیرین و هر هفت بند
شاه سپهر کیوان شب را بزین گرفت پتاب شد نهد و دیر نشمه جهان داری
چهر سپهر خسروی چنین کرد پذیرشد با رکان لشکر چنین فرمود که از پس
این بوک و شم سرا فرزم در دشت نارن و جنب گون لشکریان ستم است
چه اکنون با پر بمزرخ شتافت ما بچه مهرانی را بر زیرستان افراشت پس از
سران کار دیدن از خوابت ایزد چون به پیرون بردا حشت و بر دشمن تاخت
کز این گشه داد است به پیرید و کرنیت داد از دلم نیز پیر زرکان
پنج یار استند هم از درد از خای خوانشه که ای شهریار جهان
بار باش همیشه زاکفت آزاد باش هم و جان ها سر بر پیش تخت

همه شاد و ما نیز کم و بیش تست  زما در همه مرگ را نالهٔ ایم  همه بنده ایم ار چه
آزاده ایم  پس بندگانش ان داور حق شناس  ازو نیکی خصرت رضا
روانه کهید و تن ان شاه شیراوژن را  در سیمون ستام شیمین فرزند نعمر سمون
که سپاس بر روان و در فر بر جایش  باد نجاک سپرد مذ پت سرد خمه کهذ
سرخ و کهو  تو گفتی در جمشید هرگز نبود  چندی نگذشت که خسرو فرودین لشکر انگیزی
نمود ابر کوس بار گوهر زیری و مشک بیزی آموخت ابر بهاری باغ را از رنگ و لاله
آراست و راغ را از خاک و خشک پیراست گیتی چون بخت شاه جهان جوان و سرو
چون بالای دلبران نوان شد خسرو سپهر اورنگ بهرام چنان خورشید کردار
بر جیس دیدار ماهیه چهار تیر کهاران سر و خواننده باغ خسرو فرودان فرزند ارجمند
شاه بهشت چیلکاه را زیر رکاب او نیز نهوی شناخت نرت حلایی و بنکام نام
رایی رسید چرخ برانریشه ستم پیشه در مهدی نیکشاهه و در سر جهانیان برسر جهانیان نهاده
جهانی پر زمان شادان و دلها و دیران باد آن کهید و میمنگان سرو بوستان خسروی
وان فرزند ارجمند شاه بهشت چیلکاه کشوری را از پرتو آفتاب فروغ خود روان
گردانید شاه چرخ خرگاه و خدیو کیهان بارگاه او را در کوه سر ازمه و الاتر
و از سر ازمه افسر شهریاران نوشینان و پهلوانان و شهر او کان برگزید
خجسته سایه خدا بود او را سایه خود و گنج ایران و انشین پیراست کیهشه

یکهفته دوری آرام گرفت چاکران دربار شهریاری را بایسته نیارش و نمایش
خوشنمود پس ازان شیر بیشه دلیری پیت ازان مرزبان زاده آباد کان
شد با بزرگان و آزادگان که کشور دیرینه پیرزاد که چند سال پیشدستان
آن مرزبان پیرزاد داشت و کابلی پیچان بهر سرکشی نمیداد براد ازان که همه در چاکری استوار
و چاکرانرا در میدان سپهری سزاوار بهره جای نیکو بود بخشان زاده بود
کنجشان در دستین نهاد و زان سو خسرو سپهر بارگاه پرچم پیکر را بپوی
سپهان افراشت و پرچم های ازان سپه کیهان پرداشت افتابش بر لب بام
نوری گردانش پیری شد و در سپهان چندی نشست از ناخوشی سینه در سال نگاروده
پنجاه و شش با نام بلاشی در خورشید دولت و نیم تراز و بهره بکمال درست
پس از مرگ فرزند مهین بهشت برین شتافت مرزبان را کنام نیکان و شیران
بود بر لگه پسر در جانشین پدر بود و اکر اشت پیت بزرگوار بر هسپری زمون
همان سپید کرانمایه تیز بر کوه هر پشه نامزدی کوره سپه شد پرچم پشه نامزدی
کورا نکون شد سپاه پشه روا بود پس از روز توشا بر نجمه پشه سر ابود پس از
بخشت نرویده زر پشه و پس ازین یوک جانشه هر یکی ازان نامه کان به ترمذ
سری و ازان سروری رشاوندی در رخت کیخشت فرمان روا کشت چه سخن
سزیم که بکی با بچیزی بسنده و اب در ما و ن نیکوشه این سخن را بیده نر

شاه در آن لشکر و سپاه از آرش چنان آوازه جهان گشیده که نام او تور
هنر و هنر ورز و شیر و رزم همدم و همزبان خداوند تخت و بخت گردان
تیغ و تخت خسرو جم حرکه جمشاه تا جهانست جهانش بنده و زمانه کنیش بایده تا
بافته و آب و نقش و خواب نیز در هنگام می سپاهی انبوه در دشت و کوه اران
بسته آمده و آرش سم ستمدان زمین کوه اسکران و از شرار آتش آب پرورده آتش
فشان بگشته و گفته شده در آن زمان یکی از شاهان گردان سپیده شناخت و یکی از
نامداران بابل از روم شاه و از خسرو گیلان شاه را بسزا و ارزنگان برگذارند و خود از قرن روا
سازد برگشت این آوازه چگونه زمان توران جای داد و این گفتگو را زبان توران
آورد مگر سپهبدی در خور فرهی و هر شکوهی سزاوار تخت و کرامت و در زنگان و لاوران
همدان و گردستان و بزرگان گیلان پنجاه سال آسمان آرمیده و در بند گیرا خاک
استان مالیده نبوده از نوادگان شهریار خوشنود نبوده و از مرزبانان چنی از سرداران
شاه ری لشکری گران آورد و در خشنستان سپهزاد و چنگی بارو کشی و نبرد
جوی نخواهد بود تو مردان جنگی گجا دیده که با پای نشیند خاک
در تیر ارزد زه کمانش کهنه شمشیر کشیده تاش گشت سرانجام کار گشته کمان
و گفته کمند از کار زار گرفت و جایگیر شاه ری گشت بیت همه خنک نافه
بگیشد در دشت تیر و کمان ز گیشد مت نخفتی بشب خواب و نخورد

یکشب آب نزدیک پیکان نیافت یکی یار خسرو دارا در یافت
در زعفران آن سال مزرعی بافت شتی نغزی و شکری آهنز افسر شاهی بسر و بر تخت
خسروانی که جاویدانی باد پاینده دولت و شاهنشاهی تا جهان بود تا جهانیان بود
دارائش از هر آستان دارایش از هر آستین و سران لشکریان رده برده و بزرگان سپاهیان
پرور به پرورده استاده و شیلان شیدیز برزن و بازار و پیرایش و کاخ را آراسته بگاه
رسیدند آنچه از خداوندی شد بپیوست شهر و دشت پر روم نغز و آرایش توران تگاه و جوانان
مشک خوی بر آشیانها فرو تاشه و جهانیان در رخت جوان با بخت جوان
شاه جهان نشان با شاه ری چاره بخت از در کامگاری زمان را در فرمان برگزیده
شهریاری آورد خسرو جهانش از بخشش خسرو انه از سر نامه در گذشت و بهر سوئی لشکر
ستیزه جوی از من خوی رمانده شد دشمنان پرکین و بر سگالان برآئین را دستگیر
کمر پیکار او راست شاهی آورد نر و چندی نشیمن در آرد تو در پرکه بس بردل و دشت کار
بهر رنگی دیرپه شد و شکن مژه در هر زیر شه ساخت و مردان را در نوبه رنج میگداخت
چو چندی بر این برنیامد گذشت خدیو شیر گیر به بس آمده بکمندش اژدها خست
چو در خم نشستن دوتا کرد سه گه استاد گرگانی را در نهوی برآشتی سرآمد
پت از گهه خویشتن پشیمانم در گهه خویشتن بزرانم رو رو در پاسمار شبه زیم
بس بس فرو گیت چشمم جهانیان از پیدا اشک گهه و در جامه خواب

باشد و خواب خسرو نیز خسرو جم بارگاه و داش چنان بهوش در آورد سه روز
بار داد آن خسرو بزرگ برادری بار یافتی از رستم زر و جام برگشتی و پس از
چند سال نگارد بیست و پنجاه و در خسرو بهرام چنگ سپهر اورنگ آرای آنکه
هر یک از کوشمال دهر کرده برتر از نگارد و ترکمان و اورنگ و افغان پای مال
سازد ما کرا از آتش خشم و پلنگان پرخاش خشم در برگ تنه شیر شرزه و ار گرزه
گوا گهی و مرغان نور در بر کشور خراسان آمد نیز لشکر جنگی در هر گرگس تیز تر
چنان تیرهاشان برگ پلنگان شهیاشان خونچکان آن یکی هر گرگشته
میرسی کند از برش آن یکی هر گرخشه کمدی از برشان در چمن کله پوشش بقصار
رخ سیه از جنگ بر سری نالد سلاد نیزه گزار از دهای او را مار کبیر شمارد در آورده
و در آن مرز و بوم یکران گوان خستن و در فش خورشید فش افراختن گرفت
از کاه پشت پلنگان شیر توش زره پوش دریا خروش که همه باد وار تیز هش گهه
و نگ رنگ را در آن عشر گرفته بود در برگ آن تن که گر گان در زره و گر گان در غشد را
به بالان در آرد شاه نهون بخت فیروز بخت رهنمون شد و سپهی داشته او زان
بلارگ زن در بر یکی گرد از رستم دستان و سام یل نشان برده بهر سر ای گرامی
را در آورد چهر ری فرستان برات سوی کهن ژان آن گرد نامزد فرمود آن لشکر
باشکوه فلان زر را جای یکان خشمه پت رس کشته آن دشت

خون شیشه شد که صد نامور شیر کشته شد کباد و هری شاد برگشته خواسته
و مال بجوال اورد نزکو سپندی در اغال و در خانه شان کاچال نماز سخن چه سیم که
شاه جهان را شادی مسرخ و پیروزی همرکاب است و از جمله یار و زر در یکنار
تا بندرش زر فشان کجرده افتاش شد ری و انمش سد شتام ش نامرش
را شکر آمد روزگارش شد بکام ش شاه تا جهانت روزگارت بنده و اقبال در
تابنده و ز نرگانیت جاوید افی پایه بالا بزد افسر اختری همپرشاد کهش مجیدی ش
که گاهی نوبت تخت گاهی نوبت تاج نرنیچون بجام در هوا برای بخت تو بخر
خورشیدی پیمانه جرنیه جیا کر این خجسته نامه در شب یکمرل بجنبد قابوس ماه
در وشت گرگان در اردوی کیهان پوی که چهر و انر روزش از ماه روزه بهر در سال یکهزار
و هزیلت و پنجاه و در گفته شد و نوشته گشت عریضه در بحضور مبارک رسانیدم این
این بنده فرمان گزار و ری جان سپار بر حی استان نوشته پاسبان همیگوید شهو
که این بنده آوای شادی فرایی در یک شب خانه بر داشته گذاشته ام اگر نه نزاوار
پیشگاه جهان پشتگاه و در خور خرد خورده بین همانیت باشد که ازین بابت چشم دارم
که از بخشش خسروانه و کرشت پادشاهانه این پوزش را ازین بنده در پذیرند و بهوگیرند
که دیگر باره شایسته تر از هر پادشاه اگر بسخن گزاریم بهتر سرایم پیت همی چشم دارم پدین
روزگار که بخشش یابم من از شهریار تمت الکتابه بعون الملک الغفار والسلام

ایضاً از مرحوم مزبور محمد بهادر خان برادر احمد خانست سرکار آقام اشاره

بجناب آقام جمعه اصفهان است حضرت قوام اشاره بعوام الله ظله وزیر نواب جلال الدوله

احمد خان خطک الله تعالی کاغذ شما رسید سیلوبک عن ساعة ایان مرسها

فیم انت من ذکراها اگر نرسیده باشم اینقدر است و روایت هم چنین عبارت برای آن

دستگاه رحمت از خط شما تراوش میکرد و از قلم شما ریزش مینمود هر آینه توفیق حمد و علا

ثمره ممکن نبود کلاشه مصراع باقی عمر بسادهام بفرقت دیگر برنشستم و آن کاغذ

چه نکته بکار فرستم بود که بقول شما زیب حرفی شده و کوش زد عالم و جای نعمه بنظر سرکار آقام

و حضرت قوام رسیده بحق خدا از کثرت لافظه و قوت حافظه تمام شده هر چه فکر

کردم که چه نوشته ام و چه بعرض رسانده ام نیاید و این نیست مگر از اختلاط حواس و اختلاط

با عوام الناس سخت میترسم که حمی نشر با الوار موجب حشر با اشرار شود خیر البر عاجله و الا

والک هوا الخسران المبین باری قصیده مسکین رسید مصراع مرغ مسکین چه خبر داشت

که گلزار است شنایی آمدم نه رسمی لحره چون تراوش کشتی دلیل روی ما

پس گردد پی نصب الدلو ما بسلع پت و چنان بعده الجبار و العلیان آقا محمد

مهدی در بهشتی حواله کهام اشاء الله بر سیاق شاعر و لایت ما شخصر است از طایفه جسوند

ملا حق علی نام که نصاب لری گشته و گاهی هم میآید که هر تیر طاق ها پی از او زان عروضیت

و علای بران کاهی چنان اتفاق می افتد در مصراع اخیر حوشیر در اراک و مصرع دیگر را

۱۵ دیگر بانته

دیگر را بانعمه و افلاد باو ملحق میکنند عالم ولایت مایک عالم نادرست اخوند ملا محمد
طاهر همدانی عالم همه دانند که او هیچ برابر نظر سرش اگر بحساب آید سفید
اما باطنش بحمد کاری ست بسیار سیاه تا ان ارامی و سلام را در جمیع ممالک و حق لام
میدانند هر جا که خطبه بنام کوید و فقرات و تعلق بدعا کو دارد عدم سلطنت او را
اجتهاد میکنند لا یعلم الا من سبر الغیاب به بذم کننده نمونه چند اگر شرط اجتهاد
عدم سلطنت است پس مقداری قحبه ها نزد اکنون از مال صغیر علویه در شریط خطبه بر و جرد و قبر
که ظریت دعوی خود را طی کنند با بچه وسیله و کدام حیله خود را از ننگ خلاص میبازد تا جرو لات
پاسه شرط عدم عدالت و بضاعت بقدر رداشت که یکزور علمیت جنس و کالای او را بقدر دینه خریدار
تا چند روز دکان او بسته شد بخلاف شعر شاعر کشاده ام در دکان جان و منظرم
که بعد مطه بر در دکان آید سوار ولایت ما سکونت است که هر یکی از دعا شیر و در دعا
ولیسند اگر له از رفتال نیز ال علیحضرت شیخ ابو تراب از دعا خوانی حالا از رست از دی
و دعوی و رسیدنی و بدعوی قشاوه از ایست که انشاء الله بحالت قریم خطبه مکرر نیز
اما حالت من پریشان جمعی و جمعیت پریشان کرفتار قوی و قوی عجایب اهل ولایت ما
از بزرگ و کوچک در این سال بچان بهزیکی و خارت و در دی عادت و حیرت
که نفهمد که با من بیچاره دست بردار نه در جنایت ام همین بس که سر سکونت ما نیش عالم را
با سبز و تو ب مزدوج و منهوب داشت این ملک را بر خود کرانت با این احوال تصدق

پاره از حمت کشید و او بیرون حمت نمیشنید تا غلط‌ها صحیح شود و کتابتها تصحیح یعنی آنکه بحدیث
بعد ذلک امرا محمد خان اگر در باب گلستان اشارتی کرده و شما هم اشارتی داده اید
بواسطه عمارت گلستان خرم آباد نبود که پاک گلستان افتادیم و شعر شیخ مطرح شد
پت ای تهی دست رقعه در بازار ترسمت پرنیان فروشند که بعضی بیاض فارسی
مضموم و بری باز جوده مقشوح میخوانند و سلیقه من برآنست که تقاضای تهی دست کشم
اگر احمد خان گلستان بنویسد احتمال میرود که اغلاط گلستان صحیح شود و تهی برود آن
شیخ سعدی نگذارد آن نبود که مشار الیه شما نوشت خدا میداند نه که نه شما را محال تحریر است
و نه مرا فرصت خلاف است عمر کجا که بوصحی گلستان پردازم تحق خدا از پیشت بیرون
فرصت ملاحظه کتاب نبود هرچه کتاب بسمراه آورده بودم مصداق کشتی آنجا بحکمی انعقاد را
نبود با کبست نجاتی طهران فرستادیم حسبنا کتاب الله که از تلاوت او هر صباح چارم که تعویذ
فلاح است و جز رنجاح راهی نیافتم بخرافات است و بدیه فات کلما حصلتها و سوسه
ملک الشعرا با آن کمال چه حال دارد و دیگران چه احوال همیشه قرار سپهر کجرفتار بر این منهج
تمام شد مطلب تمام نشد بیت شرح این هجران لیلی خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر
جناب ملا باشی گرامی از شهرات را تصدیق کنند از انکه از افسرده گی بابا میهی را چشم
قاآنی از آن رفت آقا مهدی بعد مسافت این بعد مرقت را نپسندند حضرت الامت
متحمل رنج سفر شد که از خانه بوضع بقعات ایشان فراغ حاصل کند انشاء الله

# سند الانشا و نظم و نثر

نخواسته گذاشت که دجال بر مهدی چیره شود و دیو بر فرشته خیره شود عرضا و عرفا سر کلام
و حضرت قوام علیهما السلام بر آن شاریه بدرای کل فقیر نعم المولی و نعم النصیر
خوانده بود قاسم خان و محمد حسینخان دارا دری داشته لاحدث یورتشی ایزاده بشد
انجر لله تعالی سلامت شده اما برای محمد قاسم خان وقت فرستن بشیر از حادثه هائله که خیلی
بدیع و تازه بود بالفاق افتاد نوکری دارد از قضا ایکه شنیدم خیلی حمق است دائما بشوخی
طعن و دق سما و در اداش خالی نکنه خیالی نکنه دارت احتیاط نکنه در میان بخدان
گذاشته چنان تصور نکنید که اگر جنده شراری باشد باری باشد بجهت اسم که بخدا نیست
خاموش خلاصه شد قراری نداشت در شد و بیرون از بخدان و بطلب سیره و قت خبر دار
شدم سوخته بودم بصر از حوت پاره زلف و قوت سوخته و ضایع شده بود محمد قاسم خان
برای تسلی خاطر در ظهر قاطر بدان احمق قاطر غیظی کنه با چوب بالام بر سکر و ازام ایچند
چوب با دیگر نیز نهایت قوای فرو خشه و عبای سوخته را این چوب ها چاره نخلاه کنه
چون قدرت ندارد با تحمل است یقین وقت برحمت قاطر را آب خلاه امر خت که بر حمه
انوقت ابتر شده این بار زشو نمی از ترشم نمی دارب ایضا عریضه ایت از قول
سلیم سینا در غلام کوچک مهد علیا بنفه و مهد علیا او را سما دوست میداشته بچای
متارک نوشته شده الحمد لله از قتال نپرداخت شده جهان دار است
خدام پیر مقام نام قبله عالمیان نخورده ام مگر پلو عنبر بو نخواسته ام مگر فرنگ رفو

چارکن رو سی تخت و جای من تخت انبوی لباس حریر دارم و از آن کمپرداز
خان و پیر و دشتی بزارم و از برنا و پیر دشتی هر حرف برنم مخبری است و هر ظرف لشکنم
روا هر چه خواهم بجهالت و هر چه کنم شهوت جان خرف کند در از رویم کز
خوبه شیر مرغ جویم غلام نگارست و کنیزم شمشیر ها سیاهی مظفر و دشتی مخبر و جوی
ارقم و نیز عقم از خواجه باشم هر سری دارم الهی کان پاهی بزارم از الطف پروردگار
ذالمنن همه از جلد کامی برستند و از من جامه شب در تن دارم که هم رشکش باشم و حاجب
امیران هم غلام سیاهم هم سلیمانست و مقامم کریم مستدعی تم در سر لک غلامان
سیاه را برین بنده روسیاه عنایت کنند یا خواجه فرخ تو سیاه کم بها مین
هر چه در دوغ دارد سعادت این بشارت را که العبودیة جوهر کنها رو به رحمه
سنگان شیر خواهر نهد بار نیکه مرست این اسیر سگان تو باشم از پیر ی
سگبان چه کم کمیر و باشم سگ باشم اگر سگت باشم انشاء الله علی رغم عدوی
ارقم چشم سرخ مهی از نزد غلامان سیاه از این موهبت عظمی روسفید خواهم نعم الاجر الدنیا
ایضاً ای وصف تو حلقه خاتمن چرب انگور روز آخر من گمان داشتم
از تحکیم خلع و زند و حکم چون چند و شنیدن حرفهای ماوه و خلاف ن احکام
قرمای هر چه سر کار فرمید قول خاقانی ما صید قی بهر سر شوند مهان مطبخ
من دشمن تعبیر روغن معلوم نیست در زنر و خلج دشت ارغمان و کج بر دار نر

طرد

# سید الانشاء نوظهور

طریق انصاف پویند و سخن خلاف نگویند و حکم امر اصطبل و دواتش میرزا
بوق و طبل را بشنوند پس دشمنان بر من آنچه تخلاه گشت او دشمنان ما را این و من آنچه تخلاه شد
و این چنگ بچنگ نخلاه افتاد و حواله جات سرکار بستاد کریم اصفهانی چنانکه باشد
و دیگر شهر عکس در سواد و نقش ترک همه خیال و خوابست چون بازار تجارت بدان نهند
دست تجارت فرارگیرد انشاء الله و این بر دو سه مدد و اصله نرسیده ضرر بقصان و غبن
و خسران بالمره مبدل شود شهرت زیاده رحمت ایضاً نجاب میرزا سعید خان وزیر
امور خارجه نوشته شده جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه دام اقباله العالی
برگ عالی رجناب عالی فرستاده بهیچ نوع صحیح نخشید و شرف حصول نبخشید بلفظ اول
در این سال جدید که از برکت بوجود اقبال سعید کریم مدتهاست تمنای این شیء نفیس را دارم
رئیس سفارت خواهند فهمید از آنجا که غایت فرمایند حمایت نمایند جزاک الله خیرا
فی الدارین المعقول و الجاجة الیها و طاعة الصدیق و الدانیة الحقیقی و از بقول فقهای قوم
و قفهم الله عن اللوم منحصر بغیر ملاحظه این برگ را داده ایم و ملاحظه این شیء نفیس را
فرستاده ایم لازم است که نجح آمال و لطف سرکار ما شامل کلام گشته تا جواب سفارش
برسد و در تردید جلالت و سوال تجدید خیال خلل نپذیرد وزارت وزیر مختار ما نزد
که حامل این متاع نفیس نیز هست بیمی که تجربات من دارد سلطان این رقعه را بان کی
مراسله پی ربط بر وارد و پاسخی ثبت و ضبط نیابد زیاده رحمت است والسلام

# سند الاغه تو ظهور

ایضاً از قلم مرحوم معتمد الدوله فرهاد میرزا در نوب حمام السلطنه
برادر خود در ماه رمضان سنه ۱۲۶۴ بعد از ماجرای سخت نوشته است

ای سروری که کوکبت جاه و جلال تو ... در وقت حاجت از تو کند چرخ عاریه
ذکر همی ز تو در آفاق مشتهر ... چونانکه در عرب نبود امثال سایره
دست تو در نوال بحر غنیم مظهر ... خلق تو در شمیم نبود مشک داریه
باشد سزای مخلص تو عیش ناعمه ... کردد جزای دشمن تو واویه داریه
کردیم قافیه چه دلم نوع عیش ... پر آب نامزاست که چون شد و مایه
فی بگر مسیر خدا با مسیر ست ... که بهر بهانه بهی وکاه لایه
وانیه ذکر مسیر چه مطلوب خاطرات ... سوغات کر مسیر حمار ست وحایه
اما حمار ی را دار و کیری بار بردار حمد بکار که آن با راکب نستیزد و این از صاحب
نکوزد و سه دیگر بردن یکی بر احت و یکی طاعت هر دو جمعی باشد یکی در بار
و یکی در کار و سه دیگر جلو کشنه یکی در میدان و یکی در ایوان هر دو رسا باشند
یکی در مصاف یکی در قراف لا میدانیه که این قهره خلاف و این شجره کزاف است
نه کو مصاف نه مرد قراف خاصه پس از خاموشی عراف که الحمد لله از این مرض هلاک رستیم
و از غرض مرک بستیم میدانند که از کافور تا عبیر و کانی و تا شیر چه سر کتی حاصل و
بر کتی واصل خواهد شد و نمیدانند که در ایام جلالیه و بهار کامیابی چه نهج و حالا چه باشد

که بآسانی و سهولت این لآلی و کهولت بعمی لکم لقد جاورت الحسین و جاورت
اعدائی بدا الحسین و بناء قلایی من هذا الامام قد عمی و درس و خضره مولایی من
هذا الاقسام قد فری و پس با همه امراض جسمانی و اغراض نفسانی که اسباب قسوت
هیچ شیعه خاصی نیست ارت اسباب غفلت نباشد کار دیدار طاری و قوی تحلله
باز بر سر عزیمت مجلس را گمان نبود که باز دیگر از این بستن زحاف و خصن لجاف
بهوی خاصی شود لاشک از فضل خدا و توجه خدا و من بود که در این وقت سحر حالت شاه
و سهو و لی اشفقه و خاطری القه دست تو بر بر من پاک حضرت عرش مرتب حجه
و خضر سید الشهداء روحی فداه و زار گفته بایستم و دیگر بار زحاف بایستم لمحرره
هزار مرتب شد فصحی گو کار کشو ۵ نظر لطف خفی فضل گو کارم گو زحکم شاه شهیدان
فرق با قدم فلک لالی صحبت مرکبارم گو زمین کرمت شاه دین لام تمام
فلک برات شفاعان دین سلام گو قضا بحکم سر بمین در بینم گو قرار مرو لی
تیسر ارم گو کلام مرتبه جان بی قرارش باد که رسکی در جویش جشیارم گو
و در حقیقت دست غیبی بود که آن نبه که تغف نباشد ملطف برداشته و الا
برحمت بسی چنین پرون آوردن ان اشکال بر امر محال نظری دارد چنانچه با نظر خضر و
من نصف اللیل الی الفجر خلاصه نشد انچنان پاکرفته است که مقصد رود
ولی در جنب قدرت الهی که آسمان بستون الا گشته و زمین با سکون داشته

سهو و نسیان است خاصه که شخص شفیع در آن حضرت رفیع باشد که خاصه بجهت
و خلاصه کائنات است چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان ؛
و شعر خواجه علیه الرحمه همین جانب است چه نیاز بحر بی نهایت چه فرخنده پی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند تا قیامت اگر شکر گویم ایزدی از نیاز و یکی
از نالد نخواهد نهد گر سر سحری من کردم آن شکرهای تو نیارد دیوان
فحمدالله ثم حمدالله علی ما هنالک چیزی نمانده بود و کجی نمانده داشتم که ناگاه جایی
خواهد نهد که خدمت سرکار والا خانه بزرگ خواهم گذاشت و شرح حالی خواهم نگاشت
و درد دل خواهم کرد و حرف دل خواهم زد و سهمات سهمات لما توعدون
باری از ضعف و نقاهت زیاده بر این مجال تحریرنیست از نزدیکی پیش تو گشتم غم مهر تو نیستم
که ملک آزرده شوی ور نه سخن بسیار است بخدا آنچه که دانی پیش از عیب تو بسیار است
و از رساله معرا دران بسیط القطن که شب شنبه شعبان نهصد و شش رمضان گذشت که مسلمان شود کافر
نشود جزای شب دردم اگر دهد ایزد نهی شب رهم کافر و مسلمان را
انشاء الله تعالی این زحمات خطیره و صدمات کثیره کفاره ذنوب خواهد نهد و اجر
اخروی خواهد داشت بعد العسر یسرا و الحمد لله علی کل حال و الصلوة
و السلام علی محمد و آله خیرال زیاده رحمت است ایضاً از انشاء مرحوم است
در کنایات و استعارات و اشارات بسیار شیرین نمکین است و در لطیفها بکار نیاید

جعت فرا کاسیر انه حرا بحلال آتقا کا همای اوج سعادت بزم ما فشاد
که همای همیون فال ما پر مشکین خط و خال ما سلسله تهوت موصله بهمای جلال
امرد و غلام است بغیر رضا پیک که بهای جان صفای طلبنهو در حسن او ان وارث شد
و ارسلای مزاج شریف مسرت بهجت حاصل گشت اهلا لسعدی و ارسول و جبذا
وجه الکرسی بحب و جه الکرسی رضا پیک از انسو نامه می آورد که از مطالعه او رحت خاطر را
رشک بهشت و موسم اردیبهشت رحت و از این طرف هودج زرین پیرد که از ملاحظه
دیدگان روشن است و خاطر ها گلشن اهلا و سهلا که در این آب و تاب چه قدر
تاب و عتاب کهه ای حیف ستان شما نمو و خانه کار را ابا رحت با کار طلبی مصری چنین
شکر نباشد انشاء الله این سور و سرور و ان ناحیه و ناحیه بر سر کار مبارک است و لیکن از
این عیش جمعی در طیش و از این سور برخی شور و بعض الناس یشرون نفسه و ابتغاء مرضات
سلام الله یا مطر علیها و لیس علیک یا مطر سلام کان الملک لکین نکاح
غدة نکاحها مطیر نام و ان لم ینکحوا الاکفاء لکان کفیها ملک همام
بعضی که اصحاب قیل و قالند نه ارباب حد و حال کحذاء الحسنا قلنبوحک
حسد و بغیا انه لدمیم ولی پیک لحاظ در اینجا نه میم اولیت کهشان حاشا
و کلا در ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمیدانم عالم سر ار اعمال حرائر
خلیرات و رب ذو الجلال بر برات جمال بصیر برا پاکی حمیر یرد ان کلا با شد

فی عبد الله ابن ابی سیاتیهم فاطمة انی یوفکون بعضهم یقولون
خطأ بالمأ وعتاهم علیها قال الشاعر شعر افاطم قد زوجت غیری فیقین
بهون لدیه هاجدی غیر هاجد فانک قد زوجت عن غیر خبرة فقری من بنی العباس
لیس بعاقل ولا انا فی امرک ما یتعلم به احد من الناس سخن در پرده گفتن باحریفان
خدارا زین معما پرده برداره فاعلیم ما اخبر وحی انی لک ناصح امین عراق و فارس
گرفتی شعر خوش حافظ بیا که نوبت خلخال و قت تبریزت قد خطبت ماحسن
الوسامی احمی العقائلی حسیرا راوت اذربیجان وملکت بادق السالک انهی الممالک
یعنی اذربیجان فزت المرتین وحزت الرتبتین املیک باحدیهما بالرفاه والیمن
وبالاخری بالبقاء بین الیمن وبهما اذا جتمعا لنفس مرة بلغت من العلیاء کل
مکان ولی یا خبرتاش که سیر مشکند دیوارش نزلت فی ارض منبعة واخطر احمالک
من اسباع وضباعک من الضباع دیریست که گفته اند ومن رعی غنما فی
ارض منبعة ولم یعقلها ترتع اعضاء خاصه اکنون که بهار است و فصل ربیع
همای سعادت برام است ویام جلالت بکام نازنت یارا بالحمید فی عیش رغید
وجد سعیدا خیر یرا ران یوسف را خبرت عرکابه وخیالی فاسد چنین در دست تاخر
بحسرت لگدی میکنند وبعبرت اری میکشند انشاء الله شاخ شوکت و کاخ
دولت از صدمه دیو رشور وحادثه کار ثه ایمن ومصون باد وبناله وزاری تضرع

# سید الاشاء تو ظهور

قدیمت شوم پی او پی باشد حیف که سوله نزاری ما از خوشی کمال نیا خوشی
این کنایات ابلغ من التصریح و اشارات اوضح من التلویح بعد رفت پس زلال
فکر و تدقیق و غور و تحقیق بجناب میر حسن قبر رجوع خواهید فرمود که کشف
معضلات و حل مشکلات آن بفکر صائب و ذهن ثاقب کند او نیز چون از موضوع
و محمل بخبرت چند مجهول خلافا للمقصود در حضرت سهو بعرض میرساند و چندین معنی خلاف
یافت که هیچ جولای نباشد و خاطر الکای نیافته است سبحات چه دانند که اشتر بحرانه
باختهان بغطانت ذاتی دریافت خواهید فرمود سر هر شکسته گرو راه بجایی دارد یاری
اگر در بین مقاله الحاله شد معذور دارید سه شعر ناگهام بحکم لمام و فاکهون
ما و دری اکتب و اقفی انشاء الله چند روز دیگر از طهران رطانه ام فارقها لا عن رضی
الهجر تعمدا لا عن قلی و رحلت لا شخرا دیگر مشکل است که دران بطون او دیه و رؤس
جبال که نخیر رغبا السیر و لا یرقی الیه الطیر زیارت مکاتیب شریفه خاطر خزین شاه
و درپت گوا قاف خبر ما نباشد قلهای رجبال و ذهن چشوف اگر مردیم فاذکرونی
بخیر الضمیر و انا الی ربنا لمنقلبون و اگر زنده برگشتیم فاعینونی بقوله انشاء الله و سدد
حکمرانی نکنید زین چمن ای دی بیا بین اعتدال پنجه ای مهین برین قصه حمال
عبارت پردازی و انشاء فارسی و تازی بس است از یکی پیش تو گفتم غم دیگر مخور
در همی زرده تهی در نخن بسیار آر حالا حجان قدر زر ادب و سلوک خضرت

جوابی مرقوم فرمودید که پیاری شما قیام کنم و سلام داد یا بحکم کبر سن شما را اصغر
من الجن الکفات مسیح اعنائی که اگر چنین کاری کنم مرتکب گناه کبیره شده ام طبع غیم دارد
رفت طلبد وارا باجسم است نصرت نخواهد و اگر از شما هشتم برادر بزرگتر خود
که از شما واجب غضبا و اصلید عود او واجب عمو است چنین توقع داشته باشد
هیچ یک منصفانه است نه ضمیر خلاق است نه مرضی خلایق در نیست که عرق غیرت شان
نابض شود و بدار سیمونی عارض و حاکم نتاب کاشر الانیاب با قصاص شتابان
و طلاق حسان شما را در مخفی بکشتن پرورش فرمود تضییع کند و سر کار را در این خطه
از سکه و صورت انداخت پس همان بهتر نصیحت شنوید نصیحت کنان او در بخار و قمار
بازگذار کوشید غبار ان شد دی امروز رفت ما پیشتر نیم که کی امد و کی رفت
لا یعلم الا من البر و الشعیر من البر تا ارضه ت لسانش فارغ آیی و اگر
و اگر غیر این کوی ها جهتی کاغذ بچار سید مهر شیر و خورشید را در بچه دیدم که چاپ
مفاد کلام معجز نظام ات شد الساذر کالمجنون اگر مجنون نبودم جای نصیحه را در قعر
کاغذ قرار میدادم که ما نه شکین خانه سم سم رب العزت موشح میشد و تسم
بر سم سر کار دولت زمین میکشید اگر روستائی شاه شیر را از کافر فرق نکند
بنده چه روستائی روزگار و اا شیر نشناسم ان البقر شابه علینا در قران خلط نبودم
و لی ان الا تشابه علینا میزه بهم هر چه ایراد بکیر میرود و لی تجهه سر کار ما چکدام

مشترک

شتیه چخ حسنه بمعنی شیرات پس ازو شیر شمشیر کرفی وزنگاو شیر
هیاک و مرتبا اعجب در ابتدای کلام بنام اشرف پرنده ها بهو و اختتام باسم
بهترین چرنده ها و فاک الله عن الچرنده و الکرنده بحق آله و السلام علی المتبع الهدی
ایضاً بجناب جنعلیخان وزیر مختار نوشته اند جناب وزیر مختار
تلی بهو در از ملاحظه خط رنیت در از سلاح دیره حوارت خاصه در قرص کس صاف
که باش الماس شفاف و ذات محروم بهو خوشت شد که نامه را زنه در مدیکشکوی
عروس غمها مانوس ما به رفت وی حرفهای سخوس شد و از آمرن کروس و
برون عروس غمها رقه کشت و المها رقه انشاء الله در هو و شهو و بقصه و بقصه و همه
مبارک و معطات نوشته بهو پلطفی نده استاد یافت خاطر شاد کلا در در مهر نخو
قصوری در میی فطوری برای معلوم شد از خصوص خاتم و الاتقام جناب وزیر با احتشام دام افضالها
مدی الایام هشت فاضی رقه ایر در از خبی نوشته ایر تا در هو کردستان بیچ این داستان نهو
و نمی کار بر که حالا بسیار کی مقصوده است از حکایت فی مشهوات پس ازان نمیدانم
چه در پیمانه کفر یک پیمانه اش و یا نه کفر شما قرب حضور داشته فی در شما
مهجور شدیر و فی محرم چه شهه و چه شهه که سیخوشه بقول عرب اشوق للحق
و انسخ لطین ولی ز تالان بقطه چین شان نه زنان نکته پین که بلجیان در نکبر حکم
از سیلان و تقلیس نکنند و با عوجاج خطوط شانه از انتزاج و خطوط زنانه

حدس میزند چنین میگفتند و تجمل و تبختر میکردند و بر اشتیاق کاری دیده بسته الا
و حرف گزاف پیش آید که ان مقتول کالباغی و محمد قمی غرطاغی چون صاحب خیرات دیه
او فرستد و شیرینیت و دیگر کشتوری بسندی میان قرار که این گرگهای بیغیرت و بیش از
آن خویش سیرشان غسوع باشند و نانی فراچنگ آرند موج خطر و استیصال فوج ظفر جایی ساعد
دولت شده و یقین بعد از ان جبیمه کلباغی کار باغی شده و بسندی بکدی آنچه میتوانست
در ارتفاع صدگانه یکی حق این بنده آستانه است الحمد لله از عقل ان اوصاف دور
و در انکار خلاف است و بحرکت گزاف قصص انبوهه کثیر از قوه بظایفه حقیر خارج است
و رفع آن شر از ان ارض بحذف فرض است و یک فوج در تخصیص واجب بمن میرسد
الحمد لله امر عروسی خیر و رفع شر فرخنده پیمود و خبر کوبه نوبت سلم اضعاف و عشرت و فراغت
گاشن و قرب و بهجت لکهنو میرود نیز که بالکل باسم فراش خانه میشد و از ازدحام جمعیت بر هم
برآشفتیم و این بهانه از خصمای ترانه از در مجلس میاشامیم که گاهی نوبت ازدم است و گاهی نوبت
ساغر نوشته بعهده که پی لطفی و علامه کرسی در نظر نیامده است و استنبوقهر الزوراین کلمه
هر چه میخوانی بکو گر لطف ساقی را نکوشی کجا لذت و در حقه تا نخوانی نشود ازبر چشمان
بچون و چرا لکهنو آنچه از چراغ خانه الحمد لله از تحریر نمیرود و از نقد نقد بقیر نمیاید
در نهضت فرصت نکنند ازین در آرایش ولایت حکایت کنند و از زبان ناصر روایت
آن خیر الکلام قل و دل باری چه شد که نمونه فرستاده آید خانه آباد محتاج زیاد

# سمط‌العلا نوظهور

ها شاء الله در زرکی تمام هستید که شوکت طهران مبارکباد قشم او دران و هریه
اجازه عروسی کوهستان را پک قالیچه و پارچه تمام میکنید سیهات سیهات
لما توعدون تا از طرائف تعلیم و ظرائف پاریس و مشوقات چین و تحف
قسطنطین نفرستید مشکل است که اینکار صورت کیهو و کسی این عروس را زحمت
سلام کند با هیچ چیز و قاعده الحسین ماجری چه صلاح دانند چون حکایت او را مانند
خوبان قدری ازان مرقوم و بنوشراد و وحشیان برهنه و بوسیم این طایفه
شریر از برنا و پیر بچنال شوخ و قلال بواوخ استطهار داشته میان دو راه حمت
و نزاعت نهضه بکمال را بچنال تعمیر حکومت از تدبیر خصومت آسهه نهضه و معنی لطایف
علاوجن داشته تا اینکه از بچنال مایوس شده بساختن قلعه مردان بحکم دلوان
که خلاف بکلی دیوان بهومپان امر استحکام آن مکان را مایه تزلزل ارکان دانسته و خلق
بچنال رفتن قلعه و کرفتن محمد باسرخان افتاده و رفتن مردان سامان مایه تقویت
آنها دانسته دست محرک خراج و دانی قدری دران طایفه بغوی شده هر قضیه ان حادثه
کارشه در سیچ ان و آن در نیولایت معهود بخواهش افتاده و استخلاص من در ان
میان غریب تر از همه نهضه که دران تیر باران شیر در امنیه یکی کارشه از قصور الهی
و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی جستیم در ستیم و از حوالله خستیم و شکستیم فلیس الفرار
الیوم عار علی الفتی اذا عرفت منه الشجاعة بالباس پس ازان واقعه این اهالی

چنان دانسته که اعلیحضرت قدرقدرت روحنا فداه از اهتمام این امر خطیر و فتح تمام
در اینکار کثیر نصایح خلاند فرموده و آن لم یظهرها عقلاء قوم یکون وقودها
جیش عظام انخر لته بغیرت ملوکانه و حمیت شاهانه لشکر جرار باین دیار مامور فرموده
بچشر تصهر السبق فی هجراته پشرب اخراه باشام قادمه پس از ورود سنندج
بسیقه های مستقیم و معوج هر کسی حرفی میزد و این بنده درگاه که از جانب اعلیحضرت
پادشاه اختیار نسخ سپاه داشت سه فوج و دو عراده توپ و قوفوز از طرف یمین
بایشان و کلوین مامور ساخت پس از ورود انجا فوج ظفر که در اواسط ماه صفر رقمه بود
بهشکجه مانه و نشقره و مریوان مان از در ملحق شده با تفاق در تپه شیخ سلیمان که محاذی
در بند کلوین است رحل اقامت انداخته و در عرض غره ربیع الثانی آن جناب
با کهایی در در بند کلوین اتفاق افتاد و چون مکان سخت و پوشیده از خار و درخت بود
لشکریان منصور چندان صرفه نبردند از اینها سپه و سنگر بود و از اینها سینه و پیکر
بوجهاین از صدمت توپ خانه و شکوب برگشته و بعد از آن از طرق مختلفه
که تعیین شده بود بچال شیخون اقدام نمودند و قبل از طلوع شمس
ربیع الثانی دو هزار سوار و پیاده که بکشتن و کشته شدن آماده بودند از راه ولیده
و مرس چون دعای شب بران جبال و شعاب عروج کردند و چون ملای ناکهان
بر در بی دانی شدند و بچال کسی خطور نمیکرد که از آن راه یاری در شب تاریک

باریک در شب تاریک کیفر بظاهر رهنما به پیاده و سواره و توپ و شتر بشکار
چه رسد از صدای شیپوران بفسدان مغرور از خواب غفلت بیدار شد نه چون
بجمعه عبور از راه سیروان اعلب لشکریها طرف لهون رفته بعزم قبر که از تسخیر ذلی حسر
بهلیت اجماع بعزم قتال و نزاع لهر نمایه حرب دران طعن و ضرب اشتعال یافت
زنو و از مراق و روس از عواتق افتاد از انجمله در همین عدد شیخ کده بقتل شد و قاضی
حاجی شیخ کریم برکات جهیم رفت تا از عون کرد کار و قتال شهید رحمت قاضی خورد
گاهنت حمر مشفره فرت من قسوره تا جوش هر انیه ان توش طلمانیه را لعاق لعفر
در نجار را نصاحب لعفر و در انجا حجال رنت رحال و انشقت از قهر و رد تا شهر زور
ساقشمه افواج سه گانه بلشکر مستقر و مرتب بانه داد مردی داد مرده فوج و غلبه
قوفور از طرف لیار بری حلب نعم نعم و سلب قشه نفعها سوا لهم الحمد لله لبلد
رفته و در منزل پاوه بقصر نخان پاوه محمد سعید خان نوشته بود که ده لفر لشکری هزار
گمان شبه ام که تا دیروز لشکر سلم و تور از انجا عبور نمی تواند نکنه نفح صور مگر کوه را نیان را
متزلزل نماید پس چون این رشیده و لشکرها را بسته بعزم جدال نشسته بعد لشکر سعد روز
ورهو پورش و شورش چشمه آب را کرقه بعد که اگر ان چشمه برت لشکر نمی افتاد
از پی اپی پی تا پی داشت شب پنجم ربیع الثانی اقتدار السلطنه خبر مارش لشکر را
تا کنار رهو خانه سیروان برده صبح در فوج افشار خبر دار شد نه غیرت آمده لشکر

دیگر بستند و شناوران هر دو فوج از آن طوفان و موج احتیاط نکرده از آن
بشتاب برق گرفته سنگرها را گرفتند که در حقیقت چون لطف از شط و چنین عقاب
بر آن عقاب برآمد نر و از دریای سیروان و لکاشتشان پر و انگهر گلوله نار بگذشت و
قوقز در آن حوالی و حوالی چون ذرات تسلی شد که بگرایید و مگر از خدمت گلوله
بهوا رقصه خزر زمین شد روز پنجم چهارم لشکر بر در اوزان از ام شام بغرم رزم
آمد نر گلی او قدوتار را للحرب لطفا اله مغلوب و منکوب برگشته و آله ستم
نوره و لوکره المفدون کمیسته سر باز فوج افشار که در قلعه کوسار سنگر داشت
لشکر غات و جلادت از خجت آن خاوری گشته گمان کمیته کند و بگریز نهاد و نر
و سمکی داشته نگستن بر چون خجسته بستن رخته مومن است دراز در حصار و بروی
برافشار و فهدی تحسین نمود و بر جوانمردی علی اکبر خان جوان رعنای آفرین از خجته
روز می برای شتن می و فرسن سنی سطی شده روز هرم جمادی الاولی با شیوه لالان
به نفس روان شد نر در عرض تکاور جمن چشم عثمان بقیم بسران سعید غیر سعید و شقی
غنیمه بجنگ آمد نر به نبرد برگشته و در چشم چشم و نفس که پا خجت لهو
افراشته آمد انجی افواج خمسه نه خارج و خسته در خدمت بقت کهذ اکنون بحرا
چهره و حیثیت و خوار ازن میسه و دقیق و لکی انجیر و لار و شرب بهای خوشگوار
شوند ان سه بنگان جوان در آن اطراف شاخه و انجا ذخه فرو و قرار قرقه

کتابی کنند تا این سرسنگ جهان وزین سور و سور و چکند و بعضی همگی از جوان و پیر
و صغیر و کبیر شطار مرحم بیکران دارند که دریای نوال شاهنشاهی موج گیرد و سوج عطا
اوج پذیرد یکی نشان فتح و نشان دیگر تمثال و یکی خلعت مهر طلعت و یکی
منصب و مطلب بکیسه و منجر یک باف گفته بود که با اتفاق در او را مان دویدن
علیه تین از عهده برنیایند نیندیشند نا گاه چه اصرار می دارد و الحمد لله تعالی دولت
علیه ایران با تسلیم لشکری ان فتح علیه و نج پنج فایز و چار شد و در این سرحدات
قرون پیشا این قراءت سامره لیه و مراکز خیمه خلافت نهضت ساخت قلعه بارکه
که شاه ایام مرقوم است که در زمان کمتر از فتح او را مان نیست بنیان و حشت و دهشت
که حاضر رحام رو کرفته از ساختن و پرداختن غفلت نکردیم و دور قلعه بقطر سه
فرع از ابنک و سنگ و بارتفاع پنج فرع نزدیک آن که بانجام و اتمام رسید
در زمان قصب و آجر که همه فانی الامثال و زایل للحال بعد بانجام و خشت
از عهده بر و ایام برآید که در آن سه جه برای دولت ایران مایه خجلت خفیه نشود
الحمد لله تعالی از بخت دارای سلیم و بختان برهان مخصوص و پشتیبان مرحوم
ساخته و پرداخته شده امید وارم در پناه الله تعالی بمیمن سال بانجام رسد و از آفات
بیرونی و باطنی ایمه ظلم رحمان بقعه برامن و خشیم باد شمنان این دولت کارتر
و دشمنان سرور قطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین نامدار برای حوادث

یکه و زوری معطل شد ولی این کاغذ را فی الفور بخان ساتیق راکه اذن عروسی خواهد بعد
انشاء الله مبارک است یا نحن خذ العروس بقبوه والکروس بقبوه اینک برفاقت
آقای ناظر نخجوانی میرسد هر آن ناظر که منظوری برآرد چراغ دولتش نوری ندارد
انشاء الله تعالی در تهیه وسائر انجام باشید وقصبهٔ میزان وقصرب میزان عیش
طرب است انشاء الله شما در وقت خوان بهارش کامی کامیاب باشید
نوشته بعهد خلیج سیمی در بیرا گر فراهی باشد بکردستان پیاده ایل نوب شیران
گنجه و میران بچه است کلیم از دولت پیداد که نالی بگشت ماکه از لشکر افتاده
هر وقت تشریف بیاورید پیوسته مهمی شماست از نواب حسام دولت دام اقباله بحق
الزهمیت که خبر ندارم گویا بکهستان تشریف نبرده اند من از کثرت مشاغل
اینجا خاص نشدم کمتر فرصت عریضه نگاری داشته ام زیاده زحمت است والسلام
ایضاً بوکیل میرزا رضا نوشته اند افا میرزا رضا اشرار اورامان
مشهور بهه و اهالی آن سامان مستولای نفسه همیشه برخوانی جوان رهزن تا
اجایی کاوه راه بسته میشد و اورا پیوسته بخونکاری علم عصیان می افراشت
و طهمورث میرزا خشمناک شد انجه لله تعالی از عون الهی و اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی
روحنا فداه آن طغیان و علم در پرده شد و ان جمعیت پریشان بسکه از نهب و غارت دیوان
در صحرا و دشت مریوان گشتیم و از آتش فساد شهاب کینه و عناد جمله فرو دفن

برشتیم خسته شدیم پیت تیر بر پرش کنجه و تفلیس تا به تبریز و پلخان
چه رسد چه ضرور در بر رویم تیر بر پرش تا به ونفسو تا بزرگی و شیران
چه رسد تا چه غصه بیاورد قصه ساخو بیار ترک شادی کو غم خورد
نه چای و قهوه را پاست کم خورد و اش را له نقایص امور از توجه جناب اجل اکرم عصر
منظم حواله شد قرری از کهای تجار جبر بر و شکاچی تجار شیر با پر نوشت آن
لیامی و سی مرد لای حسن دری پیان میرسد مگر این فانها تا بحام رسد اگر چه
شاعر بیکویر شب رفت و حدیث ما پیان نرسید شب را چه کنه قصه ما لهو دارد
در اوایل رمضان مذکور شد که از کروس الله تعجبی با نولایت یله شده و الاغ و در
برای حمی به و اسباب بیرد چون فوج مامور بیستان و وزیر مختار رالاه فرستان
با زن عروس در ملک کروس بی چهی بسر کشی خویش و اقارب با یحالی دارد
تحریر شد پولی هم آورد و لیز که اگر آن میرزا ابو طالب با تفار راغب شد نخواهی شرط
وقید مالی از عمر زیر کلاه کهر بزهی رسد چه روزی همه در بیان بیمه و فاکه
که چه شد این زهی کار نفاق و جدائی و فراق کشید و آن تعریفات و آله
و دله و تشریفات شهر و بلد چه ثمری نبخشید و هر کسی هر چه میزد و لی حساب نفوذ ما
رئیس بخیر و خیر جنبانید آدم وزیر مختار رسید بعنوان حکایت به تلاشی تو شبه
دارم از جمله ناظر و معامله منظور داشته و با وجود سیر فرنستان و سیرت کوشا

که دیرده شنیده بود باطبع غیور تحمل این امور دران حبس نشده دران حرسه ماه
با پیام و اسلام هرچه پیغام و سلام داد که طهارت و خفارت و عفاف
و سجاف و خویی در محبوبی است هر که محبوب انظار است محجب استار است
و هر ولایت عمارتی دارد و امر غات سعادتی بکوشش و هوش کسی فرسنادند
تا روزی سر بنگ جوان با نیرنگ رفتم بدیر گاشته انگارش که در حقیقت
گرانبار آدم ناظر برای بعضی از خدمه حضرتم و در میان حایط با میرزا شاط و ناظر
ملاقی رفتم در سر نشسته انتر و دست با یکدیگر الفهم و بسته از بحری خان از ملاحظه ان
احوال بدلیل ان اشباب و انقراع و الحده مفتده للمرء ای مفسده خانم را و
که این چه عمارت و کیران بر سر او ریخته که این چه کارست خانم در زیر کرسی
از عرش و بحری خان از کرسی بر فرش افتاد و کیران جوان غالب شده بر سر بنگ
جوان مغلوب خانم بدعشر و مهوت و بحری خان گاوان بهوت و دران کیر و دار
خبر بوزیر محتشم رسید پی چشمها را بر روی شتاقت دیر که حالت مجلس فاخر
همدان در شرح و کتاب بهستان بیان کنم کیران سیه بخت انرین کار شرمنده
حیرت نقش دیوار نفسها سرد و بر دیوار پشت چشمها زرد و بر لبها
سرانگشت و انست که کار از چاره و بوکرد انچه گذشته نوبت اب دیده است
وقت بدانست نه پند بنگام نصیحت ملامت نه نصیحت اهل قای ناظر را خمیر مایه اش

شرور و سمیر لیالی سرور میانت بخطاب و عتاب شید در حضور یوسف بن یعقوب
اکتفا بباد جلوه نکرده آن مغرور مغرور را ضرب کاو سر از پا و سر از تخت باز
راضی نشده بچوب و فلک صدای آورا بفلک رسانید نوازان و ایمه حاجی
شحنه سیاه اشکال خشمناک با شحنه گریخت کنیزهای عزیز و دایه پرمایه و خدم
حرم که محرم اسرار و مجرم این عار نبودند گریختند و هر یکی بجای متواری گوشه نشینی
ظلم و تعطل و تکبر و تجبر و تهور و تجسر را بر جان الله و محتاله دلالت کرد
انجا از سرما کان مردانه و زنانه گم گشته و قرائی احتراس بر در و دیوار کاخ
شده و رب النوع مقصد که آفتاب از روزن شد و مرد و زن در کوی و برزن
نخواهد و سه روز است ظل باری مضروب و دلی منهوب بشنیدن تشریف آورده است
یاد و نصان یار و رضوان یار پسندند که مقام کرم و شیم نرم منزلی مهیا و نزلی مهنا
و رخوابگاه فاخره و زن و لب آماده باشد اسبال از خدمت و رواز نعمت حجره
افسوس که در دفتر ایام از این نویسنده این راه نیست بعد از این واقعه خبری
از آن با قعه نیست ایضا و زیر مختار خوب پوست یک بخارا برد اگر از این مدار
نیکرد این سید حرم بقدمی قبال و لی عیب این کار این شد که راز از پرده بر
افتاد و از حرف نامه ترک تا چیک و مذاکره در رد و قبول کرد بر آنچه بنا بر خلق
گفت و شنید نرا فرد اچه شد و خدا چه خواهد و السلام خیر ختام بحرمة آله الامجاد

ایضاً از تراب حاجی معتمد الدوله مرحوم کاغذیست که بحسینعلی
مختار نوشته شده مشارالیه بعد از ورود دارالخلافه بخیال فساد و در کار گردیدن
افتاده در تحریک و اغلال رعایا نکته نکو و عمل الطاهر در معتمم مغفرت برآمده
یقولون بافواههم مالیس فی قلوبهم و کاغذ زری بامضای مشارالیه برست افتاد
که بزعم خود ها ولایت را تحریک نموده که بزیارت حضرت عبد العظیم بروند
پس سفید از برای روز سیاه خوبست که بزرمیتوان لشکر از استن و خدا و رعایان
او را چه فرمود جناب وزیر مختار بعد از حرکت از حوالی این سامان
دو ورق بمهر بارمعه لت پنهان نوشته از شما شکوه و گلهٔ بخاطر نشده بودم
ولی از اجحاف اخبار چون از اجحاف اشعار در این شهر پیدا نبود قصد رسیدن
نامه رسید خبر رسید فیض الله و کیهی آری سنان کاغذ نفس الدلیل شد
مشهورات کفی قهی کهوم اصرار کهوی لنگ اقدام قسم خوردی یقین داشتم که در رعیت
استکشاف شما از وقایع و استحلاف شما از وقایع مایه حیرت کهیر که این اخبار
خنده و اسرار تعبیر ساره که در میان جمع عوام شیوع تمام دارد کرام است
و این تحریرات فصیح و تقریرات ملیح را چه نام نوشته بهوم خدا نخواسته شیشه
نشینان و باد بخان اجزاء قاتب چنین نزارم یکی که تعلق ها داشته باشد و یکی
تعلق ها و یکی نقطه چین باشد و یکی نقطه چین باشد و یکی شکمه پین و یکی تصدیق

بلا تصور میر و یکی بتحقیق ملا تفکر ان قدر دغوی شه و شور و غوغای سه و سوراخ
که مجال این تحقیقات عرشی و تصدیقات فرشی نیست که شما خیال کنید و آخر حیرت
را این دارم که دوانن کرونس تا بردن عروس هر تا حرکت از پچ این حرفهای
پچ پچ هیچ ندگوشه و کنار نهیندام بعد از زوران جمله ارم نهاد سر زمین است
که ایمان فلک رقبه بالا چه شد که متاع کاسد تجار و طبع فاسد فجار را
مشتری و خریدار شد و در نظر شما که قشه رنگارنگ و اتعه روم و فرنگ جلوه
نداشت چگونه در آن انواع و اجناس توپ چیت و کرباس پسند افتاد جواب
گفت ادمی کاری از خزینه لطیف اصفهان نفرت میکیرد و بارهی کثیف شما رغبت
ولی انصاف باشد هر گز طبع نفیس بحر خسیس و خاطر ابی بشر دنی های نمیشه بار
بی یقین میدانستم که بعد از زیارت عتبه چرخ مرتبه لا زالت مقبله لثقاة السلاطین
و مسکنه یجبی الخواقین و ادراک حضور جناب شوکتمآب قوام الملة و الدولة و نظام الشوکة
که اجیر الکفاة اعظم الحماة ذو المساعی و مهالک عن کاهل و سالک غیر خاب
بستوفی المکارم و الشمائل دام اقباله و زاد اجلاله اگر بایه کشاید شکرانه وجود مبارک بایه
و کریاچ کشیده الی حشر و تارک الحمد لله بعد از مرتبه که بوطن مالوف و مسقط
و مضیف رقیم همه رهای کرونس شاکر و راضی بخلاف عهد ماضی دیرم شبها
پچ وشت در تبر فراشنه و روزها پچ دشت در کار معاش کله کوسفندان

در صحرا یله گرگها میشدی از جفا در قه چیا چه در خانه مکتوب از افعال بعضی از
آن جمعالیک بری یاد آوری شروح خواهد شد و اگر اظهارات آنکه نه مقالات
خدانگهه عار و عار گرو بس پید اشتید مقات دیگر هو که در در تشخوا بی بعرض باز
فرستگان حضور باهر النور اعلیحضرت شاهنشاهی رسید که الحمد لله تعالی از بخت داری
و بهیم و بخت و اقبال پر ول رشت پهال در زان قسیمی در این سر حد امور اصلیه
اتفاق افتاده که خود تان باین عبارت برشته بیان کشیده اید دی هزار که قهی زار همه
بر فتح او امان و رفع فتنه در حضرت والا عرض تهنیت مینمایم که بیمن لغه
و اقبال در عالم خوشش فتح سپاه پیش برار هو این فتح قاری قلعه که فتح نامه
باطراف فرستاده شد در مقابل تسخیر اورامان قصبه کوه کاه و حدیث سهابا
ماه است و کمترین بلا اعتقاد این است که ظهور این همه و وقوع این فتح از نتایج بخت
و اقبال والا بوتا بر همه ثابت و مبرهن شد که سر کار والا همان طور که کارفرمای
قلمند کار گزار تنیند و بعبارة اخری در رزم چو آنند و در بزم چو بوم شب تار
نمیکند و بر دشمن شوم و از اصابت رای و زانت عقل و قوت بخت والا نعلم
که امری چنین بزرگ باین زودی بانجام یافت و عقده بران شخص باین سهولت کشوده شد و بالجمله
چنانکه خواستی از بخت و دادی در دل ۞ برآمد همه مقصود و راست شد همه کار ۞
چو عاقبت زانار بخت خاطر ۞ چه قاصرات زکردار ما ذرت افکار ۞

بحر این چه دام کشش که عنصری گوید ۞ چنین نماید شمشیر تعهد آثار ۞ و اگر باین
آب و تاب سخن بیان نکرده باز مکتوب بسیار خوب و مضمونهای مرغوب داشته
بعرض برسانید که بحمد الله قلعه مبارکه مرشد شد سیرت قشون خوب رسید
لشکری و سران لشکر مظفر و شاد کام برگشتند فلانی باین ولایت حقیر به نیکنامی
از عهده این امر خطیر برآمد الحمد لله در کار سرحد آثار قدرت ظاهرات
و علامات شوکت باهرات مشاهده و مسموع افتاد باشد و از اولیای دولت
ابد مدت جانب خالف اقبال من الوند خلاصه بهو و سایر طوایف اطوع من الخاتم
فی الید و اگر از فحوای این فقرات هم بلاحظه خاطر خطرت مضایقه داشته
که در قرب جوار این شاه و شوت ایرانی و باد بروت عثمانی را نشنیده
باشید پس بیت السلامة فی السکوت و ملازمة البیوت نه خوب گوید و نه غیب
بجوید نه طالب گرد صحرا گرد باشید و نه راغب در دزن نمرد و از این شقوق
لازمه و حقوق جازمه هیچ یک را حیشما تکونوا باکمه تحشر لهم خلاف او نعصر اخبار
بشایع و اسرار دایع شد که هیچ یک پسندیده شما نبود چون بسق کلام و
نقش خرام از شما شد بقول خواجه محتسب خشم گرفت و من سراوسن
بالسن و الجروح قصاص از آنجمله چهار بطر پند و نصیحت رخت افزا مشوم
نوشته بودید افتخار بندگی آلا مشیرت از وصیتی که جانظهر والد

مرحوم کهم ام فی الحقیقه با خودمان را خیلی زیرک و عقول تصور کرده ایم و بنده را خیلی ساده و جهول و لرب مشهور بدالکاطبی من تحت اللطیفه علای حال مذاکره شما در امور این سامان بسا مره شما باحتمال کردستان شرعاً و عرفاً عقلاً و نقلاً نه حلالا بمسیح زنان هیچ صلاح و صواب نیست و اگر بعرض حضور مهر ظهور نمیرسد نهم برسد یقین بمقدوح خواهید بود نه بمدوح مرضوض خواهید بود نه مرحوض اگر بگوئید بحمد قرب جوار کردستان است در این قرب جوار ولایت همدان نیز شریک است و کرمانشاهان نعم المعین و سران سپاه همه دانند که حسباً و نسباً از کردستان بالاتر نخواهد بود هر کرقمی و قدیمی در انکار برنداشته ایم و نگذاشته ایم که شما در تبعیت انها احق باشید و در مسوقیت اوق اگر بگوئید این شرافت برای رفتن بوروپ و خوردن سلاته و سوپ بالاتر از شما عالم همه دانند که از شما همه دانست که بچون و چند تا انگلند رفته بی قبل از شما بچند سال با جاه و جلال تا نزدیک قطب شمال شاقه هم قرب بارگاه دارد هم قرب پادشاه اگر خدانکرده صد نفر روغن فروش لیسک پوش بهاریرا در کردستان بخواری بکشند هیچ نمیگوید و چرا نکشته است بقدر دانسته است که اگر بهاری پیش ما بیاید و عرض او صحیح باشد هر کرا غماض از حق او نخواهیم کرد و بنای خدا را مقدم بر همه چیز خواهیم داشت

که انشاء الله در حق کسی ظلم نشود در این صورت با همه خصوصیت و مهربانی و آشنائی
و دوستگانی فروشتر از یک سال عرض حال و بث مقال نکرده است هر کجا است خدا
بسلامت دارش عجب تر از ایشان حالت سران سپاه و سیر سپاهان و دلخواه و معتمدان
درگاه است چهار سال بگردستان آمدند نجدت مشروب نعمت شدند و در خدمت تحقق
رحمت و بتوسط این بنده ارادت نشان بر شان و نشان افزوده شد بعد از
رفتن از این مرز و بوم یک کلمه از من معلوم نکنند ما شناسایان ولایتی چه رسد
توسن آرای خیالی لهو و خوابی غرض ایشان بود چنان آمدید و چنان رفتید گمان لم یکن
شیئاً مذکورا نه از خرج و مات غمتان و نه از سواری جیاشید و نه از حرف و دراست
عوام و خواص گویا یارم پره بالله کچه کلهی کچه کتی سیچ پیدم عمرم نجه کلهی
نجه کتی و اگر بگوئید من بر علاوه قرب دار و دیار حکم خرجوار دارم
مواجبی فاسد کنه ام و معاشی کاسد و نقصان مایه و خانه و شکایت همیه و پیکی نه را
پر از این ولایت تکمیل و تحصیل نمایم سهمات سهمات لیضرب فی حدیر بارد
بقول آقا عبد الحسین معتمد شما نه آن ناقص کاهی خوانید شد و نه این را قص قاتب
و لا صیلح العطار ما افسد الدهر مضاف مذکر از مضاف الیه مؤنث
لازم نیست که همه جا کتاب تأنیث کند بالعکس و ربما کتب تأنیث اولا ثانیا
ان کان تحذف مولا و اگر این فتح باب شود محمد خلیخان نقرشی هم

در کار کردن باید مد خیلی باشد که صفیه مرحوم زین العابدین آن اوراق را خوب نوشت
راستی حیف است که شما با دانستن قواعد خط و شواهد ملی سرت خط را اینطور
الحمد و محمود و آله و مولود بدیهی است حب الدین و فقدهم مرض ان لن
یخرج الله انفسهم کاهی نذهب کران تیر چاره را کنید و کاهی در بر و غایتیع و عایشه
کاهی بزیارت ترغیب کنید و کاهی تجارت ترجیب که از راستن لشکر ما را راست
و خواستن کنید با لشکر کدام لشکر و کرام بیمان نزد ما خواهد بود و کان سکنیم
حاجت تنخ برکشیدن نیست خوب است این زر را خرج راه مکه و برج
سپاه مکه کنید که صلاح دین و دولت در این است و فلاح ملت و ملک
بر این چه لازم است که برای من سکین این همه تیرها را رنگ کنید و شیرها را
دوان میدانید که اگر تنخ عالم بخشید خاکی نبرد رکه تا نخلاید خدای
چنانکه در انجمنه بر همه انجمن دولت و دشمن مشهور شد که تیرها نگشته شیر
در کهسته شیرها را مور کرد و بنگ را اسفنور و لا تحیق مکر السیئ الا باهله نرفرض
اگر شما را در وزارت معه لیمند از ان حشیار و قدار است که در حل و عقد
امور خیل و در تق و فتق جمهور کفیر حاکم راش طی فحواش باشید
در معانی اولا و مرحوم لبهید پایت از اخوان عظام و بزرگان کرام و در کمین
کیر آشاخص کنید که حسبا و نسبا با من برابر و رتبه و تجربه بالاتر باشد

که عظم و شان شما در این کار در نظر است ریکی بر نیاید چه باک اگر قند با دشنه
شیرین باشد چه باک از زهر سیمین باشد نه طفلی که طفیل وجود
و ظلیل جود شما باشد نوشته بعوض نصف شبی از نیت واهی خود آن محضر
جناب قوام الدوله بستان کرده اید اولا نمیدانم در آن محضر چه نوشته اند
ایشان هم از موضوع و مجمل و مصنوع و مجهل چه خبر دارند نه در تقدیر
غیب میدانند نه در تقریر شاعیب شما معروف است هر که شما بلند شود حاضر
بر سیکرد و همه جو پی داده بشنه از پشر و کم اطلاع مدانشته اند آن الظن لا یغنی
من الحق شیئا شما را بجان امین جاچی و آقا عبد الحسن ناجر و روح والده شهید
و تربت جده سعیده قسم میدهم گر کشتن این بشر کبیر که همه پی و عصب است
و صید او همه رنج و نصیب نصحک کالنمس یا لیت غیری طعاما ان الحسی کان زاد
و زیاده از این توقاحت منظر و قباحت مخبر و بیدانت لسان و فظاظت بیان
من راضی نشوید که در پیشگاه مقدس و بارگاه اقدس اعلیحضرت شاهنشاه دین پناه
روحنا فداه بداوری ایستاده بدلهره یوم تبلی السرائر از دقایق و خیانت
و شکوی کنم و داد مردم بستانم لا شک که صرفه نبرد روزبازخواست نان
حلال شیخ از آب حرام ما و شما چون انتم یحسبون ضعفا با این تفصیلات
که میدانید چه ضرورت بحرف محمد غماز و طرف ابریشم طناز خود را

دعوای برخیزد نیندازیر از انسکه بمهلت پردازیم اصل مطلب از زبان قلم
و دراب فراری سر بازشرح نوشته بعد باچار سابق ولاحق آنچه حق
صدق بموجب حضرت جناب شوکتمآب اعظم اکرم قای معظم ادام اقباله العالی عرض شده
بلکه در تحریرات لاحق که خبر وصول آن اشاره داشت برای تشریح خاطر جناب
معظم الیه شوخی نوشتم که از دل سپهر برآشیده نخراشیده بر روی برف
شوره باشیده شده تشریف آورد بتعظیم نظمی که نکته حرامی است در ولایت
کردی لغت ترکی سکفت های فوزات میرزا وزیر محشا ربه بویوردی نغمه باشه
که جنون حرری و فنون طوری بجوش و خروش می آید واگر نکته اول
ما هم ملیحه کمی مبهوسبزه نیز آراسته شد ویقین است که آن دانای معلم از دلی
دست نمیکشید این بنده هم از چلی از اثر این قافیه ها قفیر می شد
باری نوشته بعد حکم کلیه دیوان در باره نوکر و رعیت براین شده است که آنچه
مدعیات است قاطبه مطلق باشند که از هر جا بهر جا بخواهند بروند
و بحکمی در آن جا بوطن اصلی خویشان نباشد و آنچه نوکرات عموما
پاز مقید باشند و بمیکه در دایره نوکری قرار گرفته و اسم آنها دفتری
شده ساکن همان ولایت باشند خوب است مجهولی معلوم شد و مطلبی
مفهوم و من هم بان واقع را حضرت جناب جلالتمآب اعظم اکرم عرض کنم

هرچه فرموداند اطاعت خواهد شد والسلام

۱۹ ماه

صورت توقیع مبارک از جانب حضرت رضا علیه السلام
بافتخار حضرت مستطاب اشرف ارفع والا ظل السلطان
دامت شوکته شرف صدور یافته است

الحمد لله الذی ترع عروش الکائنات ظل سلطانه و شمس
نور للموجودات برحمانیة فضله للمعنوی و مراتب الوجود
ظله و شمس سلطنته العظمی فی عوالم الجود علیه و لیالی الصلوة
و السلام عن رسوله الامجد الاکرم مظهر سلطانه الاعظم صلی الله
علیه و آله و سلم و بعد قد اهدیت من الکعبة المعلیة للعلیة
للمباهاة خلعة شریفة عزیزة تبرکیه تشریف نواب
الاشرف الارفع سلطان محمد میرزا ظل السلطان
وفقه الله تعالی و الهمه من خلوص نیته وصفاء
طویته ان یغتنم هذه الهدیة السنیة للعالیة لوالم تأیید و اقباله
و اصلح بعباد الله و بلاده و السلم علی من
اتبع الهدی و نهی النفس عن الهوی و کان
وقوع ذلک تحریرا فی شهر فلان

صورت تذکره مبنی دولت قاهره خلد الله ملکه و دولته از زبان خاص خالص ستوده جواب آقا میرزا ابوطالب دلبر
جناب مجیب القلوب آقا میرزا احمد هاشم شیرازی بوده و رقعه خوقوی شرعی دارد عالیجناب
فضایل مآب ملا مهدی طهرانی دین ثابت و لازم است در ثبت آن تعالی بجرار انقضا
مدت یکماه تمام متوالی الایام مبنی مرکور را استرداد نماید و بعبری در خلاف شرع
مطاع لازم للاتباع نبوده باشد موقوف و معطل نزاید و کان وقوع ذلک
تحریرا فی یوم دوازدهم شهر صفر صورت تعهدنامه
فرازی وجوه مبارکه تعهد حرفا و منقالا بما هو کذلک این مقال است
در ازاین واقعه هایله که بسکنه سبزوار عارض و بلیه ایست نه بزیارتی
تقریر است و نه بقلم اقوت تحریر ولی بجز صبر چاره نه کلا نهاد فلک
تاج سروری بر سر که نهاد آخر بپای او ننهاد غرض از تصدیع
آن است چنان استماع افتاد که فلان مرای ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة بهوش جان نشنیده در مقام صدق که جوار حضرت حق است توطن
فرموده حق علیم و علام است و کفی بالله شهیدا که براین مخلص در این
واقعه چه گذشته است از آتش این مصیبت دلسوز شمع جان افروز شعله
این شمع هم از دود غلیان دلم سوختن گرفت از این غصه که ان غنچه دلکش

زرگانی هنور برنخاسته جوانی خجسته از نشو بهرسوم فنا دوران بلوغ چنان
حزن و ملالت و جزع و کلالت بخواطر سلاله نبوت و خانه وحی و ارکان عترتی
از اعشار آن بیان تواند نمود الا بقضای آسمانی و تقدیر ربانی جز صبر و رضا
چاره و سپر نیست چنانچه گفته اند تقدیر چنین بود میچ خردمند
ما را بجز از صبر و رضا چاره نباشد بمضمون آیه وافی هدایه کمال
نفس ذائقه الموت بر هیچ ذی حیاتی پوشیده نیست این خطاب مستطاب مر جمیع
نوع آدمیان را در بدایه خلقت و انتهای مدت بوده
نص و الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا
الیه راجعون را شیوه خود ساخته شعار فرموده اولئک علیهم
صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون
مستفیض شود ان شاء الله تعالی روح جسد مرحوم مغفور را خاتمه مصیبت
و فاتحه مواهب گرداناد بحق محمد و آله الامجاد فی طول اللیالی و کر
و عافیت زیاده بر این جسارت لیست و السلام صورت عرضه ایست که
فقرا الی غنیا نویسند خدمت ذی مرحمت صاحبان عظام و قبله گاهان کرام
تجار فخیم لعمره و الاکرام زید عزهم عرض میشود چون همیشه اوقات عزیز را
بخیرات و مبرات و تکثیر بفقرا و ضعفا و غربا مصروف میدارند و داعی

از مخبر من و رؤسای اهالی منبر چیزی است در برد فلج کرفتار کویند آنچه ذکر
دات مخارج قصه ابرا بهبودی حاصل نکرده و اطبا از معالجه عاجز آمده و این دعا
کو را جواب کفته از اطاق برون منزل و مخارج در لوشه فتاکه و بلکه قوه
حرکت نزاد و مته عرجان است از فرط مرحمت و غریب نوازی لطفی در حق این
بیچاره شود و وجه مخارجی معین نکند و عن ابن عباس رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم لا
ینفع مال ولا بنون ضایع نخواهد شد و در بیان ساختن مرکب و نوشتن خطوط مبتدیان لازم است دانستن آن شمه بر سبیل اجمال
بیان می شود آنچه سیادان کفته اند بر چهار سین در قلم موجود باشد و چهار
سین منفق اول آن چهار سین کاهی موجود باشد در قلم سرخ و سفید سخت و
سنکین نباشد دویم چهار سین منفق آن است که رنکش سیاه و سبک و سوخته
نباشد به قلم از عبارت یاقوت نکته کویت کن
تو تدبیر سیاهی و سبک سرخ و سفید و سخت پیدا کن در بیان
ساختن مرکب بر کونه انواع و اقسام مرکب بسیار است و در این کتاب سه
قسم ساختن مرکب از مخبر عات یاقوت اختصار می شود و اجزاء لازمه آن
هشت چیز است اول کوده دویم صمغ عربی
سیم زاج لاری چهارم کلاب پنجم سرمه

# سه نشانه ظهور سید الاولیاء

شش مو و هفتم مازوی سبز هشتم ورق
طلا و نقره چنانکه لمعه آرد — از تحریر یک مرحله ای
من هر سه را تو را بیاموزم — زاج لاری و مازوی اخضر
هر دو را بر پر غشیر لی نم — صمغ بر حجاز و ماء الورد
از یکی زعفران نشر منضم — وسمه و مورد در عصاره پکر
به چهل روز نسخ کن محکم — ورق از زر و نقره در خالص
نیت شش بعرصه عالم — وزن هر یک به تجربه حاصل
می شود یکران پیش و نه لم — در بیان نوشتن خط

و آن عبارت است از تصویر معرف الفاظ بحروف هجا و کیفیتی عتبار کتابت طاری میشود بر آن اما نسبتی که خط نسخ را بسیدنا علی نبینا و علیه السلام و خط معقد را الجناب پیر آوه و گویند اما خط تعلیق شش است و نیز گویند اما خط نوشتن در زمان هوشنگ پیر آمده و خط فارسی را اما طهمورث گویند واضع خط حوی بود از اهل انبار و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ازمعقد خط کوفی استخراج نمود و این مقدمه از خط کوفی شش خط استنباط نمود

ثلث — توقیع — محقق — نسخ — رقاع — ریحان

انواع خطوط الکرایه حواشی ثلث است و رقاع و نسخ و توقیع و ریحان

ریحان و محقق است و تعلیق دگر خطرت میدهد چه سر زلف نگار
و خواجه میر علی تبریزی خط نسخ تعلیق را پیرایه و حکیم میدی کوید خط
زبان ملک است و نگته از خط صغیر ضمیر است عالمی کوید خط در ابصار
پیر است و در ابصار روشن چنانکه در طلبات است چشمه حیوان
کوید خط را از نقطه میر نیست زیرا در خط قرب و بعد را میر است برخلاف نقطه
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مروی است علیکم بحسن الخط
فانه من مفاتیح الرزق وقال علی ابن الهلال حسن الخط
موقوف علی خمسة اشیاء علی الالة والاستواء والتسویة والملاسة
والاتمام والاطراس والمعاناة الانفاس وحبس الانفاس و نیز
بزرگی کوید خط نزد فقرا مال است و نزد غنی حال و نزد حکما کمال و اما سلسله
خطوط ستة ابرار ابن مقله نست ابن ایوب بغ و خط یاقوت را در خطرا و
ترجیح دهند جهت لطافت و نزاکت نه از جهت اصالت و قواعد اشهر طراز للذین
المشهور پیاده غلام زرخرید منتصم عباسی بعهد امر در خط را بغایت قوت
اسم عزیز و درست رسانیده عصر حر فرا از خط وی پیک تنکه و کلمه
بر دو تنکه و سطر بر پنج تنکه و صفحه بصد تنکه و جزو بپانصد تنکه و مصحف بپنجاه
تنکه خرید و فروخت شد و در زمان سلطان حسین خط نسخ اچون مرحوم میرزا الهر

معطر

سرزریر اجری نوشت و دراین ضمن فرخنده فالان در عهد سلطان
ثانی دل الاذل السلطان السلاطین ولاخاقان الخواقین ظل الله فی الارضین
مظفر الدنیا والدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته الحق خط نسخ را اجری
چون جناب مستطاب آخوند ملا غلامعلی عدد دولة ابن جناب مستطاب خیر الحاج حاجی
ملا محمد شفیع سرزاری المعروف بارسنجانی بخلاف نوشت و وصف خط ایشان
پرون از تعریف و توصیف است و ذکر بعضی از اوصاف مولانا
سلطان علی و مولانا میر علی در خط نسخ تعلیق سابقا نوشته و چون ایشان کسی ننوشته
و بعد از آن چون مولانا محمد حسین کشمیری بعضی نوشته اند و بعضی خط میر علی را
بر او ترجیح نهند و لکه ایرد اصل خطوط اهالی ربع مسکون نهایه بر دو رابعه
کوفیه نسبت و فروع آن بسیار است اصل آنها عربیه حمیریه
یونانیه سریانیه عبرانیه رومیه قبطیه بربریه
فارسیه ارمنیه هندیه چینیه کوفی اول
کسیکه نقطه بر حروف نهاد حجاج بن یوسف ثقفی بود چون تصحیف و تحریف
بسیار شد علما را جمع آورد تا ان قاعده وضع کنند و در لغت عرب بیست و هشت
حرف است و معنی هر حرف براین موجب است الالف که
پیشانی الباء که بیت الثاء خاک با آب آمیخته الثاء چیزی نرم

الجیم شیر تیز شهوت الحاء زن پلید و ارزان الخاء
موی زیر الدال زن فربه الذال تاج خروس الراء
پشه بزرگ الزاء بسیار خوار السین عنز نجیب الشین
گوسپند طباع الصاد روی و سر گوسپند بین الضاد
مهر الطاء مرد عاقل الظاء پستان عورت العین زر
الغین باران الفاء کف دست القاف مرد متغیر از خلق
الکاف مرد مصلح مونس اللام درخت المیم
شراب صافی النون ماهی الواو شیر الهاء طپانچه
الیاء ماهی شیر در پستان باشد و از این بیست و هشت حروف
اسلاف هشت کلمه قرار داده که سه کلمه اعداد است عشرات و هر کلمه
دیگر عشرات است و سه کلمه مأت الوف و آن هشت کلمه این است
ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت
ثخذ ضظغ و غیر این کلمات از این معنی رویت که از ابجد
یعنی هستی آفریننده را در معصیت حطی الهوز تو در ملک نفس خود بودی
چون از آن بازگشت تو دلوم الحطی کنار از توبه بخشیدم
الکلمن سخن ناشایسته که بوی چیزی از آن تو به بود فعل نمود در بور

# سید الاء لو ظهور

فرهنگ السعفص دلو نیا غیشی توشت قهقه و عقرب قلان سادم القرشت
ارسنه خیز اقرا رقوی کناخو پوشیم کنارا التخنی بندار خراز عزوضلت
قوت یافت الضظغ ساکن دایمن قوم تلا ارسلا شیطانی دارایمن مسجد و مدرست

حروف آنچه در پارسی نمی آرزش حروفست — هست چیز فرست کانرا در فارسی نامی نیست
تا بیاموزی بشناسی از برای این معنی معانی — بشنو از من تا کرامت آنچه حرف و مایه چیست
تا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف — دانستن حساب ابجد بحروف تهجی را نیفزاید

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ل ل
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰

م ن س ع ف ص ق ر ش ث
۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰

ث خ ذ ض ظ غ صوت ناطق ها را گویند
۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰

در دانستن آن بسیار اللازم است اوّل — بچهان ئیل در پارسی بمعنی موش گویند
بچهان موش و ایل یار است — دوّم اوئیل یار کاوست سیّم
پارسی ئیل یار بمعنی اسب شد — چهارم اوشقان ئیل یار خرگوش است پنجم
لوئیل است بمعنی یار پلنگ — ششم ئیلان ئیل یار مار است هفتم
یونت ئیل یار اسب است — هشتم قوئیل یار بمعنی گوسفند شد نهم
بچهان یار سال میمون است — دهم تکقوئیل یار سال مرغ است
یازدهم ایت ئیل یار سگ است — دوازدهم تنکوز ئیل یار بمعنی خوک

بهم باشد چنانکه ارای سنوات مرقومه انفاری پسان در همه ایز
موشر بقر و پلنگ و خرلوشک زین جارچه بگیرد پلنگ آبرو ما
و اخفا باب کوفته است حب جهرد نه و مرغ و سگ و خلک اجرکا
صوت الفاظ امنعه و اقشه برانکه بیان و شرح ازین سلا نفر نویسند
و ما حیوانات چهارپا الرسبع و دربا شد قتله و للاد اسیر نویسند ملر انکه قیلا
تحت و تیمون از بحر و بعضی شیر و پلنگ و فیل از بحر فرنویسند و طیورهای وحشی
و جانورهای بعضی مرغان از قطعه نویسند و طیور دریه و شکاری و ماهی و زحافه و جانوران
درخت و تمر شیرینی و ترشی و سایر اشجار اصله و شتل و قطعه و نبات آنرا عدد
نویسند و بیار امتعه و اسمه و قمر نویسند و نصف ارسلا و للاد حرب الا الرند
باشد مثلا کاغذ و شمشیر و خنجر و قمه و عدل و تمباکو و شکر و نبات و قند و ترشی و عرقیه و توتیا و غیره
اسلحه و زنبورک و توپ را الی قنداق لوله و قرص قولاد بیضه و انچه در ریزه و پوشیدنی قطعا
وارخالق و توپ نویسند و امتعه قلمه و حریر و توپ و پارچه شاهی و ارتیم قدر و اباره و اطلس و قطنی
و سایر اقمشه الله حریر است و قطیفه غالب باشد و قلمکاریه بریشم نخواهد و قطیفه و پارچه
پی حاشیه و الکه حاشیه بیاض و چهارقب و لاط و نصف و نصف قلمکار و دلکه و جون
کاغذ پشت و چاروق و سمور و شصت و قاقم و سنجاب و نصف و نصف نویسند و حلیم
و مرزا لحمه و چیز نیله جنس روح نویسند و للاقنو و شهرقو و غیر مشک و لفر و غیره

وغیرها و سایر اقمشه لباسی و ذرع نویسند و قرآن و کتاب و پوست غزی و خام
و پلاس جلد و چرم و اشقه نویسند و اگر کتاب و اسلحه جنس عبود علاب و عرق و سایر
چیزهائیکه در شیشه کنند مینا و قسم آنچه در معجون و قرص کافور و سلاو و عنبر و مشک
و مشک را نیز و طلا و نقره و لعل و زمرد و الماس و جواهر و مروارید و لآله در شیشه
نگیند باشد در سلسله نویسند و کشمش و خرما و مطبقه و مروارید و لآله در شیشه
و لیک در آبگینه و مشک و عنبر و چه مصطکی و ادویه و ملایت نویسند و سایر چیزها را عدد و زنه
نویسند و ظروف چینی را بوشه و شیشه نویسند و زنه و ظروف را عدد و آنچه
بسکلو نویسند و کیسه و جعبه مجموعه و منقل و مشک آب را عدد نویسند
زین و یراق و اسلحه را عدد نویسند و تنگ و زیرانداز را چه نویسند
می شمند و ملایت نویسند و کشتی را عدد نویسند و قاشق کارد را دوشه نویسند
اسلاک کلاه جبه و قبه نویسند و مشقلات دخانیه و کاغذ و خانه جات و علامات و مشک آب را
در شیشه و جوهر و خمیر و صابون را سلاب نویسند و عطریات را بجای خود

متن ۱۴ شهر شعبان ۱۳۲۱ وصوله بخیر در بهره عباس

عریضه خدمت جناب مستطاب مستعز للالقاب فردوس آرای حرمسرای نصاری قبله عالمیان حضرت عبد الاعلی صاحب امر حضرت اقدس خلایق عالم روحی له
فداه عرض شود مرحمت نامه مبارکه ملاحظه و از عریضه بعضی مطالب مسطور در پنج نوبت مسبوق و پایان همین ان شاء الله
بقیه در وصول جواب جناب مستعز للالقاب فردوس آرای عرش الاعظم عالمیان حضرت شهریاری دام اقباله و دولته و جلالته صحیح عدل

# سند الاعتبار لظهور

سرآغاز نشر
بوشهر
از نمبر
عرضه شهر فلان

خرمت تلغه مشه
جناب مستطاب عمدة الاعیان والاعاظم
مبلغ
درو صه

حواله جناب مستطاب محب نصاب
کارسازی معظمه وقرض الکواصلی درظهر دلاص ذاریه دوجی کوره
وصدق

## در بیان لغات علم رقیا

وآن عبارت از اسم استعلام مشتمل بر تحریر جمیع وخرج ولغتی
مقرر بخطوط ممتده وعلامات معتبره فیما بین لفاظ مصطلحه وصیغهای مشهوره ایمای سیاق
وتحریر بترتیب حروف تهجی در خلانده آن شود

## حرف الألف

اول ارجه بعضی لغه ایز
از درج است بمعنی جمع است وخرج وبعضی لوبه معرب آوارده است بمعنی آسیاب وخرج وفتر
اوارجه بمعنی اول وقرانوب است لکه قرانس ورود همچه در خلانه اوبلک وار انجا سیر قس بوراین
پرانسد لغه ایز بعضی لغه ایز مقصوص وماخوذ از اوراقچه است

## آبنای

در لغت منسوب بترتیب دهند باشد ودر اصطلاح منیر راکویند در حرف غیر دیلان
باشد انضرام وانقطاع در لغت بریدن باشد ودر اصطلاح غایت وضعی اربعه باشد چنانچه
اجرت شخصی در قرای بریده صدارده مقطوع شد انقطاع کویند امضا در لغت کذرانیدن ودر
اصطلاح حکمی بود در بنالیر جهام مطابعه قلم وزیر لیز انقطاع در لغت دستوری دلون است
ودر اصطلاح منیر اجیقه بخلانه ویلا موجب بخصی لنسند در دیلان موجب داشته باشد
مقرر انه لکه زیاده از موجب آنست حاصل شود لکن بهر بلیز نسند ولکر کمتر حاصل شود در دیلان باز پس
ماند انحراق در لغت سوزانیدن بعض ودر اصطلاح در لغت مستعمل ومبادی ارکلا لوسیه سوخت واعلاجات

داده

# سید الاعوان ظهور

در لغت رسید است و در اصطلاح چیزی را گویند که بر چیزی افزایند و گاهی بمعنی صاحب
شود و فاضل آورده و اظهار علامه در اخر اجازات در لغت خرج کون باشد
و در اصطلاح اجرت خود دون بود از معانی شوق دون و در اصطلاح بخشش بلغ
اقامت در لغت ایستادن بود و در اصطلاح کسی را امر بفعلی کردن و اجرت معنی یاد دون
اصبع پشت و در اصطلاح یک من یک زرع است اسقاط در لغت انداختن و در اصطلاح
آن است در ستور چهارپایان جمعی مشخص در سقط شده باشد و در اصطلاح برات انواع جمع ها
معلوم شود در سقط شدن **حرف الباء** باز در شق از بر و در لغت بمعنی ظهور بود و در معالجه
چون سوار زخم را بموم کند و جلاوت ظاهر سازد باز گویند و در اصطلاح محرران دفتر بمعنی
و مقرار بود و بر از وضع عمل از خود پردن از بر است پرداز بود و چون بلسی دون است
و بحواله کسی رات نمودن از دعوی طلب او بواسطه برات پرداز است باغی در لغت پاینده
بود و در اصطلاح تمدد از جمع نزد بهاء مذکور یعنی قیمت شده و در سر بالا قیمت این است
و قیمت را نویسند پیش چیزی را نویسند **حرف التاء** تحریر در لغت نگاه کردن باشد
و نوشتن و در اصطلاح هر چه از نثر و نظم در باب است توجیه در لغت گردانیدن و در اصطلاح
چیزی را بحواله دادن و چون در دفتر توجیه این عبارت را نویسند لهذا در توجیه نویسند
رقیم در لغت برابر دون بود و در اصطلاح دو چیز را گویند یعنی کلمه در خواهند نویسند به خطایات
یا رسم الخط نویسند رقیم گویند چه لاله این کلمه با کلمه سابق و لفاظ از سبه را برابر بتحریع

در لغت آب دادن و در اصطلاح اجرت تقرار گویند تصحیح در لغه حاصل پیرا کردن است
و در اصطلاح بمعنی شخص حواله دهنده تصدق صدقه دادن بمعطی و معطی ستاننده
و در اصطلاح چیزی بکسی دادن او را معطی نامند بزبان تعمیر عبارت دادن تقاضای وقت
و در اصطلاح مصالح للاملاک باشد تکفین کفن کردن تعهد بکسی والزام کردن تعلیم
چیزی بعوض چیزی والزام کردن تربا انجار شاخ و برگ بمصرف کم و زیاد نمودن
توکیل کسی صاحب همتی شغلی الکراو اجرت تعلیم زبان سنسکرت سنسکیه خوب یا
نیکو پیراستن و معرا را استخوان پرفیز آدلعبر و در اصطلاح بمن پیراسته و نیکو تهذیب در لغت
تولیه و در اصطلاح جاری ساختن پرفیز آدلعبر و در اصطلاح بمن پیراسته و نیکو تهذیب در لغت
او با و ارث شارت او عمل شخص تلف در لغت چیزی از حوز پرفیز آدلعبر و در اصطلاح
چیزی از ملک خود را بشخص مساوی در مرتبه خود دهد توفیر در لغت بسیار کردن و در اصطلاح زیاد
دادن چیزی در چیزی معوضه باشد تعویض عوض دادن تقصیر کوتاهی کردن و تقصی
از عهده کار برآمدن تحمیل امری را بتحقیق گویند تقطیع در لغت پاره کردن و در اصطلاح
بریدن جامه ترصیع جواهر طلا و نقره زدن تعلیق جواهر بجامه و چیزی دیگر را بدو زدن تلمیع
نقره و آلات زر را بزر اندود کردن تصریف زر را بآب یا آدویه کیمیا کردن تفریق
طلا و نقره و غیر نما از یکدیگر جدا کردن ترکیب چیزی با چیزی آمیختن ترتیب زر اندود کردن
جامه را و حمله بزرع در آدویه باشد تصبیغ رنگ کردن باشد تحریق سوختن سیاه کردن طلا

ایضاً

دسترخوان الله تیسیر خوانی معلم دلون خوان الجهاله اجرت شخصی صنعتی تعهد
خوان التعزیر اجرت سعی خوان الشرب خواب دلون خاص وصیه ارکاشیر
خون حرز تعویذ و در اصطلاح غله در و کهنه و ثمار در آسیا در هنگام ادراک
هریک از آنها تعبیر و معیار آن آسیا خوز گوید حرف الخاء معجمه در لغت
پاکیزه از آلایش و در اصطلاح آنچه غیر از جمله جسم خود داخل محرر آنرا
از جمله ابوالجمع عنبر کهنه و بخور آنرا نویسند خطه مملکت و جایگه
ممالک شهر و قصبه باشد و لیکن حصار داشته باشد خالصه در لغت
چیزیکه بی عیب و شریک باشد و در اصطلاح موضعی متصرف دیوان در آمده
الهی سر عزیز داشته باشد خراج آنچه از اراضی ولایت صلحی از اجناب مالیات بگیرند
خط نوشتن و کشیدن بهر خبر خورشی معروف است حرف الدال دیوان
مجمعی در مهمات ملک را تنقیح و ضبط دفتر تعیین جریده هر در اوتات اموال شاه دست
خوان معروف است دخل آنچه از تکلف و مرافق برآید حرف الذال
ذهب زر و نقره گرانمایه حرف الراء رکاز زر و نقره یابوکه در ایام جاهلیت و قبل
ظهور دین اسلام دفن شده رضخت موضع پیشکش حساب تقبلان خراج حرز
حرف السین سیاقت در لغت شمردن و در اصطلاح جمع و خرج سنوات قبل
و بجهه امری مقرر نمودن از سایله رشته سر اوکوبنهان چرا نیه شریف و الاسه سران سنوال

اخراجات امام زلعه‌ای واجب التعظیم وبقاع متبرکه در بعضی وفضلا دلعه باشند
سیورسات اخراجات لشکر سلف قیمت جنس پیشکش از تحویل قیمت جنس
بازیافت ومقراری بجهه خرجی قبل از اتمام خرمت باشند حرف الصاد صره
بررشیم سلا کویند صرف در لغت تغییر است وفر اصطلاح خرج معتبر را کویند
حرف الضاد اضلع در لغت پهلو وفر اصطلاح نصف نقش حرف الطاء
طعمه کوشتی در بجهه جا در آن بسکاری تعیین باشند حرف العین علاوه جمع علف
در خورشی جهاریایان باشد عشق ، وجوهات عوض المنه کو یعنی عوض الکه در
حشو در کلات دلرشکاف حرف الغین غاله مکاسی حقیر کنایه باشد حرف الفا
فضلی زادی در هوی از ابو الجمعی خوبرویان دهر وفهرست میرد حرف القاف قانون
دفتر را کویند در جمع رساله کمتر در انجام مرقوم میباشد قصبه موضعی از قریه بزرکتر
واز شهر کوچکتر را کویند قرینه بمعنی جمع فر اصطلاح هر چیزی در مقابل دیکری
باشد قلعه در لغت پناهست فر اصطلاح حصار محکم دلوحیرا کویند قنطار
چرم ده وپرار روز را کویند قیراط در زنبور معروف قرار عمل باشد که تغییر
در او نمیشود حرف الکاف کلیه چیزی در اجزای بجائی بصرف باشند حرف
المیم محرر نویسند میزان در لغت ترازو فر اصطلاح جمعا کویند در محرر
درمی سه پول کو مقابله نسخه را کویند در انو قریه دلبنشته یا زجای

دیگر لغت مخصص بالغیر یا خواننده صحیح سر اسم موازنه چیزی چیز دیگر بهمورت است
مبلغ در لغت بجا گفتن رسیدن است و در اصطلاح قدر معینی از وجه نقد رواج
ولایت باشد مقرار در لغت صاحب از ان کار را گویند و در اصطلاح قدر معینی از جنس را
گویند متوفی ساقط حقوق پادشاه از عمال رعایا مشرف شخصی در امور
کلیه مطلع باشد مجری راه رفتن و در اصطلاح سنبه که در زیر ستونی موافق حساب
برعایت موجه دارند معصدل جزا کردن اموالی و در اصطلاح از جنس وضع از
شروع از نخه پاکیزه گویند و نویسند مقاطعه از کسی بریدن است و در اصطلاح
مصدر موضع در شخصی اجاره دادن آنکه مال امانی مقرری سازند متعلق چیز مکار را گویند
مستقل تعیین را گویند یعنی تعیین از ان منفعت حاصل شود مثل قراء و مزارع و کاروانسرا
و حمام و غیره مقرر از قبیل معین از ان شده و در اصطلاح موضع را گویند در شخصی
دهند تا معمور نماید و چیزی معینی بر او لازم سازند مرسوم از رسم یعنی چیز معین
قرار باشد و در اصطلاح شخص در خدمت معینی معصد باشد مراسله خبری معنی با دوستان
آنچه را مرسوم گویند موافق منفعت دیگر از موجب و مرسوم عاید عمال شود
مقسوم آلت جمع دفتری نوشته و با او رسیدهند مطالبه نمایند مراعی
ارزاق چیزی باشد و در اصطلاح مالی باشد از گوسفندان نگاهداشتن مواشی
از سبزه رفتن و در اصطلاح مالی بجهت آب دادن و گویند ساقه باقی

عادت است در اصطلاح پنجه یا خصه از رعیت گویند منال آنچه بعد از وضع پنجه یا خصه
ماند پس از این معلوم شد که دراک یا مال از سلطان و منال از رعیت است در خالصه
مال و منال سر و کار از سلطان است **حرف النون** ناحیه کنار شهر باشد
نقصان کم کردن باشد نوشابه چیزی که مرکب از آب و آبوش شربت هند **حرف الواو**
وزیر از وزارت بمعنی کوه استوران او در اصطلاح شخصی را گویند که در بنادر بجا خلق
باشد از جهت مال و خراج دیوانی و بعضی گفته اند از وزر بمعنی گناه که پیش
پادشاه برسید او را و از این جهت وزیرش گویند **حرف الهاء** هندسه معرب اندازه است
مهندس نیز از اندازه گیر و حساب هندسه معروف است در بحر ابعاد مرقوم شد **حرف الیاء**
یاد بمعنی چیزی و معارف است بجای دانستن بعضی علوم را عالم یا دانی گویند **در بیان**
**ارقام مفرده** بر اینکه اصل صورت آن پنجه بر است اما از یکه دینار تا ده دینار بر این
صورت است

دو تسعه از یک دینار تا نود دینار بر این صورت است

سه چهار از صد دینار تا هزار دینار بر این صورت است

پنجم از یکی تا ده تومان بر این صورت است ل — ۵۵ —

ع — له — ص — ک — مه —

مه — له — و ما عدا این ها مفرد است بمرکب مفرد تا لک

صورت همین طور است بر مرکب مثلا از صد تومان مشتد و دینار تا نود تومان

بر این صورت عت — ت — لت — ص —

ت — ت — ت — ت — و از یکصد تومان تا نهصد تومان مشتد

دینار تا نهصد دینار است بر این صورت ما — هما — سما —

رما — طما — ما — کما — ما —

کما — و از یکهزار تومان تا نه هزار تومان چنین یکهزار دینار تا نه هزار دینار است بر این

صورت الف — اعف — سف — لف —

صف — سف — مف — کمف — لف —

الف — عف الف — سف الف — لف الف —

ف الف — الف الف — ی الف — کمف الف —

لف الف — ما الف — ما الف — ما الف —

و هر صد هزار تومان یک لک میشود و پنج لک یک صد هزار تومان میباشد

و هر صد لک تومان یک کرور است و هزار کرور یک ارب است و هر پنج ارب یک هزار کرور میباشد

سید الاء لو ظهور

# سند الاء تو ظهور

## صورت انعام

لـ ـعـ ـام

عالی، میرزا محمد رضا

" لا ـــــ د

سالمعاش ماه

عالی

" لا محمد قاسم سالار

تحریرا ۲ شهر صفر

عوض

طلب عالی محمد رضا

سالمعاش ماه

عالی

سردار ارشد حاج سالار

تحریرا غیره صفر ۱۳۲۱

## صورت پیشکش

لـ ـعـ ـاد

دار الخلافه ناصریه سپهسالار اعظم

سالمعاش ماه

بالمناصفه

عالی

" لا مهدی امیر انجر سالار

تحریرا غره صفر ۱۳۳۱

عوض

طلب عالی محمد رضا

"

سالمعاش ماه

سردار ارشد خوانین سالار

عالی

مدیر عمارت اداره سالار

تحریرا ۲ شهر صفر ۱۳۳۱

۲۴

# سید الانبیاء و ظهور آن

بسم الله تعالی

چون در این کتاب مشتمل از اصول خطوط و بنا دادن نمونه تحریر شده
لهذا صورت نوشتن و اعداد هر یک از خطوط بطریق خصائص مرقوم میشود و از خوانندگان امید میرود
در این بچه ان خوانده نگذرند و عرض خرده نگیرند بلکه چشم آموختن و دانستن داشته باشند
سهل آسان شود و این امر بنده از تحریر مصادر شده قسم اول خط نسخ است

## ضرب کلام شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة

سلام علی خیر الانام و سیدی — حبیب اله العالمین محمدی
بشیر نظیرها هاشمی مکرمی — عطوف رؤف من لهمی باحمدی
بلغ العلی بکماله — کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله — صلوا علیه و اله

ولها ایضا

ماه فرو ماند از جمال محمد — سرو نروید باعتدال محمد
قد فلک را کمال منزلتی نیست — در نظر قد بیمثال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی — عشق محمد بس است و آل محمد

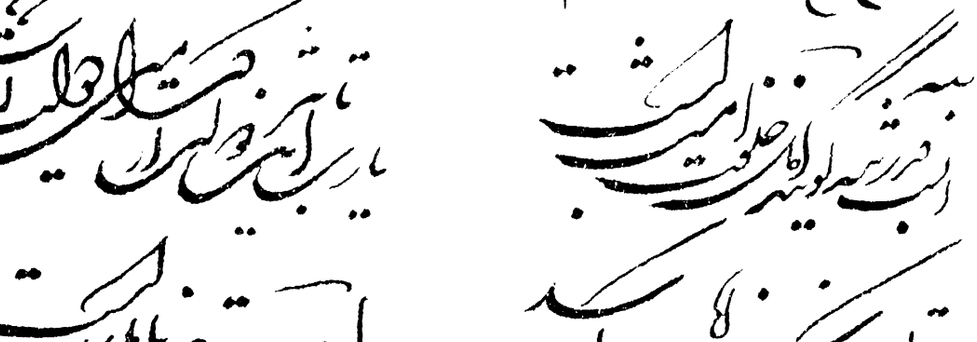
تمت

ابوطالب عفی عنه

هر دم از عمر میرود نفسی — چون نکه می کنم نمانده کسی
ای که پنجاه رفت و در چوانی — مگر این پنج روزه دریابی
خجل انکس که رفت و کار نساخت — کوس رحلت زدند و بار نساخت
خواب نوشین و بامداد رحیل — باز دارد پیاده را ز سبیل
هر که آمد عمارتی نو ساخت — رفت و منزل بدیگری پرداخت
وان دگر پخت همچنان هوسی — وین عمارت بسر نبردکسی







خط ثلث ثلیث

هو الله تعالی
الله لا اله الا هو الحی القیوم

ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا و اولئک هم وقود النار

کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیاتنا فاخذهم الله بذنوبهم و الله شدید العقاب

قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون الی جهنم و بئس المهاد

قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة یرونهم مثلیهم رأی العین و الله یؤید بنصره من یشاء

ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار

فیکم یا اولیائی وقوماً وقفوا العرش

الوسطی وکلهم یسبحون

وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب

ایضاً - الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح

المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری توقد من شجرة مبارکة

لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور الله نور

یرسل آیاته ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم

سید الاذکیاء نوظهور

خط تعلیق

آیه چون الله للملک للملک مقتدی

للله الملک للملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء

وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر

تشاء تشاء الخیر انک علی کل شیء قدیر

حمد عزیز منزل مبین الخیر انک علی کل شیء قدیر

اعتبار ما را بهتر و صاحبان سلطنت را آسیه

سای سیمین حضرت پیم سلطنت را آسیه

این نعمت عظمی و موهبت کبری را کفران

نعمت عظمی و موهبت کبری را کفران

به [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]

هو العزیز صوت الف با حطی کوفی کذ ما قرشیه ملوسنهم

ا ب ت ث ج ح خ
د ذ ر ز س ش ص
ض ط ظ ع غ
ف ق ك ل م
ن و ه لا ي

چون کلمه دعا مؤلف علیه السلام را بدین نحو بیرون کنی

وَعَلَفَ

وَعَلِفَتْ

بِاطْلُوا

بِاطْرَافِ

جِبَالِكَ

أَنَا مَلِكَ وَلَابِيكَ فَاصْفَحْ

یا الٰهی کیف

اِلٰهی کَیْفَ

تطرد ملاینا

تَطْرُدُ مُسْتَكِينًا

بالبابا لیک من

اِلْتِجَاءً اِلَيْكَ مِنَ

الذنوب هاربا

الذُّنُوبِ هَارِبًا

أم کیف

اَمْ كَيْفَ

تجیب مستبشرا

تُجِيبُ مُسْتَبْشِرًا

قصد الی جنابک

قَصَدَ اِلٰى جَنَابِكَ

ساعیا ۱۳۲۱ الی أم کیف

سَاعِيًا

هذا العبد المذنب اصغر

این فصل در عنوانات سپارکتهای عریضه جات و مراسلات و نوشجات است که از قرار تفصیل ذیل نگاشته میشود

عنوان عریضه حکام و شاهزادگان بحضور شاهنشاه دولت علیه ایران

عنوان عریضه قربان چاکر فلک قدرتمای اقدس گردد

سرپاکت عریضه از خاکپای بندگان قرب حضور فلان اعلیحضرت قدر قدرت فلک رفعت پادشاه جمجاه اسلام پناه خلد الله ملکه و سلطانه

بگذرد شنبه غره رجب ۱۳۲۱

ایضاً دارالخلافه طهران

عنوان

از لحاظ مبارک بارگاه بندگان دربار معدلت مدار اعلیحضرت قدر قدرت جم حشمت کیوان عظمت پادشاه جمجاه اسلام پناه ارواح العالمین فداه خلد الله ملکه بگذرد

عنوان

حاجزانه خانه زادان دولت علیه ایران رعایای مملکت فارس از رجال و وزراء و ارباب دار و عموم رعایا سپیده و ارچاپاری اعلاحضرت شاهنشاه اسلام پناه ارواحنا فداه بگذرد شهر رجب

این قطعه را خاقانی فاضل کامل فاضل که آدرس او در خطاطان چون به تعلیق کمتر از این دارد و اگر بروقت بدهد کمتر از این دارد عیب او نیست بهتر از این دارد این قطعه را خاقانی فاضل و الفاضل و القابلین سماح بحار الابوت سالک مسالک فضل نابوت برادر سید علیخان شیرازی فی سادات محترم از این مرحوم مغفور برادر محترم حضرت سلطان کوفر درجه اجرا در شرف ارتفاع این مرحوم جنت در رضوان

## تبصرهٔ معانی

چون در این کتاب مستطاب برخی از لغات بجهة دانستن مبتدیان مذکور شده بود لهذا لازم آمد که شمه از علامات فرسخ ذکر شود تا اینکه فرسخ صحیح و فرسخ کاروانی در بعضی کتابها هر کس شرحی مرقوم نموده اند من جمله مرحمت پناه حاجی میرزا حسن شیرازی مشهور بنصاب الطلاب اللهم نوّر ضریحه در فارسنامه ناصری تالیف خود مینویسد که فرسخ نزد متقدمین و اهل کتاب سه میل عربیست و در کتاب شرح لمعه فاضل دمشقی مینویسد که فرسخ عربی سه میل است و هر میلی را چهار هزار ذراع و هر ذراع چهار قبضه فرموده اند و مراد از میل و فرسخ که در کتاب جغرافی و هیئت نوشته اند فرسخ و میل است که از روی ستاره کمان دریافت کرده اند و هیچ ملاحظه پستی و بلندی و کجی و راستی راه را نشده و متقدمین از اینها میگویند دو فرسخ و دو تسع فرسخ را در برابر یک درجه از دایرهٔ عظیمهٔ آسمانی که سیصد و شصت درجه قسمت کرده و قرار داده اند و اهل جغرافیه میگویند فرسخ تمام را در نقشهای انگلستان نیست سه فرسخ تمام مینویسند و فرسخی دیگر است و آن میزان فرسخی روس است بسی است میانه رو در یکساعت راه میرود و چهار ساعت تمام که عبارت از یکشبانه روز است آن فرسخ را فرسخ کاروانی گویند و این قاعده باقی نمانده است و هر کسی بدلخواه خود جائی را سه فرسخ قرار داده است و گفته است گاهی موافق قاعدهٔ خود و اهل علم است مانند فرسخهای میانه شیراز و تخت جمشید که از نقشه نگارنده این قانون دریافت میشود بده فرسخ است و نزدیک بده فرسخ کاروانی است برای اینکه مسافه

نزدیک برابری دهسوار است واگر نه همیشه شمارهٔ فرسنگهای کاروانی بیشتر از شمارهای
فرسنگهای اهل علم بوده مانند فرسنگهای میانه شیراز و بندر بوشهر که چهل و شش فرسنگ کاروانی
میباشد و سی و شش فرسنگ جغرافی است و چشم داشت عموم مخلوق مسافرین همه بر فرسنگ
کاروانیست و فرسنگهای جغرافی میانه اهل علم از قاعده و مقرره که باین نزدیکی باید
از اختلاف عرض و طول انها استنباط توان نمود و موقوف است بر دانستن چندین دایرهٔ عظیمه
صغیره که بر سطح کره زمین است و مرحمت پناه حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزای قاجار طاب ثراه
در کتاب هیئت عام جم خود تفاوت درجات دایرهٔ طول را که هر شصت و نه میل باندازه
یکدرجه از دایرهٔ خط استوا است و در خاتمهٔ عام جم جدول مرقوم فرموده اند که تفاوت میلهای
بمیل جغرافی از خط استوا با عرض تا این جا معلوم شده اند و همه جدول را باین نهج عمل نموده که مخفی نماند
شصت میل جغرافی در برابر یکدرجه از دایرهٔ عظیمه فلکی دانسته اند و شصت و نه میل انگریزی در برابر
شصت میل جغرافی است تفاوت ده درجه بده درجه مدارات طول از خط استوا تا عرض هفتاد
درجه باندازهٔ میل انگلیسی است باین نقل مینماید موجب که نوشته شده مقدار درجه ان

| | | | |
|---|---|---|---|
| مقدار یکدرجه از خط استوا | | شصت و نه میل | بیست و سه فرسخ |
| مقدار یکدرجه طول | عرض ده درجه | با یکدرجه از خط استوا چندان تفاوت نکند | |
| مقدار یکدرجه از دایره | طول و عرض بیست درجه | شصت و پنج میل | بیست و یکفرسخ و دو میل |
| مقدار یکدرجه از دایره | طول و عرض سی درجه | پنجاه و نه میل | نوزده فرسخ و دو میل است |
| مقدار یکدرجه از دایره طول | و عرض چهل درجه | پنجاه و سه میل | هفده فرسخ و دو میل است |
| مقدار یکدرجه از دایره طول | و عرض پنجاه درجه | چهل و هشت میل | شانزده فرسخ |
| مقدار یکدرجه از دایره طول | و عرض شصت درجه | سی و چهار میل و نصف | یازده فرسخ و نیم |
| مقدار یکدرجه از دایره طول | و عرض هفتاد درجه | بیست و سه میل | هفت فرسخ و دو میل است |

اما مسافت تا عقاد بیشتر از مسلمانان باندازهٔ هشت فرسخ است و مسافت در لغت یعنی بعد است
یعنی دوری دو نقطه بر سطحی از یکدیگر بس کوتاه ترخطی که در میان این دو نقطه باشد بران
سطح هند مسافت میان آن دو نقطه باشد اما میل در نزد هر کس نود و شش هزار انگشت است
که در پیاپی هم نهند و لیکن متقدمین هر میل را سه هزار ذراع و هر ذراع را سی و دو
انگشت گرفته اند و متاخرین و اهل حدیث مسلمانی هر میلی را چهار هزار ذراع و هر ذراع را
بیست و چهار انگشت گرفته اند و ازین خلاف اختلافی در حقیقت میل نشود چرا که چون نود و
شش هزار را بسی و دو قسمت نمایند خارج قسمت سه هزار شود و اگر بیست و چهار قسمت
کنی خارج قسمت چهار هزار شود اصل مقصود آنست میل انگلستان با ذرع و دایر
فرسخ بوده است با میل عربی و چهارده کره یک دایره است و یکهزار و هفتصد و شصت دایر
با یک میل انگلیسی مساوی است یکهزار و پانصد و چهل ذرع شاه و ششصد و چهار صد و
هشت دایر و نیم مساوی یک فرسخ است یکفرسخ ایران مطابق با سه میل و شصت و پنج صدم
انگلیسی با پنصد و یک است و یک فرسخ مربع ایران

۳ ۶۵/۱۰۰

قریب سیزده میل و یک ربع میل است اما دایره شصت است و هر قوسی دوازده
پنج است برابر است با سی و شش پنج چهارپنج مزید شود برابر است با یکذرع شاه ایران که شانزده
کره باشد و دایر فرسخ اعراب سه میل است تا میل انگلیسی تفاوت دارد میل انگلیسی هزار هفتصد و
شصت دایر است بذرع شاه هزار و پانصد و چهل ذرع است و میل عربی دو هزار ذرع

شاه

شاه پیدا شد **دیگر** میخواهیم که ذرع متداولی که در ایران ذرع شاه میگویند
بدانیم که بچه قسم معین نموده اند **اما ذرع** در کتاب قاموس می نویسند باین طریق
که از طرف مرفق تا سر انگشت میانی فرموده اند و در کتابهای هیئت هر ذراعی مقدار
دو شبر است و هر شبری باندازه دوازده انگشت در در پهنا بهم میبندند و در بلاد ایران در
جمیع شهرها مثل شیراز و اصفهان وغیره کل اقمشه را ذرع شاه اندازه کنند و تا نزده قسمت
برابر کرده هر یک را گره ای میگویند و هر گره را دو قسم نموده اند و هر قسمی را بهری خوانند
که هر ذرع سی و دو بهر است و بهر یا برابر دو جو که در پهنا پهلوی یکدیگر چیده باشند **تفاوت**
**ذرع** ایران با وار انگلیسی که بخواهیم بدانیم چه قدر تفاوت دارد از قرار معلوم سه فوت را
یک وار نویسند و هر فوتی دوازده هنج است و برابر است با چهارده گره ذرع شاه از
قرار سی و شش هنج بچهارده گره چهار هنج دیگر میشود در چهل هنج میشود یک ذرع
شاه تمام **صورت وار با ذرع شاه از قرار تقسیم فوت تا هنج**

| باوار و ذرع از قرار ذراع بموجب تفصیل هندسه در ذیل است | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| هنج ۱۲ | فوت ۳ | وار ۱ | ذرع شاه گره ۱۴ | وار ۱۰ | فوت ۳۰ | ذرع هنج ۳۶ | ذرع شاه ۹ |

**دانستن** شماره عدد بلغت عرب که از چه زمان بدین نوع در میان انها جاریست
از قرار یکه در کتب خود نوشته اند از زمان یعرب است و یعرب بادشاهی بوده از طایفه نبی حمیر
و مقرع آن شده بدین نوع شماره و از آن جمله ابرهه بن حارث بنای شماره در صحرا
نموده و بر سر شماره نوشته برای سکه لشکریان مدار شناس میرفتند در نوشتنهای شماره
ح میرسند نگاه میکردند در راه غلط نشود

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| احد | اثنین | ثلاثة | اربع | خمسة | ستة | سبع | ثمانیة | تسع عشرة |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ ۱۰ |
| عشرین | ثلاثین | اربعین | خمسین | ستین | سبعین | ثمانین | تسعین | مائة مائتین |
| ۲۰ | ۳۰ | ۴۰ | ۵۰ | ۶۰ | ۷۰ | ۸۰ | ۹۰ | ۱۰۰ ۲۰۰ |
| ثلاثمائة | اربع مائة | خمسمائة | ستمائة | سبعمائة | ثمانیمائة | تسعمائة | الف | |
| ۳۰۰ | ۴۰۰ | ۵ | ۶۰۰ | ۷۰۰ | ۸۰۰ | ۹۰۰ | ۱۰۰۰ | |

ایام هفته بلفظ عرب ایران مستعمل است که مرقوم میشود

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| یوم السبت | یوم الاحد | یوم الاثنین | یوم الثلثا | یوم الاربعا |
| شنبه | یکشنبه | دوشنبه | سه شنبه | چهارشنبه |
| یوم الخمیس | یوم الجمعه | هرگاه بجای یوم در معنی زیارت لیلی در معنی شب آید | | |
| پنج شنبه | جمعه | گزاریم شب آدینه مراد باشد و این الفاظ عربست | | |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| لیلة السبت | لیلة الاحد | لیلة الاثنین | لیلة الثلثا | لیلة الاربعا | لیلة الخمیس | لیلة الجمعه | تعریف رقعه عرضحال |
| شب شنبه | شب یکشنبه | شب دوشنبه | شب سه شنبه | شب چهارشنبه | شب پنجشنبه | شب جمعه | |

بعرض عالیمیرساند چون مرتب ارادت خالی لغت کما مر ال عربیه الف التحتیه والثنا بسر حرکال است لهذا لیله الجمعه چهارده هم را در بعض منزل در تعلق بخود خالی است تعریف شریف ازرنج دانسته ضمناً قصه تحریر حرف فرنهه رعین العلت است لهذا عرضه میدارد

فائدت ثوم مسئله عربیه تهم لیله الاحد پنجم را باستماع ذکر مصیبت زینب علیها السلام عرضه خالی نزارد

این تعزیت نامه را جناب مستطاب نحریر فاضل ادیب کامل سرآمد اصحاب خان خرمی شیرازی
خوانند بن خواهیم از مختصرین نمی رفت فرمودند فرمان حضرت راست
هوالحی الذی لایموت فرمودند گفت و گریه می طپنم که بگویم یا نگویم چه کنم
گر بگویم فوت مستگردد یکی و ر بگویم چون کنم مدح و ثنا بحر امید و جود بعد ش
شبه نیز اراست که در این مصیبت عظمی و داهیه کبری در تعزیت این مصیبت نیم تعزیت
و تسلیت گویم و عرض کنم امروز جهان خالی میماند و بس فانی همه کس فانی
فانی طعنه نیست و اردیقین که این جامه عاریت که از نوترین مات پوشیدن
گندنی با میماند پس همان بهتر با همه فانی ای برادر کار خطیر مصیبت پژوه یکی پند
گویم تو را من درست هان از مهر گیتی بیا رست ثبت اگر سال گردد فزون
از هزار همین است راه و همین است کار شکاریم یکسر همه پیش مرگ سر زیر تاج
سر زیر ترگ ز مرگ ای سپهبد چه اندوه گیت همی خویشتن را بیر گریت
نهایت یکی زهر سیه دیگی دیر تر سه انجام بر مرگ باشد گذر اگر آسمان
بر زمین بر زنی و گر آتش اندر جهان در زنی فنا همه رفته را بازجای روانشان کن
این بر یکسرای جهان را بسی ست ز دشمن پیاله بسی دوغ بر جان هر کس نهاد
در دوغ انهمه مردی و رای او در دوغ انهمه برز و بالای او جهان را چنین است رسم نهاد
بیارد ز خاک و دهد شان بباد پس همان بهتر در دست اصطبار بر این ائمه اطهار زده
رد آن پاکتر را بصاحب چشیدار هر در عالم در کاشن روزی بلند مرتبه فی مردی تا پیر

رویش شش سپاریم بر حضرتعالی بازماندگان پرورش نیرات و این پند
و سودشان نیرات جهان چون بگذرد ای پسر تو نیز از سپرت انره مخور
اینکه خوشنویسی حضور نشدم بپرم عم حضرتعالی را برادر مهربانم دیر
شیر شیرشم بسم خود مصیبت زده و سوگوار و دعاگو باشم پاقی خیر و بس و السلام
تمام شد کتاب سید الاشراف بعون و تمام جناب سیادت و نقابت مآب
افتخار الحاج حاجی سید احمد تاجر شیرازی نشیمن بمبئی دار السلطنه
معموره بمبئی در المطبعه کلزار حسنی مورخه شهر شوال
المکرم سنه ۱۳۲۱ مطابق تشقان بهمی برکی غرض
نقشی است کز ما بازماند مستی و هشیاری ما
تقاضا کرما صاحبدلی روزی ترحمت
کند در حق درویشان
دعائی بما قبل ختم
و بس

فهرست سید الاشراف در همین کتاب ثبت و ضبط شده هر کس از هر قسم
نرشحات بخواهد رجوع بفهرست کند

در بهولت مقصود بابد شود

والسلام خیر ختام

ایضاً
شد فصل بهار و لاله زار
مرده بنفشه چو پیرانه
از کوثر و سلسبیل جام
ابتر بخرا ملک بابانه

ایضاً
ای رخم بجز بنام کردی
ای نوم غصه ام تو کردی
فرمان برت نوم بالام دادی
بر خاک درت ابو ترابم کردی

ایضاً از خونه
ای دانه بخلقت از خلاقی طاقی
مرآت ظهور حضرت خلاقی
بالبه علیک یا علی الاعلی
یکری و یکت و یکتم الاوراقی
ملک الوهاب فی تاریخ
نسخه (۱۳۲۱) شهر شوال المکرم

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

انتخاب نامہ

جامعہ [illegible]

۱۔ [illegible]

۲۔ [illegible]

۳۔ [illegible]

۴۔ [illegible]

۵۔ [illegible]

۶۔ [illegible]

۷۔ [illegible]

۸۔ [illegible]

۹۔ [illegible]

۱۰۔ [illegible]